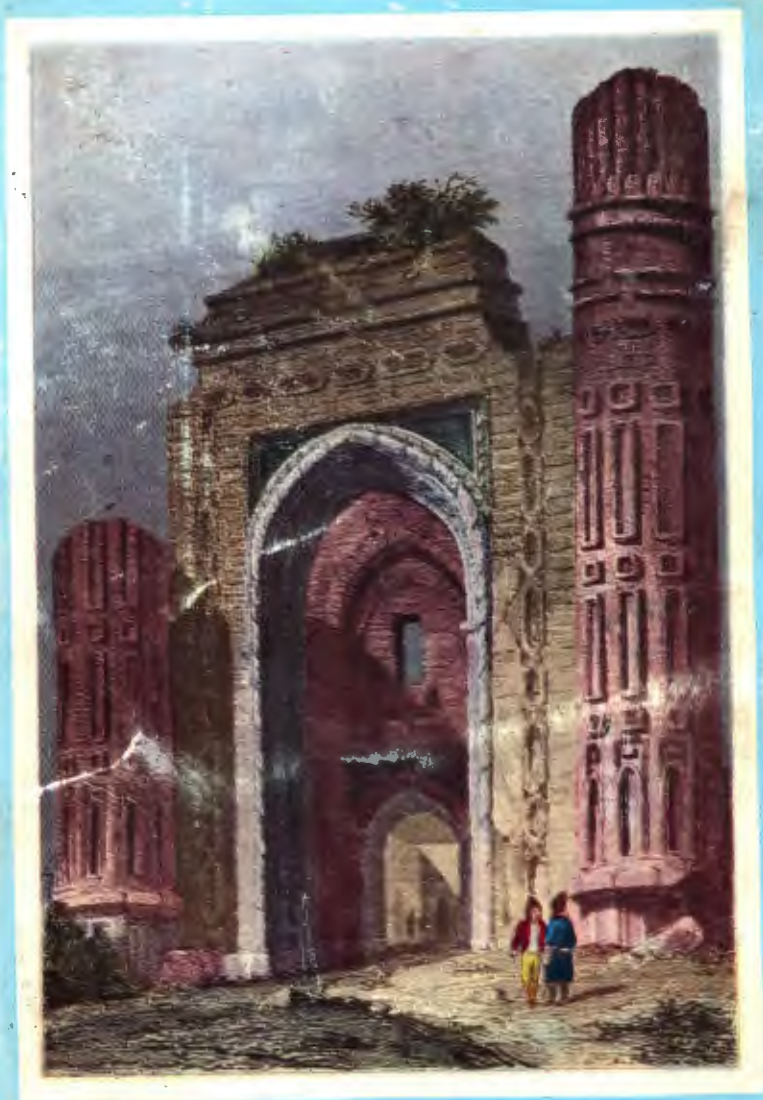


علی ہشترودی



سلطانیہ

چاپخانه ستاره نخبان

باجلار اءلا يكصد و بيت ريال

بهاء :

باجلار شميز و نود ريال

گرو آورنده



لیسانسیه ادبیات و علوم تربیتی

۷۱۶۷۹۱

سلسله



کتابخانه ملی و اسناد

مرکز نشر کتابفروشی ستاره
رنجان

حق چاپ و انتشار مخصوص مؤلف است

دو هزار نسخه از این کتاب در همراه سال کوشش کسر ۱۳۵۰.

وسیله چاپخانه ستاره رنجان بطبع رسید

شماره فرهنگ و هنر رنجان ۵

توسط انتشارات فرهنگ و هنر رنجان

بسمه تعالی

«فصل دوم»

رهگذران و مسافرانی که از تهران بسوی زنجان یا بالعکس حرکت میکنند در سی کیلومتری زنجان دردشت فراخ و گسترده کنگرلند KongorLaud گنبد معظم و باشکوهی را می بیند که بر دهکده مجاور و کوچک خود بنظر نحقیر می نگرد.

این گنبد بقایای آثار یکی از بلاد معظم اسلامی است که در آغاز قرن هشتم بنیان آن گذاشته شد و در اندک زمانی یکی از مراکز مهم سیاست و تجارت دنیا گردید، متأسفانه همچنانکه از افراد بشر کسانی هستند که در عنفوان جوانی شربت فنا چشیده و ناکام از دایره هستی پای بیرون می کشند.

این شهر عظیم اسلامی نیز هرگز بعمر طبیعی دسترسی نیافت جوان و ناکام از صحنه گیتی محو گردید و تنها این گنبد عظیم سر بآسمان ساییده است که یاد آورد آنهمه عظمت و شکوه و جلال باستانی بوده و بر نظارگان خود در نهایت سکوت و خاموشی داستان های اقتدار و عظمت بانیان و مهارت سازندگان خود را می سراید. اگر می خواهید از داستان بنای شهر و وسعت و عظمت آن و از قلاع و مساجد و مدارس و ابواب البر و دارالضیافه و خانقاه هایی که بدست سلاطین توانا و ایلخانان بزرگ و وزرای نامدار آن دوران ساخته و پرداخته شده اطلاع حاصل کنید بیاید باهم در سایه کشیده و ممدود این گنبد باستانی کتب تاریخ و تذکره و سفرنامه ها را ورق بزنیم و مطالب مورد نظر را از خلال صفحات آنها بیرون کشیم و آنگاه بقول خاقانی افسانه: «زین تره کو برخوان رو کم ترکوا برخوان» را برخوانیم و بیاد مجد و عظمت و شکوه و جلال دوره درخشان این شهر عظیم اسلامی بر اطلال و دمنش از دیده گلایی بیفشانیم و در دسر آن بنشانیم (۱)

۱- از نوحه جند الحق ما یم بدر دسر

از دیده گلایی کن در دسر ما بنشان

بنام آنکه جانر افکرت

آموخت

دوران سیاه و پروحشت و مقرون بویرانی و نابسامانی تسلط مغولان با ورود
هولاکوبایران (سال ۶۵۱ ه. ق) و تشکیل سلسله ایلخانان مغول وارد مرحله جدیدی

شد •

ورود وزرای فاضل و دانشمندی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس-
الدین محمد جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌اله طیب همدانی در دستگاه مغولان
خوی توحش و سفاکی و غارتگری سلاطین مغول را تخفیف داد.

این وزیران علاوه بر اینکه حتی المقدور در حفظ سنن و آداب و رسوم ایرانی
کوشیدند، حوزه‌های فروریخته و ازهم گسیخته علم و ادب را رونقی بخشیدند و همچنین
سلاطین مغول مخصوصاً هولاکو و غازان خان و اولجایتو و سایرین را با علوم و معارف
بشری آشنا ساخته و آنان را به عمارت و آبادانی مملکت و بزرگداشت فضلا و دانشمندان
تحریر و تشویق نمودند .

قریب بهفتاد سال پس از تسلط مغولان امور مملکت در دست اقوام تاتار که مذهب بودایی و بت پرستی داشتند اداره میشد ولی چون در ذیحجه سال ۶۹۴ هـ غازان به ایلخانی رسید بر اثر ارشاد صدالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی جوینی که غالباً ملازم وی بود و نیز بر اثر القاء امیر نوروز که پیشکاری و سرداری او را بر عهده داشت متمایل بدین اسلام گردید و بسال ۶۹۴ هـ . ق قبول اسلام کرد (۱)

یکی از نتایج بزرگ اسلام آوردن غازان تجدید عمارت و آبادانی بسیاری از نواحی ایران است، غازان خان در تبریز و همدان و دیگر ولایات ایران ابواب البرا حداث کرد مهمترین اثر او شنب غازان تبریز است که ایجاد آن چند سال بطول انجامید و گنبد عالی شنب غازان که در حقیقت برای مقبره غازان ساخته شده بود دارای ضامیمی از قبیل مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دارالسیاده و رصدخانه و دارالشفاء و کتابخانه و بیت القانون و بیت المتولی و حوضخانه و گرمابه با موقوفات مختلفی بود .

جانشین غازان، سلطان محمد اولجایتو مانند برادر خود فسلان بود در مسافرتی که در زمستان ۷۰۹ هـ . ق بعراق رفت مرقد مطهر مولای متقیان حضرت علی علیه السلام را زیارت کرد بر اثر خوابی که در آنجا دید و نیز بر اثر تشویق امرا و علمای متشیع مذهب

۱- و نیز شایع است که غازان حضرت پیغمبر (ص) و حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام و فرزندان آن بزرگوار را در خواب دید و فرمان پیغمبر (ص) با حسنین معانقه نمود و از آن پس گشایشی در کارهای او پدید آمد و بر ارادت او نسبت به پیغمبر و فرزندان و خاندان او افزوده گشت .

حقه شیعه را پذیرفت و بزرگان درگاه را نیز بقبول آن مکلف ساخت .
 بر اثر علاقه و افری که سلطان محمد نسبت به تشیع اظهار داشت وی را خدا بنده
 لقب دادند و گویا اهل سنت که از غلو و نسبت بتشیع و نیز از غلبه شیعه در امور مملکت
 ناراضی بودند او را خربنده خواندند (۱)
 سلطان محمد خدا بنده نیز مانند خلف خود غازان خان به آبادانی و عمارت علاقه
 فراوانی داشت هم او بود که در سال ۷۰۴ ه . ق شهر با عظمت سلطانیه را بنا نهاد .
 اولجایتو (سلطان محمد خدا بنده) به پیروی از برادر خود مقبره بزرگی در شهر

۱- بسبب رفع کدورتی که از این جهت در خاطر اولجایتو ایجاد شده بود خواجه رشیدالدین
 فضل الله قطعه‌یی در این باب ساخته و بحساب جمل «شاه خربنده» را که از ۹ حرف تشکیل میشود
 و عدد آن ۱۱۶۷ است به «سایه خاص آفریننده» تبدیل کرد که از ۱۵ حرف بوجود آمد و حساب
 آن نیز ۱۱۶۷ میشود بعضی از ابیات آن قطعه ذیلا درج میشود .

دوش در نام «شاه خربنده»	فکر میکرد ساعتی بنده
که مگر معنی در این اسم است	که از آن غافل است خواننده
اندرون حرم بگوش آمد	کای هوا خواه شاه فرخنده
معنی ای در حروف این لفظ است	که بشاه است سخت زینده
عقد کن از ده حساب جمل	یک یک حرف شاه خربنده
تا بدانی که هست معنی آن	«سایه خاص آفریننده»
سر این اسم چون بدانستم	جمع شد خاطر پراکنده
کردم ادراک معنی و گفتم	شاه خربنده باد پاینده
آفتاب جلاله سلطنتش	از سپهر دوام تابنده

(رجوع شود به تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد سوم ص ۱۴۸ و از سعدی مآجمی ادواریه
 براون ص ۶۰)

سلطانیه برای خود ساخت که اکنون نیز در دشت سلطانیه سر برافراشته است برگرد این مقبره بناهای مختلف از آن جمله مساجد و خانقاه‌ها و مدرسه‌ها و دارالسیاده‌ها و مضیف‌خانه‌ها برآورد و املاکی بر آنها وقف کرد که حاصل آن درعهد دولت وی بنا به قول شمس‌الدین محمد بن محمود آملی مواف نفایس‌الفنون که همزمان و معاصر این پادشاه و مدرس حوزه علمیه سلطانیه بود به یک میلیون تومان فعلی (صد تومان مغولی) می‌رسید و نیابت تولیت را به خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند خود داد.

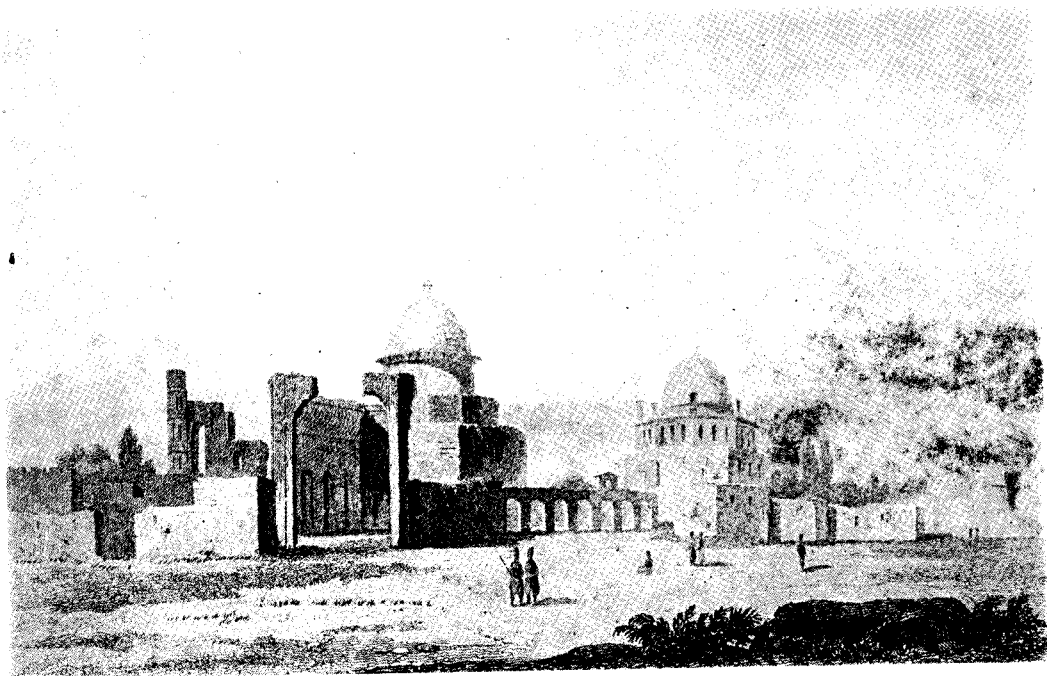
در این مؤسسات ده مدرس و بیست معید و صد طالب علم و بیست صوفی و دوازده حافظ قرآن و هشت مؤذن و چهار معلم (مکتب‌دار) کار می‌کردند و ماهانه هر مدرس را هزار و پانصد دینار و هر معید را هفتصد و پنجاه دینار و هر طالب علم و صوفی و حافظ و مؤذن و معلم کتاب را صد و بیست دینار میدادند.

اینک جهت نمایاندن عظمت شهر سلطانیه و شکوه و جلال ابنیه آن ابتدا بنقل قول مورخان نامی و سیاحان معروفی که در قرون مختلف بمناسبتی از این شهر سخن رانده می‌پردازم آنگاه چکیده گفتار و التقاط مطالب آنان بنحو اجمال از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.

۱- علامه شهیر شمس‌الدین محمد بن محمود آملی از علمای معروف قرن

هشتم هجری که از مدرسان مدارس سلطانیه در زمان بانی آن بود در اثر ارزنده خود «نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون» چنین می‌نویسد:

«در ایام دولت او (سلطان محمد خدا بنده) تمام ممالک ایران معمور بود و رعایا مرفه و مسرور و طبقات اقوام در جمعیت تمام ... و آثار او در جهان از شهرها و



تصویری از مقبره اولجائیو و مسجد مجاور آن که اکنون اثری از آن نیست
نقل از کتاب پارس مسیولونی دوبو

قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس عالی بسیار است.

از آن جمله شهر سلطانیه که در شهر سنه اربع و سبعمائه (۷۰۴) بنیاد نهاد و در مدت ده سال بمرتبہ [یی] رسانید که از بلاد ربع مسکون معمور تر شد و در وسط سلطانیه قلعه بس عالی بمقدار شهری بنا فرمود و جهة مرقد خود گنبدی بس عالی هشت منار بر سر آن ساخته و در حوالی آن ابواب خیر از جامع و خانقاه و مدارس و دارالسیاده که هرگز مثل آن در جهان کس ندیده و نشنیده بفرمود، و بسیاری از املاک نفیسه بر آن جا وقف کرد چنانچه حاصل آن در عهد دولت او بصد تومان میرسید.

و چون این جمله بتعلیم و ارشاد وزیر عالم عادل صاحب سعید شهید خواجه - رشید الدین طاب مثواء بود نیابت تولیت بدو داد و در آنجا ده مدرس و بیست معبد (۱) و صد نفر از طلبه علم و بیست صوفی و دوازده حافظ و هشت موزن و چهار معلم تعیین فرمود و جهة هر مدرس هزار و پانصد دینار مرسوم کرد و جهة هر معبد هفتصد و پنجاه دینار از جهت هر طالب علم و صوفی و حافظ و موزن و معلم صد و بیست دینار.

هر روز جهت آینده و رونده که در دارالضیافه آنجا صرف کنند سیصد دینار تعیین فرمود و از برای امرا که ملازم آنجا باشند و مجاوران و فراشان و خادمان خانقاه و خرج ایتام و مصالح دارالسیاده و دارالشفایزاده از صد هزار دینار چنانچه در وقفیه مفصل و مشروحست مقرر فرمود.

و جمعی که در تواریخ و سپر سلاطین و ملوک مهارتی داشته باشند دانند که مثل

۱- معبد چنین است در متن ولی ظاهراً «معبد» باید باشد خاقانی گوید: من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرس و معیدم

این خبر در جهان از هیچ صاحب دولتی بظهور نپیوست و هم در سلطانیه جامعی بس عالی و مدرسه با دارالشفای ملاصق آن بنا فرمود که در ممالک هیچ يك را نظیر نیست و سادات را بغایت دوست میداشت چنانکه از غایت محبت اهل بیت خطبه و سکه بنام ایشان فرمود ... (نفایس الفنون چاپ تهران ص ۸-۷-۲۵)

۲- حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده که تألیف آنرا بسال ۷۳۰ ه. ق پایان برده است چنین مینویسد :

« چون اولجایتو سلطان بعمارت مایل بود ارکان دولت در آن سعی نمودند و به اندک زمان شهری چون سلطانیه بعراق عجم که نسخه فردوس اعلی است بساختند و در کردستان در پای کوه بیستون سلطان آباد چمچال بنا فرمود و در موغان در کنار دریا شهر الجایتو سلطان آباد بر آوردند... در غره شوال سنه ست و عشر و سبعمائه (۷۱۶ ه. ق) اولجایتو سلطان رحلت کرد و بدارالبقا پیوست و در ابواب البر قلعه که جهت خوابگاه خود ساخته بود مدفون شد ...

در هفتصد و شانزده سلطانیه	سلطان مبارک قدم و خوب سیر
آدینه و سلخ: رمضان وقت غروب	از روضه بروضه جنان کرد سفر

(تاریخ گزیده باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ص ۶۰۷-۶۱۰)

۳- همین مؤلف در اثر بسیار ارزنده خود « نزهة القلوب » که بسال ۷۴۰ ه. ق درباره جغرافیا نوشته ذیل عنوان تومان سلطانیه و قزوین چنین می نویسد :

« اگر چه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آن را مقدم داشتن اولی بود و درین تومان

نه پاره شهرست :

سلطانیه: از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی، طول از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط استوا «لط» ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد فرمود .

پسرش اولجایتو سلطان تغمدالله بغفرانه با تمام رسانید و بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی هزار گام. و در او قلعه ئیست از سنک تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطانست و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دوهزار گام بود. هوایش بسردی مایل است و آبش از چاه و قنوات است و نیک هاضم و چاه آنجا از دوسه گزی است تا بده گز. و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راهست و هر چه مردم را بکار آید در آن ولایت موجود و بسیار است. و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و در هیچ شهر دیگر نیست. مردم آنجا از هر ولایت آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه ملل و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یک رویه نشده اما بفارسی ممزوج مایل ترست .

حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و درین سالها اگر اردوها در آنجا می بودی سی تومان والا بیست تومان حاصل داشت و از سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت برین موجبست: ابهر نه فرسنگ طارم ده فرسنگ، اصفهان صد و شش فرسنگ، اسدآباد سی و هفت فرسنگ، ری پنجاه فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوه چهل و دو فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قرابین نوزده فرسنگ قم پنجاه و چهار فرسنگ کاشان هفتاد و چهار فرسنگ همدان سی فرسنگ یزد صد و چهل و پنج فرسنگ. تا دیگر بلاد مشهوره ایران

زمین برین صورت: بنداد صدوهجده فرسنگ گواشیر بکرمان دویست و سه فرسنگ .
 نیشابور بخراسان صدوهفتادوهشت فرسنگ هری بخراسان دویست و پنجاه و یک فرسنگ
 بلخ بخراسان سیصد و چهار فرسنگ مرو بخراسان دویست و پنجاه و شش فرسنگ، جرجان
 بمازندران صد و چهل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد و ده فرسنگ لاهیجان به جیلان
 چهل و چهار فرسنگ تبریز آذربایجان چهل و شش فرسنگ قرا باغ واران هفتاد و دو فرسنگ
 شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ .

(نزهة القلوب بخش نخست از مقاله سوم بکوشش محمد دبیرسیاقی ص ۶۱-۶۰-۵۹)

۴- شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی معروف به وصای الحضره

در کتاب تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار که آنرا در سال ۷۱۲ هـ . ق در شهر سلطانیه بحضور
 اولجایتو سلطان محمد تقدیم کرده است در ذکر استعمار سلطانیه چنین میگوید :
 «در بهار سنه اربع و سبعمائة (۷۰۴) امولفه:

شهر له بنسیمه و نعیمه صفة تحاکی جنة الرضوان

تمام عمارت قنغرا الا که پدربنی کوی پادشاه موسس فرموده بود، چون بمنزل
 موعود بی خیل و خول کوچ کرده نا تمام مانده و بعد از آن بتواتر اعصار تقاطر و ابل طل طلل
 آن نیز علل خلل خواست پوشید یرلیغ موکد نفاذ یافت و آنرا سلطانیه لقب نهاد و
 وجوه عمارات و مومات واجناس آلات بر متوجهات ممالک حوالت رفت علی التفصیل و
 ایلچیان بر صهوات تعجیل تحصیل را روان گشتند و بنایان حاذق و مهندسان چاپک که
 بناء مهارت سنمار را بدست تخجیل عرضه شفا جرف‌ها سازند بعمل اشتغال نمودند
 و از اصقاع ممالک اصناف صنایع و انواع محترفه با اهل و سکن برای توطن و تمدن

باسم قارتو جی (۱) روان گشتند و قهرمانان کافو و قیمان داهی کد بقید دهه و نه کفه جهان بودند نصب رفت و برایشان معماران و سرکاران امین دقیقه بین نکته گیر و حرفه شناس مسافرت عمل و استدراک هر خلل بگماشتند و هر بامداد که معمار کرد زمین استعمار ممالک خاک را بر سر دیوار افلاک قدم نهادی اهل حرف هر یک در عمل مخصوص شروع نمودندی و بر مثال فلک از حرکت نیا سودندی و بهنگامیکه کفه آفتاب زربار از عمود معیار معدل النهار متمایل گشته علی التدریج بر سطح افق غرب نشستی ترازوی ادای اجرت بر آرزوی احراز ثبوت برداشتندی و همه شاکر از سعی مشکور و عمل مبرور در دولت پادشاه دادگر منصور بمنازل خود رفتندی و قلعه عذرا که با فسحت او به چشمان صاف چون نقطه فاسده که قاف بی مقدار نماید این اقتباس از رحمت نامه مجید کردام

« لمؤلفه »

بر عذار روزگار آمد سوادش خال دین هذه جنات عدن فادخلوها خال دین
و این تعلیق در صفت سلطانیه از انشاء بنده مؤلف در این مقام ثبت شده و هو هذه قصیده

« لمؤلفه »

وضع سلطانیه گویی که سپهریست برین یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین
مؤلف پس از ذکر قصیده مفصلی که بهمین مناسبت (بنای سلطانیه) سروده است به تعریف و توصیف کارخانه فردوس و اعطای مجاور آن و آنگاه بذکر مدرسه سیاره می پردازد که بجای خود از آنها سخن خواهد رفت .

۵- خواجه شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد، الرشید الخوافی المدعو

به حافظ ابرو (۱) مولفz بدء التواریخ در اثر بسیار سودمند و ارزنده خود «ذیل جامع التواریخ رشیدی» که بهمت جناب آقای دکتر خان بابا بیانی انتشار یافته است دره و اردکثیری از سلطانیه و حوادث آن سخن رانده، اینک بدمقتضای حال و مقام برخی از آن موارد ذیلا نقل میشود :

ذکر عمارت شهر سلطانیه و بنای آن: يك روز سلطان اول جای تو نشسته بود، امرا

و ارکان دولت حاضر بودند مثل امیر قتلغشاه و امیر چوپان و امیر فولاد جنگسان و امیر حسین و امیرسونج و امیرایسن قتلغ و دیگر امرای بزرگ و از وزرای نامدار در صنعت پادشاهان و آثاری که از ایشان یادگار مانده است سخن گفت: فرمود که: حق سبحانه و تعالی آدمی را از جمله مخلوقات، بفضیلت « ولقد کرمنابی آدم » مخصوص گردانیده است و باز در میان ایشان بعضی را مزیت حکم ارزانی داشته و بدرجه ظل الله رسانیده امرایشان در میان برابرا نفاذ و جاری گردانیده می باید که از ایشان آثار خیرات و مبرات که بس دست دیگران بر نیاید بتخصیص پادشاهانی که بداد و عدل و انصاف زندگانی کرده اند، بعد از

۱- این مورخ معروف در ماه شوال سال ۸۳۴ هجری هنگام مراجعت شاهرخ میرزا از

آذربایجان در شهر زنجان وفات یافته و در همان شهر مدفون شده است فصیحی خوافی درمجمّل- التواریخ چنین نوشته است « وفات مولانا شهاب الدین عبدالله الخوافی معروف بحافظ ابرو صاحب کتاب زبد التواریخ در یوم یکشنبه ثالث شوال در سر جام (ماده تاریخ) در موقع مراجعت موبک پادشاه عالمیان شاهرخ میرزا از آذربایجان اتفاق افتاده او را در زنجان در جوار اخوابی الفرج زنجان مدفون ساختند » عبدالرزاق سمرقندی هم در تاریخ مطلع السعدین در بیت ذیل بتاریخ وفات حافظ ابرو اشاره میکند بسال هشتم و سی و چهار در شوال - وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود .

آن فرمود که يك روز پیش پدر خود پادشاه ارغون که از پادشاهان گیتی بداد و عدل و دانش ممتاز بود حاضر بودم اورا داعیه عمارت سلطانیه بر خاطر خطور کرده بود که همچنان من پادشاه جهانم می خواهم که شهری بنا کنم که آن شاه بلاد بود جماعتی که حاضر بودند بسی موضع نام بردند و هر يك را آنچه از عیب و هنر دانستند باز نمودند آخر الامر موضع قنقوا و لانك اختیار کردند که دیا یالاقی بغایت منزله است و قرای بسیار در حوالی این و مرغزارهای خوب و هوای خوش و سردسیر و گرم نزدیک و علف خوار بسیار فرمان فرمود تا طرح شهر برکشیدند و به بنای قلعه آن از سنك تراشیده اشارت فرمود: فاما چون بنیاد عمارت کردند زمانه فرصت نداد که با تمام رسد اکنون آنچه پدر من بنا کرده بود اگر حق سبحانه توفیق بخشد با تمام رسانم چه فرزند شایسته آنست که پیروی مادر و پدر کند و نام اوزنده دارد ، بیشتر از آن که سلطانی عالم بمن رسد مرا در خاطر می آمد که اگر خدای تعالی توفیق دهد این عمارت که این پادشاه بزرگ بنیاد کرد با تمام نرسید با تمام رسانم اکنون چون حق سبحانه و تعالی قوت و اختیار آن داد می خواهم که آنچه بر خاطر خطیر این پادشاه گذشته بود با تمام رسانم و این شهر و قلعه نه از برای آن می سازم که اگر نعوذ بالله سختی پیش آید این موضع مرا مامنی باشد یا از آن مرا مالی حاصل شود و باعث اصلی برای این عمارت آنست که پادشاه ارغون بنیاد کرده بود و میخواست که تمام کند روزگار فرصت نداد و در دل من می آمد که اگر توانم تمام کنم و دیگر آنکه من در این امر اعتماد بر قوت و قدرت خود ندارم من نیز يك بنده عاجز خدای عز و جل می خواهم که در این موضع آبادانی پیدا شود و در آن حکمی باشد که فکر هر کسی بسر حد آن نرسد این داعیه در خاطر من انگيخته است .

بسبب اعتقادات پادشاه در اندك زمانی شهر عالی معمورشده و قلعه آنرا دیوار سنگ تراشیده کرده اند بر سردیوار آن چهار سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و اصل قلعه مربع نهاده اند طول و عرض مساوی هر دیواری بگزشرع پانصد گز چنانچه؛ دوهزار گز دور آن باشد و يك دروازه و شانزده برج دارد بغیر دروازه و در اندرون قلعه هر کس از امرا موضعی عمارت کرده بودند و سلطان اولجایتو از برای مدفن خود در اندرون قلعه عمارتی ساخته است و آنرا ابواب البر نام نهاده و گنبدی مثنی بزرگ عالی که قطر آن شصت گز است در غایت تکلیف و ارتفاع آن صد و بیست گز چنانچه در اقصای بلاد عالم مثل آن عمارتی نشان نمی دهند. پنجره های آهن کوب بسیار کرده از آن جمله يك پنجره سی ارش طول در بانزده ارش عرض دارد و متصل آن گنبد چند عمارت عالی ساخته است مسجدی بتکلف و دارالضیافه و دارالسیاده و موقوفات بسیار بر آن وقف کرده و سرای بجبهه خاصه خود در اندرون قلعه ساخت چنانچه صحن سرا را صدر در صد نهاده اند و قلعه عالی بر مثال ایوان کسری و دروازه سراچه در حوالی آن متصل سرا، از هر يك پنجره دری بصحن سرای بزرگ گشوده و صحن آنرا از سنگ مرمر فرش انداخته و دیوانخانه بزرگ که دوهزار آدمی در آن گنجند و آنرا کریاس نام کرده و غیر این که ذکر کرده شد پادشاه و ائراء عمارت بسیار در اندرون قلعه کرده بودند و خندق آنرا در غایت مفاکی رسانیده دری بزرگ از آهن و کوفت کاری بسیار کرده بجبهه قلعه و در شهر مساجد بسیار ساخته اما مسجد جمعه که سلطان ساخت بتکلفی هر چه تمام تر سنگهای مرمر و کاشیکاری بسیار و دارالشفائی دیگر با اطبا و ادویه و مجموع مایحتاج و دیگر مدرسه عالی (بر نمونه مستنصریه بغداد در آن شهر بساخت و امرا و وزراء و اکابر و اشراف هر يك بنام خود در

آن شهر عمارات عالی کرده اند.

بمختص خواجه رشیدالدین محله ساخته است چنانچه در اینجا قریب هزار خانه بوده و عمارات عالی دوماناره بزرگ بردو طرف ایوان آن و عمارت مدینه دارالشفاء و خانقاه هریک) با موقوفات بسیار و تاکنون (۱) بعضی از آن عمارات باقی است که آن خواجه صاحب همت کرده بود والله اعلم بالصواب

ذیل جامع التواریخ صفحات ۸-۹-۱۰

بی مناسبت نیست برای نمایاندن عظمت سلطانیه و وسعت و استعداد جنگی قلعه آن این سطور را از همین کتاب نقل نمائیم:

« سلطان ابوسعید کسوت محاربت و سلاح مقاتلت راست کرده اسباب مصاف و امورهیجا ترتیب داده با لشگری آراسته از سلطانیه بیرون آمد بر قاعده و یوسون جنک میمنه و میسر و قلب و جناح هر کس را تعیین گردانید...

سپاهی چون کوه آهن از سلطانیه بر عزم رزم این طایفه بیرون رفتند .

(ایضاً ص ۱۰۰)

حافظ ابرو در مورد مرگ سلطان محمد خدا بنده و مدفن و آرامگاه او چنین

نوشته است :

« چون اولجایتو سلطان از شکار مراجعت نمود دو هفته در سلطانیه گذرانید بعد

از آن مرضی صعب روی نمود...

در شب غره شوال سنه ست و عشر و سبعمائه (۷۱۶ هـ . ق) از این دار فنا بسر ای بقا

انتقال فرمود. امرا و ارکان دولت و آقایان و خواتین مجموع سیاه و کمبود پوشیده رویها می‌کندند و موپها می‌بریدند و فریاد و نوحه و زاری بفلک اثير رسید.

همی‌گفت هریک کسی روز عید	بدین شومی اندرز مانه ندید
مبادا بر این گونه عیدی دگر	کزین شد خلیده جهانرا جگر
بود عید سرمایه خرمی	در این عید شد اهلایران غمی
بود خرمی همگنان را بعید	درین خرمی از همه شد بعید

بعد از شرایط تجهیز و تکفین در گنبدی که اندرون قلعه سلطانیه ساخته بود و سردابه در آنجا ترتیب کرده بود مدفون گشت و چندان زر و زیور و کلاه و کمر و مرصعات در آن گورخانه بکار بردند که گفتمی مگر گنج‌خانه‌ایست:

تو گفتمی یکی گنج بدگور شاه	ز بس زرو گوهر در آن جایگاه
ز گنج اربود کارها را نوا	از آن گور گردد دعاها روا

(ایضاً ص ۶۹-۷۰)

چون در تعیین مدفن جانشین سلطان محمد خدا بنده ابوسعید بهادر خان اغلب مورخین اختلاف نظر دارند و یسانامی از آن نبرده‌اند و نیز بعضی از مورخان خصوصاً متأخران نوشته‌اند سلطانیه را بر روی شهر و یاز بنا نهادند (۱) برای روشن شدن مطلب این سطور از ذیل جامع التواریخ نقل میشود.

۱- جناب آقای کیهان در جغرافیای سیاسی چنین نوشته‌اند: سلطانیه در پانزده کیلومتری غربی خط مقسم‌المیاه ابررود و زنه‌جان رود واقع شده و اسم قدیمی آن شهر و یاز بوده ... (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۸-۳۷۷)

« در آن مقام [اران] بعد از چند روز عارضه روی نمود... اطبا احساس استعمال سمی از سموم می کردند معالجت و تداوی فایده نداد تا در سکریت افتاد « تنوعت الاسباب والموت واحد » تا مرغ روح آن پادشاه دیندار نیکو کردار از قفس قالب برداخت و فردوس اعلا را نشیمن ساخت و آن واقعه در ثلث عشر ربیع الآخر سندست و ثلاثین و سبعمائنه بوقوع پیوست ...

دریغ شاه جوان بخت بوسعید سعید که شد زمسند شاهی بزیر خاک نهران
بروز سیزدهم بود از ربیع دوم بسال هفتصد و سی و شش بحکم قرآن

بعد از آن [جلوس آراخان] صندوق سلطان سعید رحمة الله علیه را بمرقد و مشهدی که در حوالی سلطانیه که آنرا شهر و باز خوانند با خواص حضرت روان گردانید و مراسم تعزیت اقامت نمود و روان او را صدقات فرستاد و آش معهود بداد . «

« ذیل جامع التواریخ ص ۱۴۳-۱۴۶ »

ع- شهاب الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو در اثر دیگر خود موسوم به مجمع- التواریخ (نسخه خطی آقای ملک جلد سوم ص ۲۳۸-۲۳۰) در مورد اختلاف وزراء چنین می نگارد :

« چون تابستان بسلطانیه آمدند [خواجه علی شاه تبریزی] بازاری بغایت عالی همته که امروز بازار بزازان است بنیاد نهادند و سلطان را عظیم پسندیده اقتاد و دیگر عمارات بنیاد نهاد بهتر و خوبتر از عماراتی که دیگران ساخته بودند و چون سلطان

بحال عمارت سلطانیه اهتمامی داشت از این خوشش می آمد و در اعزاز و اکرام او می کوشید . »

« منقول از حاشیه ذیل جامع التواریخ »

۷- میر محمد بن سید برهان الدین خوارند شاه مشهور به میر خواند

در تاریخ روضه الصفا که از مولفات معتبر سده نهم هجری است ذیل عنوان « ذکر عمارت سلطانیه که حسب الفرموده (۱) سلطان محمد خدا بنده صورت پذیر شد » در بهار سده اربع و سبعمانه شهر یار جهان اول جای تو سلطان خواست که در قنقور النک شهری طرح افکند چه پدرش از غون در او اخرجیات خویش در آن امر شروع کرده بود و در بدایت آن کار رخت از این مرحله فانی به بلد، باقی کشیده و چون نوبت خانی سلطان محمد خدا بنده رسید فرمود تا در آن مرغزار شهری بنا نهادند و اشارت کرد تا قلعه آن را از سنگ تراشیده ساخته و آماده گردانند و وجوه عمارات و بهاء اجناس و ادوات و آلات آن بر متوجهات ممالك حواله رفت و بنایان حاذق و مهندسان چاپک دست که در فن خویش صنما را در عرصه تخیل می آوردند در هر بامداد که معماری کره زمین جهت استعمار عرصه خاک بر سردیوار املاک بر آمدی عمله عمارت هر یک بکار خویش مشغول شدند و بر مثال فلک از حرکت نیاسودندی و بوقتی که کفه زر پاش آفتاب از عمود عیار معدل النهار متمایل گشته علی السبیل التدریج بر سطح عزت نشستی ترازوی اداء اجرت را بر آرزوی احراز ثبوت برداشتی و همه شاگرد از سعی مشکور و عمل مبرور در دولت پادشاه دادگر بمنازل خود رفتندی و از اطراف ممالك اصناف محترفه و صنایع با اهل و عیال از برای توطن و تمدن

۱- آوردن ال عربی به اول کلمات فارسی غلط فاحشی است

بنابر فرمان واجب‌الانعام بآن صوب روان گشتندی و در اندک زمانی شهری در غایت معموری ساخته و پرداخته آمد و عرض دیوار قلعه که از سنگ تراشیده مرتب شده بود چنان بود که بر سر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و اصل قلعه را مربع وضع کردند چنانچه طول هر دیواری پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و در اندرون قلعه هر کس از امراء برای خود عمارتی کردند و اولجایتو سلطان جهت مضجع خویش گنبدی با تمام رسانید و مسجد و دارالضیافه و دارالشفای نیز احداث فرمود و املاک فراوان و مستغلات مرغوب بر آن وقف کرد تقبل الله منه و همچنین جهت خاصه خود سرای بزرگ ساخته و ایوان او را برداشت مثال ایوان کسری مرتفع گردانید و دیوان خانه بزرگ که گنجایش دو هزار کس داشت از قوت بفعل آورد و آن را کریاس نام نهاد و خندق قلعه را در عمق پشت گاو ماهی رسانید و فرمان داد تا دارالشفائی با جمیع مایحتاج ترتیب دادند و اکابر و اشراف و اعیان ملک نیز در آن شهر عماراتی عالی بنیاد نهادند بتخصیص خواجه رشید الحق والدین فضل الله طیب که عمارتی رفیع مشتمل بر مدرسه و دارالشفای مرتب ساخت و طلباً لمرضاته تعالی بوقف بسیار مدرسان و طلاب و اطبا را خوشنود گردانید و باشارت سلطان آن شهر بسلطانیه موسوم گشت»

روضة الصفاء جلد ۵ چاپ تهران ص ۴۲۸-۴۲۷

میر خواند در مورد وفات (سلطان محمد گوید): «و بعد از شرایط تجهیز و تکفین در گنبدی که از مستحذات همت عالی نهمت شهریاری بود در سلطانیه مدفون گشت»

ایضاً ص ۴۷۸

« میرخواند هم مدفن سلطان ابو سعید جانشین سلطان محمد خدا بنده را در سلطانیه میداند و در این مورد چنین نوشته است :

« این حادثه عظمی در سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلاثین و سبعمائ (۷۳۶) بوقوع پیوست خواجه سلمان ساوچی در مرثیه سلطان فرماید :

بیت

گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زمان (۱) دولت سلطان اعظم بوسعید...
 ... بعد از آن نعش پادشاه را خواص و نواب بجانب سلطانیه برده در گنبدی
 که در ایام حیات خویش بنیاد نهاده بود دفن کردند و ختمات کلام الله بجای آورده
 و آتش معهود دادند و آن موضع را **شرویان** خواندند »

ایضاً ص ۵۳۴

۸ - غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی ملقب به خواند میر در اثر معروف
 خود تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر که آنرا بسال ۹۲۹ بپایان برده است
 چنین می نویسد :

« در بهار سنه اربع و سبعمائ (۷۰۴) اولجایتو سلطان در قنقورا لنک شهر
 سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرده چون
 تمام شد دارالملک ساخت »

حبیب السیر چاپ تهران جلد دوم ص ۱۹۱

همین مورخ در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن

پادشاه عالیشان چنین آورده است :

« و فی سنه ست عشر و سبع مائه در شب عید فطر سلطان محمد خدا بنده رخت سفر آخرت بربست امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه با داد و دین را در بلده سلطانیه بگنبدی که از مستحدثاتش بود دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته ... از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنک تراشیده و مرتب شده بمرتبه ای پهناور آمده که برزیر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاع آن صد و بیست گز است و ایضاً باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مساجد و خوالق (۱) و دارالقرآه (۲) و دارالحديث و دارالسیاده و مدرسه بتکلیف ساخته و پرداخته آمد و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و بیست معبد (۳) و دویست طالب علم موظف بودند ... و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسائل شرعیه بغایت مایل در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانید و مولانا بدرالدین شتری و مولانا عضالدین ایجی از جمله

۱ - چنین است در متن ظاهراً خوانق درست است

۲ - » » » دارالقرآه باید باشد

۳ - » » » معبد صحیح است

دانشمندانی که در آن مدرسه کرباس مدرس بوده‌اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و مأكول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان و ابواب دیوان اعلی سر انجام می نمودند ... »

ایضاً ۱۹۶-۱۹۷

۹- مؤلف لب التواریخ یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوینی

(از مولفات قرن دهم هجری) چنین میگوید :

« اولجایتو سلطان خدا بنده محمد بن ارغون خان بعد از برادر در خامس ذی الحجه سنه ۷۰۳ در تبریز بر تخت سلطنت قرار گرفت ... و در سنه ۷۰۵ هـ . شهر سلطانیه را بنا کرد و در شب عید رمضان سنه ۷۱۶ هـ . وفات یافت ... او را در مقبره ابواب البر سلطانیه که احداث اوست دفن کردند مدت عمرش ۳۶ سال بود ... »

(لب التواریخ چاپ کلاله خاور (ص ۱۴۶)

۱۰- در تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی مؤلف بسال ۱۰۱۰ هـ .

چنین می خوانیم :

[سلطانیه] « از مستحدثات الجای تو خان است و آنرا مربع وضع کرده و طول هر دیوار ارکانش را پانصد گز قرار داده و دیوار قلعه را از سنگ تراشیده نوعی عریض ساخته که چهار سوار ب فراغ یال تردد می توانند کرد و مضجع آن پادشاه خیر خواه گنبدیست هرمان صورت که قطرش صد گز و ارتفاعش صد و بیست گز است این چنین گنبدی با نهایت تکلیف در عرض چهل روز با تمام رسید . »

هفت اقلیم چاپ تهران جلد سوم ص ۲۰۲

۱۱- در سال ۸۰۶ ه. ق مطابق با ۱۴۰۴ میلادی پادشاه کاستیل (اسپانیا) عده‌یی بریاست «روی کونزلز دکلاویجو» *R vygonzalezdeclaviyo* بدر بارامیر تیمور فرستاد رئیس این هیات پس از بازگشت کتابی در باره مشاهدات خود در ایران و متصرفات تیموری نوشت که اخیراً ترجمه نفیسی از آن کتاب بقلم آقای مسعود رجب‌نیا بعمل آمده در (ذیل شماره ۱۱) از مجموعه ایران شناسی بتوسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب بسال ۱۳۳۷ در طهران زینت طبع و انتشار یافته است ، کلاویجو (۱) ذیل عنوان ازخوی به سلطانیه چنین نوشته است :

« کاروانهایی که از سلطانیه میگذرند و به هرمز میروند این فاصله را شصت روزه می‌پیمایند ... [مرواریدها] بشهرهای سلطانیه و تبریز آورده و در آنجاها مبدل به انگشتی و گوشواره میشوند .

شهر سلطانیه دد دشتی است و از میان آن کانالهای بسیار پر آب میگذرد در آنجا خیابانها و میدانهای بسیار زیبا که در آنجا کالاهای بسیار برای فروش عرضه شده است وجود دارد ضمناً در همه محلات مهمانخانه‌هایی برای آسایش بازرگانانی که بآن شهر می‌آیند دیده میشود . در سوی مشرق سلطانیه دشت پهناوری آغاز میگردد که تا مسافات بعیدی ادامه دارد و همه قسمتهای آن پر جمعیت است در جانب راست (جنوب) یک سلسله کوه سخت بلند و خالی از جنگل قرار دارد که در آن سوی آن استان کردستان واقع است ، در سمت چپ (شمال) رشته کوه بلند و سخت دیگری است که هوای آن گرم است و در پشت آن استان گیلان واقع است از سلطانیه تا دریای خزر شش روزه راه است ... شهر سلطانیه چنان از لحاظ

بازرگانی پر اهمیت است که سالیانه مبلغ هنگفتی عاید خزانه امپراطوری میکند . «
 گلاویخو در باره امیرانشاه بن تیمور چنین مینویسد : « در روزگار پیشین
 سلطانیه و تبریز با همه قسمت‌های مغرب آن زیر فرمان حکومت میرانشاه پسر ارشد
 تیمور بود . اما اخیراً بعلتی که خواهیم گفت از آن مقام معزول شد میرانشاه چون
 به نیابت سلطنت ایران رسید گروه بسیاری از سپاهیان و نجبا را پدرش به همراه او
 فرستاد چون این شاهزاده به تبریز رسید همچنان دیوانگان این اندیشه در سرش راه
 یافت که همه خانه‌های شهر را ویران کند فرمان داد که مساجد و بسیاری از
 ساختمانهای مورد استفاده عمومی را بکوبند ، که بسیاری از اینگونه ساختمانها
 بفرمان او ویران شده ، سپس از تبریز بسلطانیه آمد و همان عمل را در اینجا نیز
 معمول داشت ، آنگاه بحصار بزرگ سلطانیه آمد که در آنجا پدرش خزانه‌های
 بسیار گرد آورده بود و فرمان داد که آن خزاین را میان نجبا و ملازمانش بخش
 کنند ، (مسجد) و کاخ بسیار بزرگی در بیرون شهر قرار دارد کاخ مزبور دستگاہهای
 متعددی دارد که در گذشته بدست یکی از بزرگان ساخته شده است و جنازه‌اش را
 در آنجا در آرامگاهی پرشکوه به خاک سپرده‌اند ، میرانشاه اینک فرمان داد تا
 همه این ساختمان را ویران سازند و بفرمان او جسد بانی این ساختمان عظیم را از
 گور بیرون کشیدند (۱) و همچنان اهانت آمیز آن را گذاشته تا متلاشی و نابود
 شود . »

۱ - جسدی که میرانشاه امر به بیرون آوردن آن از خاک داد در واقع استخوانهای خواجه
 رشیدالدین فضل‌اله وزیر معروف غازان‌خان و سلطان محمد خداپنده بود که در ۱۷ ج ۲ سال
 ۷۱۸ بامر ابوسعید بهادرخان در تبریز مقتول شد و همانجا مدفون گشت میرانشاه استخوانهای
 او را از سر جنون بیرون آورد و در قبرستان یهود بخاک سپرد و آن واقعه در تبریز اتفاق افتاد
 نه در سلطانیه ، شك نیست که میرانشاه در سلطانیه نیز مانند تبریز فرمان داد تا آثار خواجه
 رشیدالدین فضل‌الله را ویران سازند .

گلاویخو هنگام مراجعت از سمرقند نیز بمدت یک هفته در شهر سلطانیه اقامت کرده و توصیف مختصری از آن میکند :

«درین حال همچنان راه پیمودیم تا بشهر سلطانیه رسیدیم که شهر عما، آن نواحی پر جمعیت و پر حاصل است اکنون دیگر لزومی نمی بینم که از سلطانیه توصیف کنم برای آنکه شرح آن در میان سفر بسوی سمرقند گفته شد و با آنکه گرد این شهر دیواری نیست اما در دشت هموار نزدیک شهر حصار بسیار پر شکوهی قرار دارد .»

۱۲- ژاردن نویسنده و سیاح معروف فرانسوی که در آغاز عهد صفویه از ایران دیدن نموده و در سیاحتنامه خود که توسط آقای محمد لوی عباسی ترجمه و تعدیله شده است چنین می نویسد :

«تعریف و توصیف و تاریخ بنای سلطانیه : در ششم (ژوئن) در یک سر زمین سبز و خرم و فوق العاده شاداب و شورانگیز و بی نظیر راه پیمودیم ، مسیر جاده بسیار مسطح و هموار بود ، در این منطقه ایلخی عظیم شاهنشاهی و دیگر فرمانروایان امپراتوری ایران مشنول چرا می باشد ، مجاری و انهار لطیف بیشمار سرتاسر اراضی آن را بطور خارق العاده و حیرت آوری مشروب و سیراب میسازد ، دهکده های سبز و خرم و آباد و حاصلخیز باغات و بساتین زمردگون و قلمستانهای خوش منظر و روح پرور اطراف و اکناف را پوشانیده است .

ما پس از طی پنج فرسنگ در کاروانسرای بزرگی بنام قیرق بلایق (۱) سکونت کردیم ، این ایستگاه با سلطانیه فقط باندازه یک برد بزرگ تیر توپ فاصله دارد .

سلطانیه چنانکه در تصویر مربوطه دیده میشود (۱) در دامنه کوهستانی واقع شده است فوق العاده زیبا و مصفا و آباد و معمور بنظر میرسد چنانکه حس کنجکاوی ناظر بر تماشای آن تحریک میشود ولی پس از آنکه بخود شهر نزدیک میشویم منظره تغییر میکند بطوریکه در داخل بلده نمایش آن کمتر جالب می نماید ، در این شهر چند دستگاه ساختمان عالی عمومی [مسجد و کاروانسرا و قلاع و بقاع] که از لحاظ بنا و معماری شایان توجه میباشد مشاهده میشود و سه هزار باب خانه و باغچه آبادی آنرا تشکیل میدهد .

بطوریکه مردم محل حکایت میکنند در گذشته سلطانیه در جانب مغرب نیم فرسخ بیشتر از حدود کنونی وسعت داشته است و وجود بقایای مخروبه مساجد اسلامی و معابد مسیحی و قلاع و بروج نظامی در این قسمت از شهر دلیل بین این ادعا بشمار میرود ، بعلاوه در کتب تاریخی ایران آمده است که این بلده در گذشته پایتخت بوده و استان بسیار وسیعی بشمار میرفته است چنانکه از لحاظ کثرت آثار اطلال باقیه سلطانیه در میان بلاد عالم کم نظیر میباشد ، ارزاق و مواد خواربار بسیار فراوان و فوق العاده ارزان است ،

« اگر چه آب و هوا بشدت متغیر است ولی بی نهایت خوب و مطبوع میباشد ، درجه حرارت در تمام فصول در ساعات مختلف شبانه روز بطور محسوس در تغییر است چنانکه هنگام شب و صبحگاهان و شامگاهان هوا خنک و سرد میباشد ولی در تمام اوقات روز شدت گرما محسوس است ، عرض جغرافیائی سلطانیه سی و شش درجه

و هجده دقیقه و طول آن چهل و هشت درجه و پنج دقیقه میباشد . يك سلطان (۱) حکومت آن را بعهدہ خویش دارد .

در بعضی کتب تاریخی ایران آمده است که سلطانیه یکی از بلاد باستانی پارتها بشمار میرود ولی بهیچوجه بانی آن را ذکر نکرده اند ، بعضی دیگر از مورخین میگویند که بنای سلطانیه بفرمان و دوره ارغون خان فرزند آبا قاخان و نواده هولاکوخان ، در طالع اسد بنا نهاده شده است ولی چون باتمام آن توفیق نیافت جانگو (۲) سلطان پسر ارغون در آغاز سده چهارده میلادی بنای شهر را تمام کرد و آنرا سلطانیه خواند که بمعنی شاهی است ، ایرانیان پادشاهی و فرمانروائی مطلق را سلطنت می خوانند .

پادشاهان آسیائی از قرن هفتم میلادی اغلب اوقات خود را سلطان نامیدند و این لغت در فرانسه بشکل *Souldon* دیده میشود و معمولاً مورخین فرانسوی پادشاهان اخیر مصر را بدین عنوان میخوانند و امپراتوران ترکیه نیز خویشان را سلطان می نامند . ولی بعضی از ثقات دانشمند مدعی هستند که این شهر را فقط بعد از استیلا و استقرار پادشاهان اخیر در آن سلطانیه یا شاهی خوانده اند چون ملوک مزبور نیز خویشان را سلطان مینامیدند و بلده مذکور را پایتخت خود قرار داده بودند .

شاه عباس کبیر مرکز مملکت را در پایان سده شانزدهم از سلطانیه (قزوین !) باصفهان انتقال داد و پدر وی اسمعیل خدا بنده (۳) در شهر سلطانیه زندگی را بدرود

۱ - سلطان بمعنی دولت و حکومت است و از دوره سامانیان مخصوصاً غزنویان بمعنای پادشاه متداول گشته است (تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان) در دوره صفویه از مناصب و مقامات عالیه بوده است .
۲ - ظاهراً اولجایتو .

۳ شاردن سلطان محمد اولجایتو معروف به خدا بنده (متوفی سال ۷۱۶ ه . ق) را با شاه اسمعیل صفوی اشتباه کرده است .

و در گفته جوار مسجد بسیار باشکوهی که در تصویر مربوطه مشاهده میشود بخاک سپرده شده است .

بسیاری از نویسندگان و محققین معاصر اروپائی مدعی هستند که سلطانیه روی بقایای تیگراناکرت [تیگراناکرتوس] شده است اشتقاق و ترکیب این کلمه روشن میباشد ، کرت در پارسی باستان بمعنی شهر و بلده است و تیگران نیز نام یکی از پادشاهان ارمنستان است و معنی ترکیبی شهر بفارسی تیگران آباد خواهد بود ولی بعقیده من اساس فرضیه مذکور یعنی عینیت و وحدت تیگران آباد و سلطانیه روشن نمی باشد تاسیت (۱) میگوید که تیگراناکرت در فاصله سی و هفت میلی بلده نی زیبل *Nisibis* بوده است و این شهر اخیر چنانکه همه میدانند در بین النهرین در کنار دجله و بفاصله بیست و پنج فرسنگی نینوا بوده است ... سلطانیه چندین بار ویران و خراب شده است . نخستین بار خواجه رشیدالدین مالک الرقاب امپراتوری ایران بعلت عصیان مسلح سلطانیه دستور تخریب آنرا صادر کرد و بعد تیمور لنگ و سپس سلاطین ترک و تاتار دیگر این شهر را تار و مار کرده اند ، اسلاف اسمعیل صوفی (شاه اسمعیل اول صفوی از آغاز سده هفتم هجری مطابق هزار و سیصد میلادی مدتی در بلده مزبور متوقف بوده اند و در آن ایام بیش از چهارصد کلیسا در آنجا وجود داشته است ، چنانکه مذکور افتاد اطلال و آثار مخروبه معابد مسیحی در سلطانیه بسیار میباشد ولی هیچیک از آنها سلامت نیست و هیچ فرد عیسوی در بلده مذکور دیده نمیشود . »

(سیاحتنامه ژادن جلد سوم چاپ تهران)

۱ - از مورخان قرن یکم میلادی که آثار وی در اواخر قرن دوم بوسیله امپراتور روم مسمی به قاسیت جمع آوری شد .

۱۳- پروفیسور ادوارد بر اون (۱۹۲۶-۱۸۶۲ میلادی) مستشرق نامی و دانشمند ایران دوست انگلیسی در جلد سوم از تاریخ ادبیات معتبر خود که بخامه توانای جناب آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران بنام (ازسعدی تاجامی) ترجمه و تحشیه شده است در شرح حال اولجایتو و وقایع سلطنت او چنین مینگارد :

« و نیز شهر سلطانیه را در نزدیکی زنجان در همانسال (سال دوم جلوس خود سال ۷۰۵ ه . ق) بنیاد نهاد اندکی بر نیامد پایتخت و دارالملک شد و رونق و شکوهی شاهانه حاصل کرد . اگر چه این شهر اکنون قریه ویرانی است که از آثار آن فقط بقیه مسجد بانظمت آن شهر که بویرانی و خرابی افتاده باقی مانده لکن نام پادشاه بانی آن بوسیله شعر عامیانه ذیل درالسنه مردم هنوز باقیست ، این شعر را وقتی که در ماه نوامبر ۱۸۸۷ مولف این کتاب بتماشای آن بقعه رفته بود از پیرمردی که با وی در آن سفر همراه بود شنیده است :

ای شاه خدا بنده ظلم کنند*
ایکی طاووق بیر کنده

مصرع آخر این شعر ترکیست و بمعنی « دوبرغ برای یک ده میباشد » برمن معلوم نشد که مقصود از آن چه بوده و کنایه از چه امری است .

(از سعدی تا جامی ص ۶۳ - ۶۲)

مستشرق ماسوف علیه در ذیل صدارت خواجه رشیدالدین در عهد اولجایتو چنین نوشته است :

« در عهد سلطنت اولجایتو سلطان محمد خدا بنده ، رشیدالدین مانند دورد

پادشاه سابق دارای مرتبت و حیثیت تمام بود بلکه نزد سلطان جدید نیز بمزیداکرام و اعتماد اختصاص یافت ، در همان اوقات در سلطانیه که پایتخت تازه دولت بود ناحیه‌ای را آباد ساخت بنام او معروف و به رشیدیه نامبردار گشت آن محلت دارای مسجدی باشکوه و مدرسه و بیمارستان و سایر ابنیه خیریه و قریب بهزار خانه بود .

(ایضاً ص ۹۷)

۱۴- مرحوم محمد حسن خان صنّیع الدوله در جلد چهارم مرآت البلدان

که از مولفات دوره ناصرالدین شاه قاجار است ذیل جامع سلطانیه چنین مینویسد :

« بنائست بسیار مفصل و در حرف سین در شرح سلطانیه تفصیل آن ییابد انشاء الله تعالی . در این محل محض اینکه این مسجد از ردیف جوامع نیفتد نیز اشعاری بدان میشود . این جامع از بناهای شاه خدا بنده است باین معنی که محمد بن ارغون معروف به اولجایتو که او را خدا بنده و خربنده نیز گفته‌اند و هشتمین پادشاه است از اولاد هولاکو خان مغول شهر سلطانیه را در سنه هفتصد و پنج هجری بنا کرد و در آن شهر عمارات عالیّه بساخت از جمله جامع را و گنبد معروف سلطانیه را و اینکه معروف است بنیان این جامع بجهت مدفن شاه خدا بنده نهاده شده اشتباه محض است بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن گنبدی علیحده بجهت مدفن شاه خدا بنده ساخته شده که حالا نیز باقی و برپاست و عوام آنرا چهار سومیگویند و تاریخ بنای مسجد و شهر را تفاوتی نیست بلکه مقارنست »

سپس در حاشیه چنین می‌نویسد : « الی‌اروس از طرف فردریک پادشاه نروژ سمت سفارت بجهت معامله ابریشم بدربار شاه عباس ثانی آمده از سلطانیه عبور کرده

حالت مسجد جامع سلطانیه را نوشته و صورت آن از قرار ذیل است :

از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشود زیرا که مثل درهای کلیسای ما از چودن یا آهن نیست بلکه از فولاد جوهری بسیار ممتاز است در بزرگ که روبمیدان است میان اهالی چنین معروف است که اگر صد نفر بقوت بخواهند آنرا بگشایند باز نمیشرد ولیکن اگر طفلی این عبارت را بگوید (بعشق علی باز شو) بیک جزئی اشاره باز میشود و از جنب مسجد بواسطه یک پنجره مسطالائی که فاصله شده مقبره سلطان محمد مغول دیده میشود و قرانهای متعدد در این مقبره هست که با قلمهای بسیار جالبی که سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده این سه در و پنجره از جمیع اشیائیکه ما در ایران دیده ایم ممتاز و نفیس تر است و طوری آلات این پنجره را بهم وصل نموده اند که یک پارچه بنظرمی آید، مدت هفت سال صنعت کارهای متعدد قابل روی این سه در و پنجره کار کرده اند.

مرآت البلدان جلد ۴ ص ۱۰۶-۱۰۵

۱۵- حاج زین العابدین شیروانی در کتاب **بستان الاسیاحه** در مورد سلطانیه

چنین گفته است :

« سلطانیه: از بلاد عراق و دردمنزلی قزوین اتفاق افتاده است آنجا را سلطان غازان بنا نمود و سلطان محمد خدا بنده تمیم نمود شهری خوش و مدینه دلکش بود روزگارش چنان خراب نموده که جز قریه ای از آن نمانده چمن سلطانیه بغایت دلکش

است مکرر دیده شده تفصیل احوال آن حواله بکتاب وصاف است که در آن زمان بوده و نوشته . «

بستان السیاحه چاپ تهران ص ۳۳۹

۱۶- جناب آقای دکتر رضا زاده شفق استاد محترم دانشگاه در شماره پنجم از سال اول مجله مهر (مهرماه ۱۳۱۲) با استفاده از یادداشتهای کلاویوزیر هانری سوم پادشاه اسپانیا که در زمان امیر تیمور از ایران دیدن کرده است در مورد سلطانیه چنین نوشته اند :

« از شهرهای دیگر که جلب نظر کلاویو (۱) را کرده سلطانیه است، از توصیف وی چنین مستفاد میگردد که در زمان او بر خلاف زمان مارکو پولو مرکزیت تجارتی تبریز به سلطانیه انتقال یافته است، تجار هند اقسام ادویه با آنجا می آورده اند و از آنجا به ولایات دوردست حمل میشده، همچنین سلطانیه مرکز مبادله ابریشم گیلان و شروان و شماخی بوده و از آنجا بسوریه و ترکیه و دمشق و زنوا و نیز حمل میشده و نیز از شیراز و خراسان پارچه های ابریشمی و پنبه ای و تافته و مواد خام آن شهر برای مبادله می آمده است . »

«مجله مهر سال اول شماره ۵ مهر ۱۳۱۲»

۱۷- استاد محترم جناب آقای ذبیح الله صفا (دامت افاضاته)

در شماره اول از سال چهارم مجله مهر تحت عنوان تاریخ تعلیم و تربیت در ایران چنین نوشته اند :

در این مقاله نقل شده است.

۱- قسمتی از یادداشتهای این شخص قبلا ذیل شماره

« سلطان محمد خدا بنده (۷۰۳-۷۱۶) ... برگرد مقبره بزرگی که برای خود در شهر سلطانیه ساخت ابنیه مختلف و از آن جمله مساجد و خانقاه و مدارس و دارالسیاده بنا کرد و املاک زیادی بر آنها وقف نمود که حاصل آن در عهد دولت وی بصد تومان مغولی (یک میلیون تومان حالیه میرسید نیابت تولیتش را به خواجه رشیدالدین فضل الله وزیرداد، در این مدارس ده مدرس و بیست معید و صد محصل و بیست صوفی و دوازده حافظ قرآن و هشت موزن و چهار معلم (آموزگار کودکان) کار میکردند و ماهانه هر مدرس هزار و پانصد دینار و هر معید هفتصد و پنجاه دینار و هر محصل و صوفی و حافظ و موزن و معلم را صد و بیست دینار میدادند ... »

(مجله مهر سال چهارم شماره اول مهر ۱۳۱۵ شمسی ص ۴۷)

۱۸- جناب آقای دکتر کیهان در جغرافیای سیاسی کیهان درباره

وضع فعلی سلطانیه چنین می نویسند :

« سلطانیه در پانزده کیلومتری غربی خط مقسم المیاء ابهر رود و زنجان رود واقع شده، اسم قدیمی آن شهر و یاز بوده و جزء قزوین محسوب میشده و مغول آن را قورالان نامیده و هنوز هم قریه یی با اسم اولان در نزدیک سلطانیه دیده میشود ارتفاع آن سبب اعتدال هوای تابستانی و فراوانی مراتع شده ،

اولجایتو در سنه ۷۰۵ ه . برای جشن تولد پسرش ابوسعید شهر را توسعه داد و محیط حصار را به سی هزار قدم رسانیده و آنرا پایتخت خود قرار داد، وزراء و اعیان هر يك قسمتی را در شهر بنا کردند، و بنای آن در سال ۷۱۳ ه . تمام شد و لسی برخلاف عقیده حمد الله مستوفی که محل سلطانیه را تمجید نموده موقعیت آن چندان خوب نیست

و بهمین واسطه خرابی و انحطاط آن سریع بوده .

بنای مهم آن مقبره اولجایتو مشهور به سلطان محمد خدا بنده است که در زمان صفویه قسمتی از داخل آنرا تعمیر نموده و با کچ قزئینات آنرا پوشانیده اند و در اطراف آن کم کم عدارات رو بخرابی رفته .

منظره گنبد بسیار باشکوه و طرز معماری آن که از روی اصول قدیمه ایرانی ساخته شده بسیار با سلیقه و مربوط یکدیگر است، ارتفاع گنبد پنجاه و یک و قطر آن بیست و پنج متر و پنجاه سانتیمتر از این رو با اهمیت بنا میتوان پی برد.

در زیر این گنبد بنایی بشکل هشت ضلعی منظم است که پوشیده از کاشیهای آبی بسیار زیبا میباشد .

شهر سلطانیه در زمان تیمور رو با انحطاط گذاشت و بکلی از اهمیت افتاد در قرن نهم هجری، جمعیتش به شش هزار نفر تقلیل یافت و در قرن سیزده هجری زلزله موجب خرابی عمده ابنیه گردید و در مشرق سلطانیه صاین قلعه است که اسم قدیمی آن قهپور بوده * «

(جغرافیای سیاسی کیهان ص ۸-۳۷۷)

۱۹- سر جان ملکم در تاریخ ایران در ذکر سلطنت سلطان محمد خدا بنده

در مورد سلطانیه چنین آورده است.

« شهر سلطانیه از بناهای اوست (سلطان محمد خدا بنده) آنرا بنیاد نهاده پای تخت ممالک خویش نمود بعد از وی جانشینان وی نیز آن مملکت را دارالملک مقرر نمودند عمارات خوب در آن شهر بسیار بود ولی بهترین و عالیترین آنچه باقیمانده است

قبر بانی آنست و آن شهر در این اوقات بکلی خرابست و از آبادی سابق آن قلیلی مانده است قدری از قبر خدا بنده هنوز برقرار است و از آنچه برقرار است معلوم میشود که عمارتی نیکو بوده است قطر عمارت از صد پا بیش و ارتفاع گنبد تخمیناً صد و بیست پا میشود قبر در وسط گنبد است و قدری از سنگهای رخام آن قبر هنوز باقیست لکن تمام عمارت از حاکار بیرونست (!) فتحعلی شاه که در این اوقات پادشاه ایران است سرای کوچک تابستانی در آنجا ساخته هر سال بالشکر چند هفته در سلطانیه بجهت خوشی آب و هوا بسر میرد .

(تاریخ سر جان ملکم جلد اول باب ۱۲ ص ۲۰۵-۲۰۴)

۲۰ - پروفیسور ادوارد براون که قبلاً نیز مطلبی از تاریخ ادبیات او

نقل شد در اثر دیگری که بنام : « یکسال در میان ایرانیان » موسوم است در مورد سلطانیه چنین مینویسد

« جاده‌یی که از زنجان به سلطانیه میرود از فلاتی میگذرد که در طرف شمال و جنوب آن تپه‌های کوتاه دیده میشود و چیز قابل ملاحظه‌یی در آن فلات وجود ندارد . سه ساعت قبل از اینکه به سلطانیه برسیم گنبد بزرگ و سبز رنگ سلطانیه که بدان مناسبت شهر مزبور معروفیت دارد از دور پدیدار بود وقتی که از دور منظره سلطانیه را از نظر میگذرانیم اینطور تصور میشود که بنای مسجد عظیم است ولی وقتی که نزدیک میشویم میفهمیم که مسجد خیلی بزرگ نیست بلکه عمارت دیگری در آنجا وجود دارد که در قسمت شمال غربی مسجد واقع شده است و از دور اینطور بنظر میرسد که هر دو یکی هستند به محض اینکه وارد سلطانیه شدیم برای تماشای مسجد معروف

آن رفتم و سید سالخورده‌یی که زبان فارسی را میدانست، راهنمای ما شد بنای مسجد هشت ضلعی است و بالای آن گنبد بزرگ سبزرنگی وجود دارد که از اطراف بطوری که اشاره شد نمایان می‌باشد.

در يك طرف این بنی هشت ضلعی يك گوشوار چهار ضلعی هست که محراب در آن واقع شده و مدخل مسجد در طرف مشرق قرار گرفته و در داخل مسجد کاشیکاریهای گرانها و کتیبه‌های عربی مشهود می‌باشد چیزی که در آنجا جلب توجه میکرد اینکه در بعضی از نقاط کاشی‌ها خراب شده بود و با این وصف زیر آن کاشیها و کتیبه‌های بهتری بنظر میرسید

این مسجد چون دور افتاده می‌باشد مردم کمتر آنجا می‌روند بر خلاف مساجد دیگر که اروپائیان حق درود بدان را ندارند از طرف بسیاری از مسافرین اروپائی که به ایران آمده‌اند دیده شده است و اما خود سلطانیه در گذشته شهر آبادی بود و امروز بیش از يك قریه نیست و خانه‌های محقر قریه با مسجد با شکوه آن مناسبت ندارد از سید سالخورده پرسیدیم که این مسجد را چه زمان ساخته‌اند در جواب گفت از تاریخ ساختمان آن اطلاع نداریم ولی میدانیم که شاه خدا بنده آنرا تعمیر کامل کرده است و بعد این شعر را که ما قبل از ورود به سلطانیه شنیده بودیم خواند:

ای شاه خدا بنده ظلم کننده

ایکے، تاووق بیر کنده

يك معنی این شعر که مخلوط از کلمات ترکی و فارسی می‌باشد چنین است: ای شاه خدا بنده کسی که ظالم بکند، برای هر دهکده بیش از دو مرغ باقی نمی‌گذارد

و نیز ممکن است که آنرا چنین معنی کرد :

ای شاه خدا بنده کسی که ظلم بکند از هر قریه دو مرغ میگیرد .

و خود کسانی که این شعر را میخوانند نمیتوانند بگویند که معنی حقیقی

آن چیست .

هنگامی که میخواستیم از مسجد خارج شویم مبلغی به سید سالخورده که راهنمای ما بود دادیم و دیدیم که او پسر خود را عقب ما فرستاد که این مبلغ کم است و مبلغ دیگری بآن بیفزاید و ما دو قران دیگر به پسر او دادیم و سید گفت آقایان مبلغ برای اشخاص معتبری مثل شما خیلی کم میباشد گفتم شما از کجا فهمیدید که من یک آدم معتبری هستم گفت فرنگیهایی که به اینجا میآیند همگی از اشخاص معتبر و محترم هستند و چندی قبل یک نفر فرنگی اینجا آمد که مدت هفت روز اینجا بود و در این مدت نقشه این مسجد را کشید و با خود برد هنگام رفتن انعام خوبی بمن داد گفتم بر او واجب بود که انعام خوبی بشما بدهد برای اینکه مدت هفت روز اسباب زحمت شما شد ولی ما بیش از نیم ساعت مزاحم شما نشده ایم و سید سالخورده سرش را پائین انداخت و گفت مختارید .

غیر از آن مسجد در سلطانیه چند امامزاده بود و من خیلی میل داشتم که آن امامزاده ها را به بینم اما فراش که متوجه شدن خیال دارم در سلطانیه بمانم شروع باعتراض کرد و گفت اینجا جای توقف نیست و ما را حرکت داد و ساعت ۴/۵ به خرمدره که قریه بزرگ دیگری است رسیدیم در آنجا در اطایق مفروش به قالی که در بالاخانه واقع شده بود و پنجره هایش به صحرا باز میشد منزل کردیم .

۲۱ در کتاب مسافرت بایران که می‌ریس دی کو تز بوئه فرزند اگوست دو کو تز بوئه

نویسنده معروف آلمانی آنرا بهنگام مسافرت به ایران همراه سفیر روسیه که بدربار فتحعلی شاه اعزام شده بود نوشته است چنین میخوانیم .

« روزی سوار اسب شده به سلطانیه رفتم که قبل از رسیدن اعلیحضرت داخل قصر را گردش کنم چه بعداً نمی‌شد گرچه فاصله شهر تا اقامتگاه ما بیش از دوازده ورست نبود ولی چون شهر در محل مرتفعی ساخته شده تفاوت هوای آن با منزل ما خیلی است چه شبها یخ می‌بست بدواً خیال کردم احساسات من بخاطر می‌رود که در عرض سی و شش درجه چنین سرمائی حس میکنم ولی سحرگاهان که شبنم یخ‌زده را برآی العین مشاهده کردم از تردید در آمدن اولین اشعه آفتاب‌ده درجه حرارت تولید کرد و در ظرف سه ساعت میزان الحرارة به سی درجه رسید .

ظاهر سلطانیه نشان نمیداد که در اقامت آنجا به ما خوش بگذرد قصر سلطنتی روی تپه‌یی واقع شده اطرافش مختصری درخت است ولی ظاهر آن نمیرساند که اقامتگاه بیلاقی سلطانی باشد بعلاوه نتوانستم باور کنم که شاه و همراهانش بتوانند درین تمارت منزل کنند باتمام این تفصیلات فضای بی‌فایده زیادی در اطراف باقیست در عقب قصر قریه‌یی بهمین اسم وجود دارد در دست چپ مسجد معظمی ملاحظه میشود که اطرافش را خرابه‌های زشتی احاطه کرده این قسمت تنها آثار قدمت سلطانیه بود در اطراف هم جز کوههای خشك بی آب و علف چیزی مشاهده نمیشود در صورتیکه برای منزلگاه بیلاقی چنین منظری بسیار نا دلپذیر است تنها حسنی که عیوب آنرا می‌پوشاند سلامت هوای آن و بادی است که دائم به شدت میوزد .



درونمایی از گنبد معروف سلطانیه و قصر سلاطین قاجاز
و چادرهای نیروی دولتی مقیم بیلاق سلطانیه
نقل از کتاب مسافرت به ایران موریس دو کوتزبوئه

در داخل قصر عده زیادی عمله مشغول بکار بودند و در کمال جلدی و چاپکی به تعمیر در و پنجره و سفال و سفید کردن دیوار و مرمت کردن تزئینات عمارت و عبارت اخیری آنچه زینده مقام سلطان است اشتغال داشتند ، باری باستانی تالار سلام که رو به دو سمت باز است جایی که لایق اطاق قصر باشد ندیدیم باید دانست که فتحعلیشاه هر چهار سال یکمرتبه چند ماه تابستان را در این محل بسر میبرد .

اطاق‌های تحتانی آن عبارت از سوراخها و حجرات تنك و تاریکی است که بوسیله در و راهروهای متعددی دیگر ارتباط دارد از راهرو مسقفی به پلکانی میرسد که از آن داخل فضای محدود بدیواری میشود و در وسط آن برجی هشت ضلعی ساخته و گنبدی بر آن نهاده اند این بنا اطاقهای متعدد و پنجره بسیار دارد ، در وسط اطاقی بود وسیع و دیوارهای آن از جملاتی بزبان فارسی زینت شده بود .

میگویند این منزلگاه بانوی سوگلی شاه است البته چنین بنایی باید خیلی طرف توجه باشد یکی از دیوارها متصل به برجی است که یکک در دارد و زنان میتوانند از آنجا از منظره استفاده کنند ، در جوار قصر چادرهای زیاد برای عرضه داشتن هدایای امپراطور بر افراشته بودند .

سفیر کبیر مأموری فرستاد که بداند فاصله اعلیحضرت تا سلطانیه چقدر است چند روز بعد مراجعت کرده گفت اعلیحضرت تا سلطانیه خیلی فاصله ندارد ولی بشکلی که پیش میآیند شاید تا چند روز دیگر در راه باشند چه دائم بشکار اشتغال دارند و اغلب از این روز تا روز دیگر هیچ پیش نمیآیند مأمور ما بدهی رسید که ایرانیان همراه او عده زیادی اسب زاید بر ضرورت گرفتند شاید برای این بوده که از آن

میانۀ عده‌یی انتخاب‌کنند، زارعین داد و فریاد کرده بودند ولی در مقابل مهمانداری که به امر دولت مأمور اجرای این امر است البته کاری نتوانستند کرد در این قبیل موارد دهاقین شیوه‌یی بکار می‌بردند بدین‌طریق که زنان خود را به کمک می‌طلبند، ایشان هم در کمال قساوت کسانی را که برای طلب چیزی بایشان رجوع کرده باشد می‌زنند بدین شکل که بدواً مشتی خاک بسر خود ریخته فریاد «یا علی ای جانشین محمد جانمان بلب رسید» را بلند می‌کنند.

در تمام ایام رمضان يك ایرانی در سامان ارخی که سکنی داشتیم دیده نمیشد همه روزه دار زیر چادرهای خود افتاده بودند و از شدت گرما خیلی بایشان سخت می‌گذشت.

همینکه آخرین اشعه آفتاب غروب میکرد مؤذن از فراز مناره‌یی ختم روزه را اعلام داشته مسلمانین و پیروان پیغمبر افطار میکردند این بود شروع روزه‌مسلمانان که مدت یکماه است در تمام این مدت ایرانیان گرفتار ضعف شدیدی شده قابل هیچ نوع زندگی اجتماعی نیستند سفیر کبیر هم بنوبه خود گردشی در سلطانیه کرد و در مراجعت همان شب از میرزا عبدالوهاب وزیر دعوتی در هوای آزاد نمود دسته‌موزیک بمقام‌های مختلفه مترنم بود و بسلامتی اعلی حضرت بسبک اروپا جرعه می‌نوشیدیم از وجد و نشاط ما وزیر فوق العاده خرسند بود چه مردیست بسیار خوش مشرب و از اجله شعرای ملت خود بشمار میرود

چون ایرانیان بداشتن ذوق ادبی خیلی اهمیت میدهند.

همینکه سفیر کبیر باو گفت پدر من (نویسنده) اگوست دوکرتز بوئه از مشاهیر

نویسندگان اروپاست جواب داد پس مثل من آدمی است .

روز نوزدهم ژویه شلیک‌های پی‌درپی توپ بما فهمانید که عنقریب اعلیحضرت فتحعلیشاه خواهد رسید از مأمورین سفارتخانه هم برای تماشای موکب همایونی عده‌یی بسلطانیه رفتند از دم قصر تا فاصله يك ميل دو صف پیاده نظام ایستاده بود و موکب همایونی بشرح زیر از آن میان گذشت :

فیلی با تخت و سایه بان گرانبها به جلو و پنجاه شتر از عقب در راه بود که موزیکچیان با کلاههای قرمز و طبل و شیورهای دراز بر آنها سوار بودند .

چهار صد شتر حامل توپهای کوچکی بود که بیرقهای كوچك از آنها آویخته بود گلوله این اسلحه تقریباً شش سیر و نیم وزن دارد و زنبورک نامیده میشود لوله آن بدور پایه‌یی که بدجهازشتر متصل است می‌چرخد و توپچی یا زنبورکچی بهرطرف که بخواهد شلیک کند آنرا می‌چرخاند .

پس از آن يك آتشبار که عبارت از هجده عراده توپ بود و بیست یدك‌بازین و برک گرانبها و چهل شاطر مکمل به کلاههای پردار رنگارنگ که بشکل تاج ساخته بود در راه بودند سپس اعلیحضرت بالباس ساده سوار بر مرکبی بود که به جواهرات گرانبها زینت شده بود تقریباً صد قدم جلو و صد قدم عقب شاه کسی نبود و بعد از آن هفده نفر از پسران شاه با البسه فاخره سوار بر بهترین مراکب بودند که ارشد آنان محمدعلی میرزا با پانزده هزار سوار جلو شاه در حرکت بود و بالاخره یکدسته سوار دیگر این جمعیت را ختم میکرد .

همینکه چشم اعلیحضرت بچند تن از رفقای ما افتاد که در طول راه ایستاده

بودند روی رکاب بلند شده مکرر فرمودند خوش گلدون (خوش آمدی) ایرانیان گفتند که تا حال اعلی حضرت نسبت به هیچ کس چنین لطف و مرحمتی مبذول نفرموده اند خصوصاً تا امروز دیده نشده که برای کسی روی رکاب بلند شوند.

اعلی حضرت نزدیک قصر رسیدند بر طبق رسوم مملکتی شری پیش پای مبارک قربانی کردند چون از اسب بزیر آمدند پنجاه توپی را که قبلاً شرح دادم دفعهٔ خالی کردند و سر خونین شتر را جلو پای شاه کشیدند در تمام این مدت تا ورود و جلوس شاه این شلیک ادامه داشت بلافاصله تمام جلگه از چادر پوشیده شد فقط سه چهار خیابان وسیع بین آنها فاصله دادند بین قصر و محلی که برای اردوگاه ما تعیین شده بود فضایی بمساحت چهار ورست و نیم خالی گذاشته بودند تا تجار اطراف حسب الامر بسلطانیه آمده نزدیک اردوی ما بازاری تشکیل دهند» از این پس مسیو کوتر دو بوئه به شرح شرفیابی سفیر و تقدیم هدایا و ذکر سیاهه آنها و ذکر شرفیابی اعیان و رجال و تشکیل بازار و شروع دادوستد پرداخته می گوید «باستثنای قصر و یک مسجد قدیمی غیر از چادر و سنگ چیز دیگر در این جلگه دیده نمی شود».

۲۲ - مرحوم حاج حسین نخچوانی دانشمند و کتاب شناس معاصر تبریز

در کتاب چهل مقاله که اخیراً بکوشش آقای یوسف خادم هاشمی نسب و با مقدمه آقای دکتر مرتضوی استاد دانشگاه طبع و انتشار یافته است چنین می نویسد:

از ابنیه بزرگ و قدیمی که از زمان مغول باقی مانده یکی هم گنبد سلطانیه است که از آثار و ابنیه اولجایتو سلطان محمد خدا بنده (۷۰۳-۷۱۶) می باشد

در میان ابنیه و آثار مغول این بنا که معروف به گنبد سلطانیه است از همه

مهمتر و زیباتر بود این بنا مسجدی است بسیار زیبا و چنانکه نوشته‌اند از عالترین آثار و عمارات ایران بشمار بوده و از حیث معماری و تزیین و عظمت در دنیا مشهور بوده است این گنبد در پنج فرسخی سمت شرقی شهر زنجان در داخل باروی شهر قدیم سلطانیه قرار گرفته است بنائی است هشت ضلعی که طول هر ضلع آن هشتاد گز میباشد و بر روی این اضلاع گنبد بلندی قرار گرفته که ارتفاع آنرا صد و بیست گز نوشته‌اند در قسمت بالائی این ساختمان دور تا دور اطاقها و غرفه‌ها ساخته‌اند و در هر ضلع از اضلاع هشت گانه سه طاق و پنجره از اطاقها بخارج باز میشود از قسمتهای تحتانی توسط پله‌ها با طاقهای فوقانی راه هست در بالای هر گوشه مناره کوچکی بوده که بعضی از آنها تا کنون نیز نمایان است خود گنبد از کاشیهای فیروزه‌یی رنگ پوشیده شده و اغلب قسمتهای دیگر این بنا با کاشیهای الوان زینت داده شده است سقف داخل اطاقهای بالا با گچ بریها و آجرهای رنگارنگ تزیین یافته و نمونه‌های بسیاری از گچ بریها و طرحها و کاشی‌های زیبا در این ساختمان دیده میشود لیکن اغلب ریخته و پاشیده شده است، این گنبد از بزرگترین و مرتفع‌ترین گنبدهای ایران است این بنا مسجد جامعی است يك محراب بزرگ و بلندی دارد که در اطراف آن آیات قرآنی با خطوط برجسته نوشته شده است، دیوارها و طاقهای بلندش عظمت بنا و مهارت معماران ایرانی را حکایت میکند تمامی طاقها و پایه‌های آن با گچ بریهای زیبا مزین است در حاشیه طاقها آیات قرآنی و اسماء الله با خط جلی نوشته شده است طرز این بنا شبیه معبدهای قدیم است از قراری که نوشته‌اند این مسجد سه در بزرگ عالی و منقور داشته که روی آنها را با خطوط و نقوش مزین کرده بودند بعضی از

مورخین نوشته‌اند که مقبره سلطان محمد خدابنده در داخل این مسجد است و این بنا و گنبد را برای مدفن خود قرار داده بود بعضی دیگر نوشته‌اند مقبره در نزدیکی و اتصال مسجد است نه در خود مسجد و گویا شق اخیر صحیح باشد چنانکه محمد حسن خان اعتماد السلطنه صنیع الدوله سابق در جلد چهارم مرات البلدان صفحه ۱۰۶ در باره مسجد جامع و گنبد سلطانیه باین مطلب اشاره کرده مینویسد: « و اینکه مشهور است بنیان جامع بجهت مدفن شاه خدابنده نهاده شده اشتباه محض است بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن گنبدی علیحده بجهت مدفن شاه خدا بنده ساخته شده که حالا نیز باقی و برپاست و عوام آنرا چهار سو میگویند » و نیز از يك مسافر اروپائی در همان صفحه روایتی نقل کرده که معلوم میشود که مقبره سلطان محمد در نزدیکی و اتصال مسجد است نه در خود مسجد و ما ذیلا عین روایت را نیز مینویسیم: « اولیاروس که از طرف فریدریک پادشاه نروژ بسمت سفارت و یا بجهت معامله ابریشم به دربار شاه عباس ثانی آمده بود از سلطانیه عبور کرده و حالت مسجد جامع سلطانیه را نوشته و صورت آن از قرار ذیل است: از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشود زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چدن یا آهن نیست بلکه از فولاد و جوهری بسیار ممتاز است در بزرگ رو بمیدان است در جنب مسجد بواسطه يك پنجره مس مطالائی که فاصله شده مقبره سلطان محمد مغول دیده میشود و قرانهای متعدد در این مقبره هست که با قلمهای بسیار جلی که سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده این سه در و پنجره از جمیع اشیائی که ما در ایران دیده‌ایم ممتاز تر و نفیس تر است و طوری الات این پنجره را

بهم وصل کرده‌اند که يك پارچه بنظر می‌آید مدت هفت سال صنعتکارهای متعدد قابل روی این سه در و پنجره کار کرده‌اند .

اولین بانی شهر سلطانیه و قلعه آن ارغون خان بن ابا قا خان بن هلاکو خان بوده که بامر وی طرح شهر سلطانیه و قلعه آن کشیده شد و شروع به آبادی و عمارت گردید اما چون اجل موعود رسید نا تمام ماند تا اینکه نوبت به اولجایتو سلطان محمد خدا بنده رسید وی در بهار سال ۷۰۴ هجری اقدام بساختن گنبد و آرامگاه خود و عمارت قلعه و شهر سلطانیه نمود و در مدت ده سال یعنی در سال ۷۱۳ هجری ساختمان آن بجاها تمام شد . و این شهر را اولجایتو سلطان پایتخت خود قرار داده بود چنانکه مورخین نوشته‌اند در آن عصر شهر سلطانیه از تمام شهرهای ایران بزرگتر و آبادتر بود از اغلب شهرهای ایران تجار و پیشه وران و صنعتگران بشهر سلطانیه گرد آمده بودند در ساختمان شهر سلطانیه و عمارت آن سه تن از سلاطین مغول شرکت کرده‌اند :

اول ارغون خان که بنیاد آنرا نهاده بعد از آن سلطان محمد خدا بنده که در مدت ده سال تمام آن همه مساجد و قلعه و شهر سلطانیه را با تمام رسانید بعضی قسمتهای دیگر آن را که نواقصی داشت سلطان ابوسعید بهادر خان تکمیل نمود، غازان خان نیز خیال داشت شهر سلطانیه را که پدرش ارغون خان بنیاد نهاده بود تکمیل و تعمیر نماید لیکن بعداً منصرف شده و در تبریز گنبد شنب غازان را بنا نمود . حمدالله مستوفی که نزدیکترین مورخ بزمان اولجایتو سلطان محمد می‌باشد در نزهةالقلوب در باره شهر سلطانیه شرحی نوشته و بعضی مزایای آنجا را ذکر کرده

است که خلاصه آن از این قرار است. « در اینجا نویسنده محترم بشرح مندرجات نزهة القلوب در مورد سلطانیه پرداخته است که ما قبلاً این مطالب را در صفحات ۶ و ۷ کتاب حاضر از نزهة القلوب نقل کردیم »

حافظ ابرو نیز در کتاب خود موسوم به ذیل جامع التواریخ رشیدی در باره گنبد و عمارات شهر سلطانیه شرحی نوشته و بعضی مطالب که دیگران ننوشته اند ذکر کرده است و خلاصه آن از این قرار است (در اینجا مطالب ذیل جامع التواریخ رشیدی که ما قبلاً در صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از آن سخن گفته ایم نقل کرده است که جهت اجتناب از اطاله کلام توجه خوانندگان را به قسمتی از مطالب صفحات فوق الذکر جلب می نمائیم)

بالجمله عمارات و ابنیه مفصلی در شهر سلطانیه ساخته شده بود و آن شهر در زمان اولجایتو سلطان محمد و پسرش ابو سعید بهادر خان مرکز مهم تجارت بود بعضی از مورخین و مستشرقین اروپائی از آن جمله مسیو **آندره گدار** رئیس کل اداره عتیقه جات ایران نوشته که اولجایتو سلطانیه را مرکز مهم تجارت مملکت نموده بود و همه مصنوعات ایران و متاع چین و کالای هند را در انبارهای سلطانیه گرد می آورد تا از آنجا به ممالک مغرب زمین حمل نمایند و بر اثر مساعی اولجایتو سلطان بازارهای سلطانیه بزودی شهره آفاق شد و در آنجا امتعه اقالیم روی زمین بدست می آید و نیز مخصوصاً در موسم بازارهای عمومی تابستان بازرگانان فرنگ از هر قوم و ملتی در سلطانیه حاضر میشدند بعضی از تجار و سوداگران خارجی نیز در این شهر اقامت داشتند و شخص و مال و عقیده رسمی و آداب آنان کاملاً آزاد و مصون از هر گونه

تعرض بود راه‌های بزرگ کاروانی که از کاشان و یزد و کرمان گذشته به هرمز میرسد یا از ری و بلخ بجانب آسیای مرکزی میرفت دارای مستحفظین مخصوص بود که دائماً در طول طریق آمد و شد داشتند و اندکی از مراقبت غفلت نمی‌ورزیدند در عهد سلطان ابو سعید بهادر خان عده این راهبانان به چهارده هزار نفر رسیده بود

در این دوره امنیت راه‌ها کامل بود اگر در راه کاروانی زده میشد نه فقط مرتکبین بلکه مردم نقطه‌بی‌هم که راهنمی در آنجا رخ داده بود بسختی مجازات میشدند آبادی و عمرانی و مرکز تجارت بودن سلطانیه در واقع بزرگترین مقصودبانی این شهر بوده است و این عمران و آبادی و مرکزیت سلطانیه تا زمان ابو سعید بهادر خان ادامه داشت بعد از سلطان ابو سعید آبادی و عمران این شهر مبدل بویرانی شد و کم‌کم آنهمه آثار زیبا و بناهای عالی از بین رفت و مورد تاخت و تاز و چپاول متجاوزین واقع شد و در زمان لشگرکشی امیر تیمور صدمات زیادی به آبادی و عمارات این شهر رسید و اکنون از آنهمه آثار و ساختمانهای زیبا فقط گنبد مخروبه سلطانیه باقیست که با استقامت و عظمت خود هنوز عرض اندام می‌نماید مولف و صاف الحضرة در تعریف و تاریخ شهر سلطانیه و عمارت گنبد يك بیت شعر با يك قصیده غرائی گفته که آن يك بیت بانضمام مطلع و مقطع قصیده نوشته میشود

« بیت »

بر عذار روزگار آمد سوادش خال دین

هذ. جنات عدن فا دخلوها خالدین

« مطلع قصیده »

وضع سلطانیه گویى که سپهریست برین

یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین

« مقطع »

سال بر هفتصد و ده از گه هجرت این شعر

گفته شد روز ایران زمه فروردین

۲۳ - آقای ساهر در کتاب « جغرافیای خمسه » که بمناسبت گشایش

دبیرستان پهلوی در ۱۳۱۳ در زنجان منتشر نموده اند در مورد سلطانیه چنین نوشته اند :

« هنگامیکه خان ترك الجایتو سلطانیه را برای پایتختی خود برگزید نواحی

ابهر رود و زنجان رود کسب اهمیت کردند از اینجاست که حوادث تاریخی باعلل

جغرافیائی سخت مطابقت مینماید پیش از همه چیز باید این حقیقت را پذیرفت که

پایتختی سلطانیه فقط ناشی از علل جغرافیائی بوده .

نخست آنکه دره ابهر رود سر راه آذربایجان و خراسان واقع شده و بهمدان

نیز که به جاده بغداد حاکم است نزدیک بود .

دوم آنکه دشت سبز و خرم سلطانیه و حوالی ابهر رود و همچنین کوههای

جنوبی این سامان از حیث وفور نعمت و زیادی آب و علف از لحاظ گله‌داری برای قوم خاقان نقطه مناسبی بود ، اینست که مهاجرین مغول از آذربایجان روگردان شده و خیمه خسروانه خان خود را در چمن سلطانیه بر پا کردند که بعدها از آن پایتختی بوجود آمد .

سلطانیه میان ابهر و زنجان در هشت فرسخی اولی و شش فرسخی دومی واقع است .

بنای شهر قرن ۱۳ در عهد ارغون خان شروع و در اوایل قرن ۱۴ میلادی در زمان اولجایتو پایان رسید الجایتو در دشت با صفای سلطانیه شهری نظیر شهرهای چین بنا کرد میخواست که با روی بزرگی بدور آن بکشد که سی هزار گام باشد ولی پیش از اجرای نقشه خود درگذشت .

بنا بگفته مورخین و سیاحان در اوایل قرن ۱۵ سلطانیه شهری بود بدون بارو که در جلگه واقع شده ولی يك قلعه مستحکم از سنگ تراشیده داشت که بدور آن دیواری کلفت کشیده شده و برجهای زیبائی بر روی آن برافراشته بودند .

سلطانیه در دوره آبادی کوچکتر از تبریز بود ولی اهمیت تجارتی زیاد داشت چنانکه از گیلان و شماخی برای بافتن پارچه‌های حریری ابریشم زیادی به سلطانیه می‌آوردند و هکذا از کردستان قالی و از ایران جنوبی منسوجات ابریشمی و انواع مفروش و امتعه هند را به پایتخت جدید حمل میکردند .

شاهراههایی که در قرون وسطی مرکز سیاسی و تجاری ایران یعنی سلطانیه را بسایر بلاد متصل میساخت بشرح ذیل است :

- ۱ - راه جنوبی که از همدان و بغداد گذشته به که میرسید
- ۲ - راه شرقی که از قزوین و ورامین عبور و بخاک خراسان ممتد میشد
- ۳ - راه شمالی که از طریق زنجان به اردبیل و ولایت قنقاز میرفت
- ۴ - راهی که از زنجان به تبریز و آسیای صغیر می پیوست
- ۵ - راه جنوب شرقی که از طریق ساوه بقم و از آنجا به اصفهان و شیراز و بنادر خلیج ایران متصل میشد .

پس از تیمور شهر از رونق افتاد و در اواخر قرن شانزدهم اهمیت گذشته خود را بکلی از دست داد و در قرن ۱۷ سلطانیه بقدری رو بزوال رفته بود که بیش از شش هزار نفر جمعیت نداشت .

فتحعلی خان قاجار با بنای قصر ناستانی و ارك میخواست سلطانیه را از نوجانی بخشد و شهر جدیدی باسم سلطان آباد روی خرابه های شاه خدا بنده درست کند ولی بعداً از اجرای تصمیم منصرف شد در زمان ما از قصور سلطنتی و مسجد و مقبره الجایتو جز يك مشت خرابه و يك گنبد با چهار منار از هم پاشیده چیز دیگری بجا نمانده .

مسجد بزرگ از زلزله قرن ۱۹ صدمه دیده و مقبره خدا بنده که گویا در داخل مسجد بود زیر خاک فرو رفته است ولی يك قسمت از مسجد بیرونی از دستبرد روزگار محفوظ مانده که دارای گنبدی با ارتفاع ۱۲۰ گام و چهار مناره و دو طاق میباشد، گنبد روی هشت پایه و دیوارهای برجسته قرار گرفته کاشیکاریهای پایین همه ریخته ولیکن کاشیهای گنبد بحال خود بر قرار است .

دور بنا را از بیرون يك قسمت هشت گوشه مانند غلافی پیچیده است این غلاف

از هر قسمت هشتگانه عبارت از دو طبقه میباشد ، طبقه اولی سه طاق دارد بنظر چنین میرسید که آنها را گرفتند و طبقه بالائی عبارت از يك غرفه ایست که دارای سه پنجره میباشد و راه همه از پایین مسدود شده است، در چهار سوی بنا چهار درب بزرگ بوده که دو درب از آنها را با گل اندود کرده اند .

دیگر از آثار تاریخی مقبره چلبی زاده است که بفاصله $\frac{1}{4}$ فرسخ در جنوب غربی سلطانیه واقع است .

مقبره عبارت از يك محوطه هشت ضلعی بود که تمام از سنگ تراشیده شده درست شده است .

از عمارات زیادی که علیشاه وزیر خدا بنده بنا کرده بود امروز اثری نیست . مورخین از مدرسه معروف سلطانیه سخن میرانند مدرسه مذکور جز و مسجد بود که قنات بزرگی همیشه از حوض آن جاری میشد .

خدا بنده املاک زیادی وقف اداره امور این مکتب کرده بود در این مدرسه ۱۶ مدرس عالیمقام تدریس میکردند و عده طلاب مکتب نیز دوست نفر بود .

مسیو لوئی دو بو M. Louisduheux عضو آکادمی علوم Tourin

تورن و معاون کتابخانه سلطنتی که در اوایل سلطنت قاجایه از راه تبریز و زنجان و سلطانیه بایران آمده در کتاب خود شش تصویر جالب از سلطانیه دارد که ما نیز صفحات کتاب خود را با آن تصاویر زینت داده ایم ضمناً مطلبی را که مسیو لوئی در کتاب تاریخ ملل بخش پارس (ایران) در مورد سلطانیه نوشته است عیناً ترجمه میکنیم .

سلطانیه : این شهر در گذشته شکوه و عظمت زیاد داشت امروز بحال ویرانی افتاده است دو مسجدی که بفرمان اولجایتو معروف به خدا بنده ساخته شده تنها بنائی هستند که فعلا نیز پا بر جا میباشند .

یکی از این مساجد که از زیباترین ابنیه ایران است در اوایل همین قرن (۱۸۸۱ میلادی) از اثر زمین لرزه شدید صدمه زیادی دیده و ویران شده و از آن بجز توده مخروبه چیز دیگری باقی نمانده است .

لیکن مسجد دومی هنوز باقیست و چندان خرابی بدان راه نیافته است طرز ساختمان این مسجد مایه شگفت و تحسین و اعجاب هر سیاحی میباشد .

مسیو پروکس *M. preaux* نقاش ماهر که در معیت *M. Lajard* مسیو لاژارد بایران آمده بود چند فقره نقاشی بسیار زیبا و صحیح از این مساجد ساخته است که مانیز کتاب خود را با آنها آرایش دادیم .

مسجد سلطانیه از آجر درست شده که بالای آن يك گنبد با ارتفاع ۱۲۰ گام و بقطر ۵۰ گام برافراشته اند گنبد بر روی کمر طاقهای بزرگ قرار گرفته است این مسجد چهار منار و دو در دارد روی گنبد از خارج با کاشیهای برنگ سفید و آبی کمرنگ تزیین شده و داخل مسجد از چینی طلائی رنگ پوشیده شده است .

(*La Perse* ۲۷ ص)

۲۵- مادام دیولافوا بانوی فاضله‌یی که با نفاق همسر خود مهندس مارسل دیولافوا در سال ۱۸۸۱ میلادی جهت بازدید از ابنیه قدیمه و تعیین ارتباط سبک معماری دوره‌های پیش از اسلام با دوره اسلامی تمام ایران را سیاحت نموده مشاهدات روزانه خود را در کتابی گرد آورده که این کتاب گرانقدر توسط دانشمند محترم جناب آقای فره‌وشی مترجم همایون سابق که از بنیانگذاران فرهنگ جدید کشور میباشند ترجمه و تحشیه شده است در مورد سلطانیه چنین مینویسد :

« پس از تماشای اردو برای افتادیم ، و مدت چند ساعت در دشت لم‌یزرعی راه پیمودیم ، این دشت متدرجاً ارتفاع پیدامی‌کند تا برسد به فلانی که موسوم به کنگرلند Kongorland یعنی چراگاه عقابان ، پس از طی مساحت زیادی من در طرف مشرق لکه روشنی را در افق دیدم و هر قدر نزدیکتر میشدیم رفته رفته این لکه بشکل گنبد مجلل و باشکوهی جلوه‌گری میکرد این بنای عظیم و مرتفع با پوشش کاشیهای آبی رنگ بدهکده فقیری که در پای آن واقع شده با نظر حقارت‌مینگرد ، دهکده هم آخرین آثار خرابه‌های شهر سلطانیه را نمایش می‌دهد که در اواخر قرن سیزدهم توسط ارغون‌خان مغول سومین پادشاه سلسله چنگیز بنا شده و در زمان اولجایتو خدا بنده بر وسعت آن افزوده‌اند .

خدا بنده این شهر را پایتخت قرار داد و برای خود مقبره‌یی ساخت که عظمت شهر قدیم را هنوز هم نشان میدهد پس از مرگ خدا بنده شهر سلطانیه مشهور از اهمیت و آبادانی افتاد و عاقبت تیمور لنگ در سال ۱۳۸۱ به غارت و ویرانی آن پرداخت و از آن تاریخ به بعد متروک ماند و تنها بنائی که تا کنون از آن باقی مانده همین

مقبره اولجایتو میباشد چون شب بود و سر ما هم بما فشار می آورد وارد چاپارخانه شدیم فلات کنگرلند در سردی معروف است نایب چاپارخانه که از دیادعمرش را از خدا مسألت میکنم فوراً مارا باطاق محفوظی برد که با نمد ضخیمی فرش شده بود و آتشی فراهم کرد و دست و پای ما گرم شد و برای زیادتى تشریف کبک‌هایی هم بچوب کشید و برای ما کبابی فراهم ساخت .

۲ مه : اولین بنائی که ما بزیارت آن رفتیم همان مقبره شاهی بود درب آن بسته و کلید را ملای پرستار آن برده و برای اینکه امثال ما نا پاکان در این بنای مقدس وارد نشویم بسرکشی مزرعه خود رفته بود بنا برین ما با جمعی از دهقانان بدترکیب که با لباسهای مندرس برای تماشای ما جمع شده بودند بخانه کدخدا رفتیم و توصیه حاکم زنجان را باو ارائه دادیم کدخدا کاغذ را از هر طرف نگاه کرد و گفت من مهر حکومتی را که در پائین کاغذ است درست نمی‌شناسم گویا میخواست حیلہ‌یی بکار برده باشد و ما را از ورود به مقبره منعرف نماید بالاخره نظر به پافشاری مارسل با قیافه عبوسی امر کرد که ما را بداخل مقبره راهنمایی کنند اعتراض مسلمانان بلند شد که چرا کدخدا برخلاف آداب اسلامی چنین اجازه‌یی را بما داده است .

کدخدا گفت : حکم حاکم قطعی است چه میتوان کرد او بمن امر کرده است که از این خارجیان حمایت کنم و رضایت خاطر آنها را فراهم سازم ، بشنیدن این جواب دهقانی گفت معلوم میشود که حکومت هم کافر است .

بالاخره نوکران کدخدا ملا را پیدا کردند و برخلاف رضایت جمعیت درمقبره باز شد و ما بدرون آن رفتیم .

این بنا تاکنون محفوظ مانده و اگر یکی از سلاطین صفوی بعنوان تعمیردستی در آن نبرده بود عظمت و شکوه خود را بیشتر نشان میداد این شاه که نمی‌دانم کدامیک از پادشاهان صفویه است بنای بی‌اهمیتی باین مقبره ضمیمه کرده و در غالب جاها روی زینت‌های آن گچ کشیده است در نتیجه این تعمیر خاك و سنك و مصالح دیگری اطراف آن را گرفته و منظره خارجی آن را تغییر داده و از شکوه طبیعی آن کاسته است ، عظمت بنا از داخل گنبد بهتر نمایان است تماشای این بنای عالی تأثیر مخصوصی دارد و انسان خود را در حضور يك شاهکار صنعتی بسیار بزرگی می‌بیند که اجزاء آن کاملاً با مجموع بنا هم آهنگ است این تأثیر را نمی‌توان آنطور که باید و شاید بقلم آورد تشریح آن کار بسیار مشکلی است .

چون با دقت به مطالعه این مقبره پردازند بسی اختیار در مقابل مهارت و هنرمندی معمار سازنده آن سر تعظیم فرود می‌آورند و خوب آشکار است که این استاد ماهر در فن خود بسیار متبحر بوده و قواعد و معلومات معماری موزون قدیمی ایرانی را بسیار خوب میدانسته است .

چندین بار وسعت و ارتفاع بنا را اندازه گرفتیم منتهی الیه گنبد از سنك فرش كف آن ۵۱ متر ارتفاع دارد و عرض آن از هر طرف به ۲۵/۵ متر میرسد من مخصوصاً بذکر این ارقام می‌پردازم تا بتوان به اهمیت و ارزش این بنا پی برد و به هنرمندی مهندس آن آفرین گفت .

يك ساعت می‌گذشت که ما محو تماشا بودیم و با نظر تمجید و تحسین بهر طرف می‌نگریستیم که ناگاه عدد زیادی از دهقانان وارد شدند و یکی از آنان مانند کولای

پارلمانی جلو آمد و به سخنرانی پرداخت و گفت :

ما بحکم حاکم تسلیم شدیم و شما را باین مکان مقدس راه دادیم ولی معلوم میشود که شما بدستورات مذهبی ما با نظر حقارت نگاه می کنید و مدتی است که در اینجا مانده و بیرون نمی آید از دو کار یکی را باید قبول کنید یا فوراً بیرون بروید و یا برای هر ساعت که میخواهید در اینجا بمانید ده تومان بدهید .

شوهر من با تغییر گفت : من نه بیرون میروم و ندیکشاهی پول میدهم .

ناطق گفت همین ... ! این جواب است که بما میدهید ؟

شوهرم گفت : آری، همین است که گفتم

جمعیت هم باستهزا پرداخته خنده های بلندی را سر دادند و بعد باشاره ناطق چند نفر از پهلوانان آنها به مادر آویخته و بازو و شانه ما را گرفته باسختی و عنف از مقبره بیرون کردند و در آن را قفل زدند .

خوشبختانه قبل از این کشمکش من دستگاه عکاسی را به چاپارخانه فرستاده بودم و بنا برین از آسیب محفوظ ماند باری ما فکر کردیم که در اینجا تنها پشتیبان ما کدخداست و باز باید باو مراجعه کنیم و از توهینی که بما وارد شده شکایت نمائیم بنا برین بطرف خانه کدخدا رو آوردیم و در صورتیکه جمعیت هم در دنبال مامی آمد و زنان هم در راه به شوهران ملحق شده و همه فحش های آبداری نثار ما میکردند و پسران کوچک هم متصل بطرف ما سنگ می انداختند .

بالاخره با این جمعیت مشایعین بخانه کدخدا نزدیک شدیم کدخدا بشنیدن این هیاهو از خانه بیرون آمد ، ما رسل در مقابل جمعیت باو پر خاش کرد و باو اتمام

حجت کرده گفت : « اگر بلافاصله در مقبره باز نشود من فوراً بزنجان مراجعت و از تو شکایت خواهم کرد تا این بی احترامی که بماشده جبران شود .

اولاً تو که سهل انگاری کرده و باعث شده‌ای که جمعیت بفرنگیان اهانت کنند و آزار رسانند باید از شغل کدخدایی منفصل و مجازات شوی ثانیاً مأمورین مسلحی هم همراه خود خواهم آورد که این جمعیت را دستگیر و تنبیه نمایند و همانطور که چندی پیش تحمل مخارج ازدوی عابر دولتی را نمودند متحمل مخارج مأمورین و اسبان آنها بشوند .

تهدید و پرخاش ما رسل متجاسرین را بفکر انداخت ، اعتراضات و هیاهو خاموش شد کدخدا هم از سکوت آنها استفاده کرده شجاعتی بخرج داد و ناطقی را که باعث بیرون کردن ما شده بود بحبس انداخت و رو به جمعیت کرده گفت : اگر کسی متعرض اینها بشود او را بچوب خواهم بست و انقدر خواهم زد تا ناخنهایش بریزند بنا برین ضرب المثل که می‌گوید « هر عملی که انجام یافته نیک است » ما رسل حق آنرا پیدا کرد که دوباره به مقبره باز گردد و بانهایت آزادی به مطالعه بناپردازد . خلاصه ما دوباره به مقبره بازگشتیم و به مطالعات خود ادامه دادیم .

این بنا با آجرهای مربع ساخته شده آجرهای داخلی رنگ کرمی دارند ، سکنه عقیده دارند که سفیدی و ظرافت این آجرها باین علت است که خاک را با شیر غزالان خمیر کرده‌اند .

هزاره‌های محرابها و سطح ستونها از کاشیهای موزائیک ستاره مانند محكوك پوشیده شده و از مینائی رنگ آبی آسمانی ترصیع یافته و در روی زمینه‌یی از

آجرهای سفید برجستگی و درخشندگی خاصی دارند پوشش خارجی گنبد از کاشیهای فیروزه‌پی مایل برنک آبی است مناره‌ها و ستونها و گیلویی‌ها نیز همانطور با مخلوطی از کاشیهای مینائی سفید و آبی تند ترین شده‌اند قسمتی از بنا که بیشتر در آن استادی و هنرمندی و دقت بکار رفته و جلب نظر میکند سقف گالریهای فوقانی بنا میباشد نقشه‌های قشك و برجسته آنها با مهارت مخصوصی از الوان خاکستری تا قرمز عنابی رنگ آمیزی شده است این نقشه‌های ساده ممتاز گل و بته شالهای ترمه‌پی هند را بخاطر می‌آورد ، اتصال دقیق کاشیهای براق و دلربای گیلویی‌های مرصع و ریزه‌کاری سقف را که مانند پارچه زردوزی شده است نمی‌توان آنطور که باید باقلم تشریح کرد و تجسم داد .

در فاصله کمی از دهکده مقبره دیگری است که با اهمیت مقبره الجایتو نیست ولی با نهایت سلیقه و مهارت ساخته شده است این بنا بشکل کثیرالسطوح هشت ضلعی است و گنبدی هم دارد .

هر يك از سطوح آنها با موزائيك زیبای یکرنگ آرایش یافته و کاشیهای آن بشکل ستاره‌های دوازده پره است که مانند طور مشبکی بکار رفته و از منافذ آنها داخل بنا دیده میشود .

در پهلوی این مقبره آثار مسجد خرابی هم باقیست ، این بناهای ویران شهر متروك را بکلی در سکوت و خاموشی غرق کرده‌اند .

مرحوم عباس اقبال دانشمند و مورخ شهیر معاصر در کتاب بسیار پرارج و محققانه خود تاریخ مغول چنین آورده است :

« بنای سلطانیه در ۷۰۴ - غزان خان در اواخر عمر خود خیال داشت که در محل چمن سلطانیه یعنی در سرزمینی که دو رود کوچک ابهر و زنجان در آنجا سرچشمه می گیرند و اولی بطرف محاز قزوین و دومی بسمت قزل اوزن متوجه می شود شهری بنا کند و به این کار نیز دست زد ولی عمرش وفا نکرد و الجایتو دنباله خیال برادر را در این خصوص گرفت .

سرزمین حالیه سلطانیه را مغول قنغور آلانک می گفتند و چمن آن مرتع احشام ایشان بود و غالباً ایلخانان و سرداران مغول در آن سرزمین رحل اقامت می انداختند . غزان خان در این محل که بهیچوجه آبادی نداشت اساس شهری را پی افکنده بود و اولجایتو همان را بنام سلطانیه در پنج فرسنگی زنجان و نه فرسنگی ابهر در تاریخ ۷۰۴ شروع با تمام کرد و آنرا در مدت ده سال بانجام رساند بطوری که در سال ۷۱۳ در محل قنغور الانک که چمنی بیش نبود یکی از اعظم بلاد اسلامی شرق ایجاد گردید و ابنیه بسیار از عمارات و مدارس و مساجد و حمامها و بازارها در آن انشا شد و جمعیت فراوان از هر طبقه در شهر مزبور مجتمع آمدند .

دورادور سلطانیه بامر اولجایتو با روئی مربع شکل ساختند که طول آن سی هزار قدم میشد و ضخامت دیوارهای آن باندازه یی بود که چهار سوار پهای یکدیگر می توانستند روی آن حرکت کنند در وسط آن اولجایتو قلعه بزرگی ساخت که از جهت عظمت بشهری می ماند و در آن گنبدی جهت مقبره خود بنا کرد که همان گنبد

معروف شاه خدا بنده است که بعد از وفات سلطان را در آنجا بخاک سپردند و آن از مهمترین ابنیه و از نمونه‌های عالی معماری نهد مغول است و ما در فصل دیگر بشرح آن خواهیم پرداخت .

اولجایتو در بنای سلطانیه همان راهی را که غازان در ساختن شنب غازان تبریز پیش گرفته بود پیروی کرد یعنی بعد از ساختن شهر و گنبد در اطراف مقبره خود به بنای هفت مسجد امر داد یکی از آنها را خود بخرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه بسیار دیگر نیز از دارالشفای داروخانه و دارالسیاده و خانقاه در سلطانیه بر پا شد و اولجایتو علاوه بر بنای قصری جهت اقامت خویش مدرسه بزرگی در آن شهر از روی گرده مدرسه مستنصریه بغداد ایجاد نمود و از هر طرف مدرسین و علما و اهل بحث و درس را به آنجا خواند .

در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هر کدام بسهم خود شرکت کردند از آن جمله خواجده رشیدالدین یک محله تمام از سلطانیه را که بر هزارخانه مشتمل بود بانضمام مدرسه و دارالشفای خانقاهی بخرج خود ساخت (در اینجا مورخ شهر بذکر مندرجات نفایس الفنون در مورد ساختن گنبد و مدارس و مساجد و دارالسیاده و دارالشفای میپردازد که ما شرح کامل آنرا در صفحات ۴ و ۵ این کتاب آورده ایم)

اولجایتو بعد از بنای سلطانیه جماعتی از پیشه‌وران و اهل حرف و صنایع تبریز را بسلطانیه آورد و ایشان را در آنجا بترویج صنایع یدی مشغول داشت و بقدری در مزید رونق آن شهر کوشید که سلطانیه در اندک مدتی بعد از تبریز اولین شهر

ممالک ایلخانی گردید ولی افسوس که اعتبار آن دوامی نکرد و پس از اوجایتو و ابوسعید خان یکباره از اهمیت افتاد و بهمان سرعت که ایجاد شده بود رو بخرابی گذاشت و امیر تیمور نیز که در ویران کردن بلاد مهارتی داشت و مثل آتیا و سایر سرکردگان تاتار نژاد دشمن آبادی بود آنچه را که از سلطانیه برپا بود با خاک یکسان کرد و این شهر از آن تاریخ به بعد دیگر جانی نگرفت و امروز نیز همچنان خراب است .

(تاریخ مغول صفحات ۳۰۹ - ۳۱۱)

۲۷- در کتاب فرهنگنامه زنجان که به همت فاضل ارجمند آقای محمد رضا روحانی تهیه و تدوین شده در مورد سلطانیه دو مقاله مندرج است که اینک بذکر بعضی از مطالب آن می پردازیم :

آقای محمد رضا روحانی چنین نوشته اند .

«این بنای معظم و زیبای اسلامی از دیر زمان دستخوش بی مهری روزگار شده بعزت جدایی آن از شاهراء کاروانی ، مسافری و ارتباطات تجاری از عطف توجه عموم علاقمندان دور مانده بحکم طبیعت متدرجاً رو بخرابی نهاده ، از بنیان تا گنبد آن کم و بیش ریخته ، قسمتهای مهم آن متلاشی شده است با این حال بیننده را از دور مجذوب می کند و صلابت و عظمتش چشمها را خیره و افکار را متوجه دست هنر آفرینش میگرداند .

تاریخ بنا : محلی که امروز در چهل کیلومتری جنوب شرقی زنجان بنام سلطانیه معروف است قبل از ۷۰۳ هجری یعنی پیش از سلطنت سلطان محمد

خدا بنده اولجایتو باین نام موصوف نبود دارای نامی شبیه شهریار یا شهر یازویا (۱) بوده است .

آبادانی این ناحیه بدست پادشاهان مغول صورت گرفت و قبل از آن جز يك جاكه وسیع که دارای مراتع سبز و خرم و شکار گاههای متعدد و چراگاههای متنوع بود چیز دیگری نبود ، اغلب پادشاهان مغول بعزم شکار باین منطقه روی می آوردند و در ایام تابستان اوقات خود را در آن منطقه مصروف میداشتند ، بهمین سبب وضع طبیعی این ناحیه در روح ارغون خان چهارمین پادشاه مغول اثری عمیق گذارد و فرمان صادر کرد که شهری مناسب در آنجا بنانهند و سکنه آنرا از اطراف واکناف بدانجا کوچ دهند .

وزراء و امرای این پادشاه دستور خان را فوراً بمورد عمل و موقع اجرا گذاردند و هر يك از دیگری در پیشرفت این منظور سبقت جستند تا آنکه قصور عالی و ابنیه زیبا در این بخش طبیعی و سرسبز احداث شد .

متأسفانه عمر ارغون خان کفاف نداد . پس از فوت او غازان خان فرزندش بسلطنت رسید و بطوریکه مورخین می نویسند مقبره باشکوهی بر روی کوه نزدیک سلطانیه برای پدرش بنا نهاد .

که از لحاظ شکوه و جلال و عظمت ممتاز ترین مقابر آن زمان بود و این ساختمان دارای دوازده ضلع و بر روی هر بدنه آن رسم یکی از اشکال بروج دوازده گانه بود . غازان پس از جلوس بر تخت سلطنت بگسترش شهر که مورد نظر پدرش بود

اقدام کرد و از این ظرفیت از غازان خان هم برادر و فرزندانش در موقع خود نسبت به توسعه این شهر جدید الاحداث اقدام کردند تا در زمان سلطان خدا بنده که بسال ۷۰۳ هجری بسلطنت نایل گشت اهمیت شهر سلطانیه باوج ترقی رسید و بقدری شهر بزرگ شد که سلطان محمد اولجایتو شهر را سلطانیه (یعنی مقر سلطنت پادشاهان مغول) نام نهاد.

از همین تاریخ یعنی از ۷۰۳ هجری (۱) سلطانیه فعلی باین نام خوانده شد و از اول محرم ۷۰۵ هجری فرمان کارهای عمرانی شهر و توسعه آن صادر گردید وی دستور داد که طول دیوار دور شهر را به سی هزار قدم برسانند بنا برین برحسب امر این پادشاه تمام ساکنین سلطانیه را از تبریز و مراغه و اردبیل و سایر نقاط اجباراً کوچ دادند و مردم کم کم شروع بساختنهای بسیار مجلل و آبرومند در این شهر کردند شخصیتهای بزرگ کشوری سعی داشتند برای جلب رضایت خاطر پادشاه هریک در اجزای این نقشه پیشدستی کنند و بیش از پیش خود را بشاه نزدیک گردانند از این راه شهر سلطانیه خواه و ناخواه عظمتی بسزا یافت، مرکز تجارت و صنعت و هنر و سیاست آن زمان شد و از چین و ترکستان کلیه مال التجاره ها از راه شهر ری و قزوین بسلطانیه سپس به بغداد و شهرهای اروپای غربی فرستاده میشد، شهرهای تبریز، اصفهان، یزد، کرمان و شیراز اهمیت اولیه خود را کم و بیش از دست داد و شهر

۱ - علامه شهیر شمس الدین محمد بن محمود آملی که از علمای معروف قرن هشتم هجری و خود از مدرسان مدارس سلطانیه در زمان بانی آن بوده است در کتاب ارزشمند و معروفش «نقایس القنون فی عرایس العیون» تاریخ بنای سلطانیه را ۷۰۴ هجری ذکر کرده و چنین است در کتاب و صاف الحضرة و دیگران.

سلطانیه عنوان پایتخت یافت بطوریکه حمدالله مستوفی ادعا کرده است سلطانیه مرکز واقعی کشور در زمان سلطان محمد خدا بنده، اولجایتو بوده است و سلطانیه را بنام « میانه ایران زمین » خوانده است .

خوانندگان گرامی مستحضرنند قبل از سلطنت پادشاهان مغول در ایران مرکز سیاست ، و تجارت و صنعت شهر بغداد بود و پس از آنکه هلاکو خان این مرکزیت را در بغداد در هم شکست بناچار بسیار مشکل بود که این مرکزیت را بتوان در سلطانیه (شهر جدید) بوجود آورد و مستقر ساخت اما این کار با فعالیت پادشاه اخیرالذکر انجام گردید و سلطانیه مرکز فعل و انفعالات تجاری ، صنعتی و سیاسی گردید .

در سال ۷۱۳ که تمام ساختمانهای شهر با تمام رسید طبق فرمان الجایتو جشن مفصلی در آن شهر برپا گردید که تمام رجال کشور از اطراف و اکناف در آن جشن شرکت داشتند و بهنگام برگزاری این تشریفات سلطان محمد خدا بنده در میان شیخ صفی الدین اردبیلی (۱) و شیخ علاءالدوله سمنانی (۲) که از فحول علما و پیشوایان معروف دین بودند جلوس کرد .

حمداله مستوفی می گوید در این تاریخ در هیچ شهری از ایران ساختمانهای با شکوه و معظمی مانند سلطانیه دیده نمیشد و شهر سلطانیه در زمان سلطان محمد خدا بنده از هر لحاظ باوج ترقی خود رسیده بود .

-
- ۱ - شیخ صفی الدین جد بزرگ شاه عباس و سرسلسله خاندان صفوی که مقبره او در اردبیل است
 - ۲ - شیخ علاءالدوله سمنانی از صوفیان معروف زمان صاحب خانقاهی در سمنان بود که مقبره اش نیز اکنون همانجا است .

متأسفانه این جلال و جبروت و رونق و صفا دیری نپائید و عروس شهرهای ایران یعنی سلطانیه پس از مرگ سلطان محمدخدا بنده در سال ۷۱۶ هجری روبزوال نهاد و بطوری که بطرود و لاوال مینویسد حتی در همان روز وفات این سلطان در حدود چهارده هزار نفر شهر را ترك کردند در صورتیکه از طرف شاهان مغول تمام وسایل زندگی و رفاد و آسایش فراهم و مدارس عالی و مریضخانه‌های ممتاز مساجد باشکوه و هر آنچه لازمه زندگانی شهری آن عصر بوده‌است آماده گردیده و برای مثال ذکر میشود که .

خواجه رشیدالدین طبیب همدانی وزیر مشهور اولجایتو که مورخ نیز بوده است شخصاً يك محله در سلطانیه ساخت و آماده کرده بود که هزار خانه در آن وجود داشته دارای يك مسجد بسیار عالی يك مدرسه ممتاز و يك مریضخانه بوده است لذا در هر محله ساکنین آن از تمام مواهب تمدن برخوردار بوده‌اند .

از طرفی اولجایتو تمام هنرمندان کشور را باین ناحیه سوق داده بود حتی بزرگترین و معروفترین تجار نیز علاقمند باقامت در این شهر شده بودند . در هر حال بعد از اولجایتو با اینکه این شهر مقر سلطنت فرزندش ابوسعید بهادر شد ولی رونق سلطانیه روبزوال گذاشت .

پس از فوت سلطان محمدخدا بنده در یکی از زوایای همین گنبد معروف موجود یعنی محلی که امروزه تربتخانه مشهور است و فعلاً بقایای آن موجود می باشد بھاك سپرده شد .

سپس وزیر ابوسعید بهادر بنام علی‌شاه که متوجه زوال این شهر گردید در تبریز

شروع به ساختمانهای مجللی کرد و خواست اگر سلطانیه رونق خود را از دست داد و از شهرت و عظمت آن شهر کاسته شد شهری دیگر بنام فرزند اولجایتو در تبریز بنیانگذاری کند و این منظور هم بزودی صورت عمل بخود گرفت .

پس از ابوسعید بهادر خواه و ناخواه یکدوره هرج و مرج در ایران پیش آمد . قدرت و نفوذ پادشاهان مغول متدرجاً کاسته شد و کم کم سلطانیه در اثر جنگهای محلی در دست آل جالایر و آل مظفر افتاد در سال ۷۸۶ هجری بر اثر حمله امیر تیمور گورکانی بکلی وضع شهر دگرگون شد ، این شهر خالی از سکنه گردید و موجودیت خود را از دست داد ولی با آنکه کلیه ابنیه و آثار محو و نابود شد ولی آرامگاه سلطان محمد خدا بنده همچنان مورد احترام بود و دستبرد ی آن زده نشد و بهمین جهت امروز تنها اثر مهمی که در حوزه سلطانیه مشاهده میشود همین گنبد معروف است که هنوز در وسط جلگه سلطانیه خودنمایی می کند .

گلایوینخو در سفرنامه خود می نویسد با اینکه امیر تیمور و فرزندش میرانشاه از هیچگونه خرابی در این شهر عظیم فروگذاری نکردند با اینحال در سال ۸۰۶ هجری این شهر هنوز مرکزیت تجاری خود را از دست نداده بود بالاخره در نتیجه جنگی که بین قرا یوسف و فرزند میرانشاه بنام ابوبکر رخ داد شهر سلطانیه بکلی موجودیت سیاسی و تجاری و اقتصادی و شهری خود را از دست داد و تبریز دوباره جای آن را گرفت ...

باری این بنای تاریخی عظیم پس از سلطان محمد خدا بنده و اخلافتش مورد بی مهری عموم حتی روزگار قرار گرفت و روزه روزه رو بویرانی گذاشت تا آنکه

در عهد صفویه تعمیراتی در آن بعمل آمد که با اصول اولیه آن مطابقت نداشت همچنین در زمان فتحعلیشاه قاجار که سلطانیه شکارگاه او بود تعمیراتی انجام گرفت سپس این محل در جنگهای عباس میرزا با روسها جهت اصطبل و انبار آذوقه چهار-پایان مورد استفاده قرار گرفت و این اواخر نیز دست تعدی و تجاوز بر آن بنای تاریخی معظم کوتاه نگردید مردم ساکن این دهکده نیز دیوارهای خاندهای محقر خود را با بدنه قسمتهای مختلف این بنای تاریخی یکی دانسته چاههای آبریزگاههای خاندهای خود را کاملاً زیر پیهای این بنا ایجاد کردند .

خوشبختانه در سال ۱۳۳۵ خورشیدی اداره کل باستانشناسی موفق به تعمیر و تجدید پیها و خراب کردن خانههای متصل به بنای مورد بحث شد ... «
آقای کریم نیرومند آموزگار سابق دبستانهای زنجان در همین کتاب ذیل عنوان «تاریخچه مختصری از بقاع معروف شهرستان زنجان» چنین مینویسد :

چمن سلطانیه که سرچشمه رودخانههای پرآب زنجان رود و ابهر رود می باشد دارای تاریخ بسیار جالب و مفصلی است ولی چون مقصود ما نوشتن وقایع نیست از مفصل به مختصر قناعت می کنیم و به ذکر رؤوس مطالب و ماجراهای تاریخی آن می پردازیم چمن سلطانیه طبق کتیبه هایی که از پادشاهان آشور بدست آمده در قرن هشتم قبل از میلاد محل سکونت طایفه شجاع و جنگ آور « ساکارتیا » بوده و در عهد شهریاران ماد بنام اردب یارد خوانده میشده است و پارتها آنرا بنام نخستین شاهنشاهان خود ارساس نامیدند پیش از تسلط مغول بنام « نیزا کامپی » و « شرویاز » معروف بوده و در زمان ایلخانان مغول « قنقر اولانک » و بقولی « ایقراولن » نامیده میشد .

این چمن بزرگ و سرسبز از قدیم الایام مطمح نظر شهriاران جنگ آور و امرای نامدار بود هنگام جمع آوری سپاه و سان قشون یا برگزاری جشنهای مذهبی و ملی باین چمن می آمدند و در مواقع دیگر محل ایلخی های شهriاران و یاسر داران نام آور بود .

چون نوبت ایلخانی به ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰) بن اباقا خان بن هلاکو خان بن تولوی خان بن چنگیز خان رسید تصمیم گرفت جهت خود در يك محل پر آب و علف پایتختی بسازد بهمین منظور مجلس شورایی از وزرا و امرا و اعیان مملکت خویش تشکیل داد هر کس جایی را نام میبرد و دیگران نقایص و موانعی را که آن محل در بر داشت می شمردند و تصویب نمی شد عاقبت چمن « قنقراولانك » را اختیار کردند زیرا هم ییلاقی خوش آب و هوا و هم به دهکده ها و مرغزارهای عالی نزدیک بود بنا برین ارغون دستور داد تا طرح شهر را تهیه کنند و قلعه ای از سنگ تراشیده بسازند دور باروی این بنا سیزده هزار گام بود لکن پیش از آنکه بنا انجام یابد عمر بانی باخر رسید و قتی که غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳) بن ارغون خان بر اریکه ایلخانی تکیه زد ابتدا مصمم شد بنای نیمه تمام شهر مزبور را با تمام رساند اما بعلمی منصرف شد و در شهر تبریز در موضع شنب یاشام که ارغون شهری بنام ارغونیه ساخته بود « شام غازان » معروف را ساخت چون سلطان محمد خدا بنده الجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶) بن ارغون خان ایلخان مقتدر و آبادی دوست به تحت سلطنت نشست و مذهب شیعه را قبول کرد و خواست به آرزوی پدر جامه عمل پوشاند دستور داد شهری که دور با روی آن سی هزار گام باشد بنا کنند و در میان آن قلعه ای که دو هزار گام دورش

بوده است از سنگ تراشیده بنا نهند .

دیوار این قلعه طوری بود که بر سر آن دیوار چهار سوار پهلوی یکدیگر می توانستند راه بروند اصل قلعه را بشکل مربع ساخته بودند که طول هر ضلع آن به مقیاس شرعی ۵۰۰ گز بود و یک دروازه داشت و شانزده برج سلطان اولجایتو برای خود آرامگاهی ساخت که شرح آنرا جداگانه خواهیم نوشت و متصل به آرامگاه دارالضیافه و دارالسیاده بنیاد و سرایی خاص در اندرون قلعه بنا کرد که صحن سرارا صد در صد نهادند و قلعه عالی بمثل ایوان کسری و دروازه سرا چه را در حوالی آن متصل بسرا کردند ، از هر پنجره دری به صحن سرای بزرگ گشودند صحن سرارا از سنگ مرمر فرش انداختند دیوانخانه بزرگی که دوهزار آدمی در آن گنجد ساخته آنرا کریاس نامیدند ، دارالشفایی دیگر با اطبا و ادویه و مجموع مایحتاج و مدرسه عالی مانند مدرسه مستنصریه بغداد در آن شهر بنا کردند دری بزرگ از آهن با کوفت کاری بسیار برای قلعه و درهای مساجد ساختند و خندقی بسیار عمیق بدور قلعه احداث کردند امرا و وزراء و اکابر و اشراف شهر برای جلب توجه ایلخان آبادی دوست و کسب امتیاز بیشتر عمارات عالی در این شهر بنام خودشان بنا کردند .

از آن جمله خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر باکفایت ایلخان محله یی که بالغ بر یک هزار خانه بود و عمارات عالی و دو مناره بزرگ بر دو طرف ایوان و در هر یک از عمارت مدرسه و دارالشفاء خانقاه قرار داشت ایجاد کرد و به «رشیدیه» موسوم ساخت .

کارخانه فردوس با عمارات فردوس بسعی و کوشش تاج الدین علیشاه جیلانی

تبریزی وزیر ایلخان ساخته شد چهار هزار نفر صنایع بدیع صنعت و دقیق حرفت را با اهل خانه از روی میل و رغبت از بغداد کوچانید و در آنجا ساکن ساخت .

در اثر علاقه سلطان و امرای لشگری و کشوری ، شهر جدید روز بروز توسعه پیدا کرد و تجار عالم از هر مملکت برای عرضه کالا بیازار های بین المللی سلطانیه می آمدند و عقیده و آداب ، و رسوم ملل مختلف محترم شمرده میشد ؛ گفته نماند سلطان محمد مدت ده سال یعنی (۷۰۳-۷۱۳) بایجاد آن شهر تاریخی پرداخت و بنام سلطانیه نامید پایتخت خود و ایلخانان بعدی ساخت .

بعد از سلطان محمد خدا بنده فرزند دلاورش سلطان ابوسعید بهادر خان نیز بعضی عمارات عالی و بزرگ اضافه کرد لیکن پس از فوت او سلطانیه در دست ملوک الطوائف مغول افتاد و مورد هجوم سپاهیان و سرداران و جانشینان وحشی تیمورلنک و قوم تاتار واقع شد و آن عظمت و شکوه قوس نزول و قهقرا پیمود بطوریکه بعد از یک قرن ونیم بجزد و سه عمارت نیمه خراب و دهکده های کوچک و مخروب چیز دیگری باقی نبود .

گنبد سلطانیه: الجایتو برای آرامگاه خود در داخل قلعه يك عمارت و متصل بر آن مسجدی عالی و پر شکوه بنا فرمود آن را ابواب البر نامید و گنبدی بزرگ و بی نظیر بشکل کثیر الاضلاع هشت ضلعی که قطر آن ۶۰ گز طول هر ضلعش هشتاد گز و ارتفاعش صد و بیست گز بود با هشت مناره و پنجره های آهنکوب بسیار احداث کرد از آن جمله يك پنجره بطول سی ارش و بعرض پانزده ارش بود و متصل بآن ابواب الخیر از جامع و خانقاه و مدارس و دارالسیاده و دارالضیافه بساخت بسیاری از املاک نفیسه بر آنجا

وقف کرد.

نیابت تولیت آنرا به خواجه رشیدالدین واگذار کرد و در آنجا ده مدرس و بیست معبد (۱) و صد نفر طالب علم و بیست نفر صوفی و دوازده حافظ قرآن، و هشت مؤذن و چهل و یک معلم تعیین فرمود و جهت هر مدرس هزار و پانصد دینار برای هر معبد هفتصد و پنجاه دینار و برای هر طالب علم و صوفی و حافظ و مؤذن و معلم یکصد و بیست دینار مقرر کرد.

مخارج دارالسیاده و دارالشفای بیش از یکصد هزار دینار میشد.

آزسه در باین بنا وارد میشدند و خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشد زیرا از فولاد و جوهری بسیار ممتاز و منقور ساخته شد بود.

در بزرگ روبمیدان باز میشد، این مسجد بواسطه پنجره‌ای از مس مطلاً بین مقبره سلطان محمد (که اکنون به تربت‌خانه معروف است) و مسجد راه داشت.

طوری آلات این پنجره را بهم وصل کرده بودند که یکپارچه بنظر می‌آمد و مدت هفت سال صنعتکاران متعدد قابل روی آن سه در و پنجره کار کرده بودند که متأسفانه اکنون اثری از آنها مشهود نیست دروازه بزرگ و یکی از دو در دیگر را با خشت و گل گرفته‌اند که مانند تکه سنگی بردامن این اثر نفیس و بی‌نظیر هنر معماری و باستانی چسبیده است.

دور تا دور طبقه دوم که بوسیله راهروهای از طبقه پایین پله می‌خورد بیست و چهار اطاق ساخته شده است گنبد از کاشیهای آبی رنگ فیروزه‌ای پوشیده، اغلب قسمتهای بنا

۱- در موارد پیشین گفته شده که این کلمه «معبد» است نه معبد

باکاشی زینت داده شده است سقف داخل اطاقهای بالا با گچ بریهای رنگی و آجر-کاری تزئین یافته است و هنوز نمونه‌هایی از ظرفهای زیبا و ظریف معماری ایران در این مکان دیده میشود.

پایین دیوارهای داخلی سابقاً باکاشی و آجر تزئین شده بود چهار دیوار اصلی بنا با طرح‌های کثیرالاضلاع، مقاطع و ستاره‌های پنج‌پر باکاشی و گچ‌بری زینت شده چهار دیوار دیگر با تکه‌های کاشی آبی و آجر قهوه‌پی روشن مزین گشته بالای تزئین قسمت پایین دیوارهای فضای زیر گنبد با کتیبه رنگی گچی زینت یافته است.

در سال ۱۳۳۸ خورشیدی ضمن خاکبرداری از تربت خانه در بالای ازاره دورتا دور این بنا که محل دفن اجساد پادشاهان و بزرگان مغول بوده با یک رشته کاشیهای طلایی که دارای نقوش هندسی منحصر بفرد هشت گوش است و متن آن با رنگهای آبی آسمانی و فیروزه‌ای و سبز بسیار عالی و زیبا تزئین گردیده کشف شده است.

این کاشیها از نظر صنعت کاشیکاری منحصر بفرد بوده نمونه آن تا کنون در هیچ‌یک از بناهای تاریخی ممتاز و مخصوص دوره اسلامی دیده نشده است.

از طرف اداره باستانشناسی دستور داده شد که بقایای این کاشیها را فعلاً جمع - آوری و پس از شماره گذاری و تعیین محل اصلی آن به موزه ایران باستان منتقل کنند تا پس از تعمیرات کامل محل مزبور و ایجاد در مناسب و پوشش سقف به محل اصلی آن عودت داده شود و بموقع نسبت به نصب آنها اقدام گردد.

این بنا دارای محراب بزرگ و بلندی است که در اطراف آن آیات قرآنی با خطوط برجسته نوشته شده در حاشیه اطاقها آیات قرآنی و اسماء الله با خط جلی ثبت

گردد، است .

بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند که سلطان محمد خدا بنده این گنبد و بنای عظیم را برای آن بنا کرد که اجساد مطهرائمه کبار یعنی حضرت علی علیه السلام و حضرت حسین علیه السلام را از آرامگاه ایشان بدانجا نقل کنند و مدفون سازند و با این کار هم پایتخت خویش را مطلوب و زیارتگاه شیعیان عالم ساخته و باعث ترقی و رونق آن گرداند و هم خود را محبوب قلوب ایشان کند ولی بعثت خوابی که دید از این عمل منصرف شد.

این بنا در زمان صفویه تعمیر گردید و اغلب تزئینات آن از بین رفت و در سال ۱۸۸۱ میلادی در زمین لرزه شدیدی که بوقوع پیوست مانند کوه استواری پای برجا ماند .

در عهد سلاطین قاجار هم مختصر تعمیری روی آن صورت گرفت ولی فتحعلیشاه قصر تابستانی کوچک خود را در بالای تپه یی مشرف بده قلعه فعلی بنا کرد و بسیاری از آجرها و کاشیهای این گنبد را بآنجا انتقال دادند .

در عهد شهریار دادگستر محمد رضا شاه پهلوی آریامهر یعنی در سال ۱۳۳۵ نیز از طرف اداره باستانشناسی تعمیر مختصری در قسمت تربت خانه و پوشش گنبد انجام گرفت که هنوز هم ادامه دارد.

در مرداد ماه ۱۳۴۳ هیئت دولت برای بازدید عمارت سلطانیه و اخذ تصمیماتی در مورد تعمیرات آن عازم سلطانیه شدند و دستورهای لازم را صادر کردند.



تصویری از ابنیه سلطانیه قبل از انهدام کامل
نقل از کتاب پارس مسیولوی دوبو



خوآننده محترم

اگر فرصت مطالعه همه آثار و نوشته-
های مورخان و تذکره نویسان و صاحبان
سفرنامه‌ها را ندارید می‌توانید خلاصه
مطالب و نوشته‌های آنان را که بصورت
التقاط و انتخاب تهیه شده است در صفحات
آینده مطالعه فرمائید

«چمن قنقور اولانك»

یا

«کنه--گرلند»

درپا نزده کیلومتری غربی خط مقسم المیاء ابهر رود و زنجان رود دشتی فراخ و گسترده با مرغزاری سبز و خرم و پر نعمت وجود داشت .

این منطقه را بعلت بلندی آن از کف دریا در زبانهای باستانی ایران *KongorLand* «کنگرلند» یعنی چراگاه عقابان می نامیدند (۱)

در دشت وسیع و مرتفع کنگرلند مرتعی سبز و خرم و مرغزاری دلگشا و نزه و پر نعمت وجود داشت که چراگاهی مستعد برای تربیت احشام و محل مناسبی جهت سکونت اردوی سرداران و جهانگشایان بود .

اقوام ترك و تاتار که از عهد سامانیان و غزنویان از سرحدات ماوراءالنهر گذشته و داخل سرزمین ایران میشدند چون غالباً باگله داری و تربیت احشام روزگار میگذرانیدند نواحی خراسان و فارس و آذربایجان را بواسطه وفور چراگاههای سبز و خرم که نقاط مناسبی برای تربیت احشام بود مطمح نظر قرار داده و در آن نواحی

ساکن شدند .

در فاصله حکومت سلاجقد و حمله مغولان دسته‌یی از ترکان که با قوم تاتار هم نژاد و هم مرز بودند از کنار نهر ارقون ، نواحی غربی خیا (چین شمالی) کوچ کرده پس از عبور از نقاط مختلف وارد خطه آذربایجان شده و دسته‌یی از آنان در حوالی چمن و مرتع مورد بحث سکنتی گزیدند و این چمن را قنقور النک یا قنغور النک نامیدند .

اکثر نویسندگان دوره مغول لفظ النک یا آلانک را بمعنی چمن گرفته‌اند و جزء اول را نیز نام طایفه و یا دسته‌یی از ترکان متوطن در این ناحیه دانسته‌اند .

این استنباط چه بسا نیز صحیح بوده و لابد و بدین ادعای خود دلایلی نیز داشته‌اند (۱)

ولی با اندکی دقت معلوم می‌گردد که لفظ قنقور النک با احتمال قوی باید محرف و مصحف کلمه کنگرلند یعنی نام باستانی این سرزمین مرتفع و پر نعمت بوده باشد .

بهر حال آنچه مسلم است طبق نوشته علامه شمس الدین محمد آملی در نفایس - الفنون و وصال الحضرة در تاریخ و صاف و حمد المصطفی در نزهة القلوب و حافظ ابر و در ذیل جامع التواریخ و سایر نویسندگان معتبر مقارن حمله مغول و تشکیل ساطنت ایلخانان در ایران این منطقه را قنغور النک می‌نامیدند .

دشت کنگرلند دارای آبادیهای نزدیک بهم فراوان بود و علاوه بر وجود مراتع و مرغزار وسیع و گسترده و سبزو خرمی که موجب جلب گله‌داران، صاحبان اغنام و احشام میشد و تعلیف اردوهای سرداران و جنگاوران را تکافو می‌نمود از نظر سوق الجیشی نیز

۱- از جمله النک یا الانک در زبان ترکی مغولی به معنی چمن بوده است.

اهمیت خاصی داشت زیرا قنقر'الملك بر سر راههای آذر بایجان و گیلان وری و همدان و بغداد و کردستان و طارمات واقع شده بود و بهمین علت بود که برای بار نخستین جلب نظر ایلخان مغول یعنی ارغون خان (۶۹۰-۶۸۳) را نمود و در صدد برآمد که شهری در همین چمن بنا کند و آنرا بعلت داشتن موقعیت خاص پایتخت قرار دهد.

بهمین منظور فرمان داد شهر جدیدی در این محل بنیان نهند، و صاف الحضرة مورخ معاصر سلطان محمد خدا بنده در این مورد چنین میگوید:

« تمام عمارت قنقر'الانك را که پدر نیکوی پادشاه مؤسس فرموده بود چون به منزل موعود بی خیل و خول کوچ کرد تا تمام مانده ... » (۱)

شهری که بفرمان ارغون خان ایجاد شد چندان بزرگ نبود دور با روی آنرا بعهد ارغون دوازده هزار گام (۲) نوشته اند

چون ارغون در گذشت فرزند ارشد وی غازان خان (۷۰۳-۶۹۴) به مسند ایلخانی تکیه زد توجهی به شهر نیمه تمامی که پدرش بنیاد نهاده بود نکرد و هم خود را مصروف آبادی تبریز و ایجاد محلاتی مخصوص در شام تبریز نمود این بنا که بعد بنام شنب غازان معروف گردید دارای مقبره بی بس مهم و ضمائم از قبیل مساجد و مدارس و خانقاه و دارالضیافه و بازار و گرمابه و بیت المتولی و بیت القانون بود.

رحاله معروف عرب بن بطوطه در زمان نواده اش ابوسعید ارآن دیدن کرد از شنب غازان و تأسیسات مجاور آن بشکوه و جلال تمام نام برد و بازار آنرا در تمام دنیا بی نظیر دانست .



۱- تاریخ و صاف ص ۵۲۲

۲- نزهة القلوب ص ۶۰

بعد از غازان برادرش سلطان محمد خدا بنده اولجایتو بسلطنت رسید (۷۰۳-۷۱۶) در صدد برآمد شهری را که پدرش بنیاد نهاده و بعلت مرگ وی نیمه تمام مانده بود بپایان برد لذا در بهار سال ۷۰۴ هجری، (۱) روزی که تمام امرا در دربارش حاضر بودند خطبه بی ایراد کرد و در آن خطبه تمایل خود را بایجاد و تکمیل شهر جدید ابراز داشت.

خواجہ شہاب الدین عبد اللہ معروف بہ حافظ ابرو این خطبہ را چنین ضبط نموده است: (۲)

« يك روز سلطان اولجایتو نشسته بود امرا و ارکان دولت حاضر بودند ... در صنعت پادشاهان و آثاری که از ایشان یادگار مانده است سخن گفت، فرمود که: حق سبحانه و تعالی آدمی را از جمله مخلوقات بہ فضیلت: و لقد کرّمنا بنی آدم. مخصوص گردانیده است. و باز در میان ایشان بعضی را مزیت حکم ارزانی داشته و بدرجہ ظلّ اللہ رسانیده امر ایشان در میان برابری نافذ و جاری گردانیده می باید که از ایشان آثار خیرات و مبرات که بدست دیگران بر نیاید بہ تخصیص پادشاهانی که بہ داد و عدل و انصاف زندگانی کرده اند.

بعد از آن فرمود که يك روز پیش پدر خود پادشاه ارغون که از پادشاهان گیتی بہ داد و عدل و دانش ممتاز بود حاضر بودم و مرا داعیہ عمارت، سلطانیہ بر خاطر خطوط کرده بود کہ همچنان من پادشاه جهانم می خواهم کہ شهری بنا کنم کہ آن شاه بلاد بود جماعتی کہ حاضر بودند بسی موضع نام بردند و هر يك را آنچه از عیب و هنر دانستند

۱- تاریخ و صاف ۵۴۲

۲- ذیل جامع التواریخ ص ۸-۹

باز نمودند آخر الامر موضع قنقور اولانك اختيار کردند که یا بلاقی بغایت منزّه است و قرای بسیار درحوالی این و مرغزارهای خوب و هوای خوش و سردسیر و گرم نزدیک و علف خوار بسیار.

فرمان فرمود تا طرح شهر برکشیدند و به بنای قلعه آن از سنك تراشیده اشارت فرمود، فاما چون بنیاد عمارت کردند زمانه فرصت نداد که با تمام رسد اکنون آنچه پدر من بنا کرده بود اگر حق سبحانه توفیق بخشد با تمام رسانم چه فرزند شایسته آنست که پیروی مادر و پدر کند و نام اوزنده دارد پیشتر از آنکه سلطانی عالم بمن رسد مرا در خاطر می آمد که اگر خدای تعالی توفیق دهد این عمارت که این پادشاه بزرگ بنیاد کرد با تمام نرسید با تمام رسانم اکنون چون حق سبحانه و تعالی قوت و اختیار آن داد می خواهم که آنچه بر خاطر خطیر این پادشاه گذشته بود با تمام رسانم و این شهر و قلعه نه از برای آن می سازم که اگر نعوذ بالله سختی پیش آید این موضع مرا مأمنی باشد یا از آن مرا مالی حاصل شود و باعث اصلی برای این عمارت آنست که پادشاه ارغون بنیاد کرده بود و می خواست که تمام کند روزگار فرصت نداد و در دل من می آمد که اگر توانم تمام کنم و دیگر آنکه من در این امر اعتماد بر قوت و قدرت خود ندارم من نیز يك بنده عاجز می خدای عز و جل می خواهم که در این موضع آبادانی پیدا شود و در آن حکمی باشد که فکر هر کسی به سر حد آن نرسد این داعیه در خاطر من انگیزته است» (۱) بطوریکه از مضمون خطبه مستفاد میشود داعی اصلی سلطان خدا بنده در ایجاد شهر جدید اتمام بنایی بود که پدرش ارغون خان پس از شور و مشورت با اعیان و اعظم زمان بنیاد نهاده ولی بعلمت مرك وى نا تمام مانده بود.

۲- « بنای شهر سلطانیه و وجه تسمیه آن »

درمبحث پیشین گفته شد که ارغون خان در بین سالهای ۶۸۳ و ۶۹۰ هجری قمری شهری در چمن قنقور اولانک بنا نهاد که طول باروی آن دوازده هزارگام بود و قلعه آن را از سنگ تراشیده بساخت و نیز گفته شد که بعلت مرگ وی ساختمان شهر نیمه تمام ماند •

چون سلطان محمد خدا بنده در سال ۷۰۳ هجری قمری بجای برادر خود غازان خان نشست در صدد برآمد که بنای نیمه تمام شهری را که پدرش بنیان نهاده بود با تمام رساند لذا در سال ۷۰۴ هجری قمری که مصادف با سال تولد فرزند خود ابوسعید نیز بود فرمان اتمام و توسعه بنای شهر را صادر نمود .

طول باروی شهر از دواوده هزارگام به سی هزارگام افزایش یافت با مقایسه این دورقم معلوم میشود که شهر در حدود $2/5$ برابر توسعه یافت چون امیران و بزرگان دولت علاقه سلطان را بر احداث و توسعه شهر مشاهده کردند هر يك بر حسب قدرت و توانائی خود قسمتی از شهر را ساختمان کردند و محلتی بر محلات آن افزودند چنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب همدانی وزیر معروف غازان و اولجایتو محلتی بنا نمود که علاوه بر مساجد و مدارس و دارالشفای مشتمل بر هزار خانه مسکونی بود .

نیز تاج الدین علی شاه جیلان تبریزی وزیر دیگر اولجایتو محلتی دیگر با انضمام

بازاری بزرگ در شهر بساخت و کارخانه بزرگ نساجی که بنام کارخانه فردوس معروف گشت از بغداد بیاورد و در این شهر نصب کرد بنای شهر ده سال تمام طول کشید (۷۰۴-۷۱۳) بفردان اولجایتو مهندسان و معماران هنرمند و بنایان و کارگران ماهر از نقاط مختلف در شهر سلطانیه گرد آمده و همه روزه از بام تا شام بکار ساختمان شهر اشتغال داشتند تا پس از ده سال کار و کوشش مداوم ساختمان شهر را پایان بردند.

وصاف الحضرة که خود ناظر تلاشهای مداوم ایجاد شهر بود از این امر چنین یاد میکند:

«یرلیغ موکد نفاذ یافت و آنرا سلطانیه لقب نهاد و وجوه عمارات و مومات و اجناس آلات بر متوجهات ممالک حواله رفت... بنایان حاذق و مهندسان چاپک که بناء مهارت سمنار را بدست تخجیل عرضه «شفا جرف هار» سازند بعمل اشتغال نمودند و از اصقاع ممالک اصناف صنایع و انواع محترفه با اهل و سکن برای توطن و تمدن باسم قارتوجی روان گشتند و قهرمانان کافی و قیمان داهی که بقیه دهاته و تتمه کفاته جهان بودند نصب رفت و برایشان معماران و سرکاران امین دقیقه بین نکته گیر و حرفه شناس مسارفت عمل و استدراک هر خلل بگماشتند و هر بامداد که معمار کره زمین استعمار ممالک خاک را بر سر دیوار افلاک قدم نهادی اهل حرف هر یک در عمل مخصوص شروع نمودندی و بر مثال فلک از حرکت نیا سودندی و بهنگامیکه کفه آفتاب زربار از عمود معیار معدل النهار متمایل گشته علی التدریج بر سطح افق غرب نشستی ترازوی ادای اجرت بر آرزوی احراز ثبوت برداشتندی و همه شاکر از سعی مشکور و عمل مبرور در دولت پادشاه دادگر منصور بمنازل خود رفتندی» (۱)

سلطان محمد خدا بنده آرامگاهی رفیع و زیبا برای خود بنا کرد که از شاهکارهای معماری جهان بشمار میرود و نیز مدارس و مساجد و ابواب البر و خانقاهها و دارالسیاده و دارالضیافهها بر آن مزید کرد که موجب تحسین و اعجاب سیاحان قرار گرفت که بموقع بشرح خصوصیات هر يك از این ابنیه و قلاع خواهیم پرداخت سلطان چون از بنای شهر فراغت یافت طوی (۱) مفصل بداد و شهر جدید الاحداث را «سلطانیه» نامید یعنی منسوب به سلطان.

سلطان محمد در شهرهای دیگری که نیز بنا نمود در تسمیه آنها از لفظ سلطان که لقب خودش بود استفاده کرد چنانکه شهری را که در نزدیکی کرمانشاهان ساخت سلطان آباد چم چمال نامید و شهر دیگری که در حوالی موقان ساخت به اولجایتو سلطان آباد موسوم گشت. (۲)

بعضی از مورخین نوشته اند که شهر سلطانیه در موضع شهر ویاژ که دهکده‌یی واقع در قنقورالانک بود بنا گردید با شواهدی که در دست است پس از بنای سلطانیه قصبه شهر ویاژ همچنان پابرجا و آباد می بوده است چنانکه سلطان ابوسعید جانشین سلطان محمد خدا بنده مقبره‌یی جهت خود در قصبه شهر ویاژ که البته چندان فاصله‌یی با سلطانیه نداشت بنا کرد و پس از فوت جسد او را از اران آذربایجان به شهر ویاژ منتقل ساختند عین عبارت حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ در این مورد بدین قرار است :

۱- طوی در ترکی بمعنی جشن و سور آمده و امروزه معنی عروسی نیز میدهد.

۲- تاریخ گزیده حمداله مستوفی ص ۶۱

« در آن مقام [اران] بعد از چند روز عارضه‌یی روی نمود ... اطبا احساس استعمال سمی از سموم میکردند معالجت و تداوی فایده نداد تا در سگرت افتاد، تنوعت الاسباب و الموت واحد.

تا مرغ روح آن پادشاه دیندار نیکو کردار از قفس قالب پیرداخت و فردوس اعلی را نشیمن ساخت و آن واقعه در ثالث عشر ربیع الآخر سنه ست و ثلاثین و سبعمائه بوقوع پیوست ... بعد از آن [جلوس آریا خان] صندوق سلطان سعید رحمه الله علیه را بمرقد و مشهدی که در حوالی سلطانیه که آنرا **شهر ویاژ** خوانند با خواص حضرت روان گرانید و مراسم تعزیت اقامت نمود و روان او را صدقات فرستاد و آتش معهود بداد * (۱)

با توجه بشرح فوق معلوم میگردد که سلطانیه بر روی شهر ویاژ ساخته نشده بلکه این قصبه پس از بنای سلطانیه همچنان در جوار آن آباد می‌بوده است.

۳- باروی سلطانیه

دور باروی شهری راکه ازغون خان بین سالهای ۶۸۳ تا ۶۹۰ بنا نمود اغلب مورخان دوازده هزارگام نوشته اند .

حمداله مستوفی در نزهة القلوب چنین گوید: « دور باروش که ارغین بنیاد کرده بود دوازده هزارگام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او ناتمام ماند سی هزارگام » (۱)

آقای دکتر کیهان در کتاب جغرافیای سیاسی نیز باین مطلب اشاره کرده می نویسند :

« اولجایتو در سنه ۷۰۵ هجری برای جشن تولد پسرش ابوسعید شهر را توسعه داد و محیط حصار را به سی هزار قدم رسانیده و آنرا پایتخت خود قرارداد وزراء و اعیان هر یک قسمتی را در شهر بنا کردند و بنای آن در سال ۷۱۳ هجری تمام شد. » (۲)

آقای ساهر در کتاب جغرافیای خمه می نویسند:

« اولجایتو در دشت با صفای سلطانیه شهری نظیر شهرهای چین بنا کرد میخواست که با روی بزرگی دور آن بکشد که سی هزارگام باشد ولی پیش از اجرای نقشه خود درگذشت .

۱- نزهة القلوب ص ۵۹

۲- جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۷۷

بنا بگفته مورخین و سیاحان در اوایل قرن ۱۵ میلادی (مطابق قرن نهم هجری) سلطانیه شهری بود بدون بارو که در جلگه واقع شده ولی يك قلعه مستحکم از سنگ تراشیده داشت که به دور آن دیواری کلفت کشیده شده و برجهای زیبائی بر روی آن برافراشته بودند.» (۱)

از تالیق نوشته‌های فوق چنین برمی آید که چون سلطان محمد خدا بنده به تجدید و توسعه عمارت شهر سلطانیه پرداخت باروی آنرا از دوازده هزار گام به سی هزار گام رسانید ولی با آنکه ساختمان و آبادانی شهر مدت ده سال طول کشید ولی خان مغول موفق به اتمام باروی وسیع شهر نشد.

مسلم است که پس از مرگ وی نیز نه تنها ساختمان بارو تکمیل نشد بلکه به مرور زمان قسمتهای دیگر نیز فرو ریخت بالجمله در آغاز قرن نهم هجری بصورت شهری بدون بارو در آمد بطوریکه هنگام مسافرت گلاویخو شهر را دیواری نبوده است و تنها حصار معظم آن جلب نظر گلاویخو را نموده است (۲)

۱- جغرافیای خمس

۲- گلاویخو چنین می گوید: با آنکه گرد این شهر دیواری نیست اما در دشت هموار نزدیک شهر حصار بسیار پر شکوهی قرار دارد.



تصویری از ابنیه مجاور گنبد که امروزه بکلی خراب شده است
نقل از کتاب پارس مسیولونی دوبو

۴ = قلعه سلطانیه

هرچند در عهد سلطان محمد خدا بنده باروی شهر سمت انمام نیافت و بعدها بصورت شهری بدو بارو در آمد ولی قلعه مستحکمی بفرمان آن پادشاه از سنگ تراشیده ساخته شد مدت ها در مقابل حوادث زمان پایداری کرد و موجب اعجاب و تحسین سیاحان و بازدید کنندگان قرار گرفت.

بطوریکه اکثر مورخین و سیاحان نوشته اند: (۱)

اصل قلعه بشکل مربع وضع شده طول هر ضلع آن «پانصدگزر» بود و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده بود و چنان عریض بود که چهار نفر سوار پهلوی هم براحتی بر سر دیوار اسب میراندند با توجه باینکه برای عبور هر سوار لا اقل یک متر فاصله تصور شود عرض دیوار قلعه هیچگاه کمتر از چهار متر نبوده است و ایجاد چنین دیواری از سنگ تراشیده بطول دوهزار متر کاری بس دشوار و پرهزحمت است.

دیوار قلعه دارای یک دروازه بزرگ و شانزده برج بود.

خواجه شهاب الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو مورخ دقیق و نکته سنج بادقت تمام از قلعه سلطانیه و ساختمانهای اندرون آن سخن میراند.

« و قلعه آنرا از سنگ تراشیده کرده اند بر سر دیوار آن چهار سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و اصل قلعه مربع نهاده اند طول و عرض مساوی هر دیواری به گز شرع پانصدگز

۱- ذیل جامع ص ۸ ، نفایس القرن ص ۲۵۷ ، روفته الصفا ص ۴۲۸ ، حبیب السیر ص ۱۹۶
تذکره هفت اقلیم ص ۲۰۲ و غیره

چنانچه دوهزارگز دور آن باشد و يك دروازه و شانزده برج دارد.

بغير دروازه و درانديرون قلعه هر كس از امرا موضعی عمارت کرده بودند و سلطان اولجايتو از برای مدفن خود درانديرون قلعه عمارتی ساخته است و آنرا ابواب البرام نهاده و گنجبدی مئمن بزرگ عالی که قطر آن شصت گز است درغايت تکلیف و ارتفاع آن ۱۲۰ گز چنانچه در اقصای بلاد عالم مثل آن عمارتی نشان نمی دهند پنجره های آهنکوب بسیار کرده ... متصل آن چند عمارت عالی ساخته است، مسجدی بتکلف و دارالضیافه و دارالسیاده و موقوفات بسیار بر آن وقف کرده و سرای به جهة خاصه خود درانديرون قلعه ساخت چنانچه صحن سرا را صد در صد نهاده اند و قلعه عالی بر مثال ایوان کسری و دروازه سراچه در حوالی آن متصل سرا از هريك پنجره دری بصحن سرای بزرگ گشوده و صحن آنرا از سنگ مرمر فرش انداخته و دیوانخانه بزرگ که دوهزار آدمی در آن گنجد و آنرا کریاس نام کرده و غیر این که ذکر کرده شد پادشاه و امرا عمارت بسیار درانديرون قلعه کرده بودند و خندق آنرا درغايت مغاکي رسانیده دری بزرگ از آهن و کوفتکاری بسیار کرده بجهت قلعه ۴۰ (۱)

۵ = گنبد سلطانیه

یا

مقبره اولجایتو

ناموقع اسلام آوردن ایلخانان ایران مغول اجساد سلاطین خود را دور از نظر عامه در محلهایی مخفی دفن میکردند بهمین جهت محل قبر ایلخانان غیر مسلمان درست معلوم نیست ولی پس از آنکه ایشان قبول اسلام کرده اند مخصوصاً از عهد غازان ببعد که هم اسلام ایشان قوت گرفته و هم مدت سلطنت ایلخانان مسلمان از دوره ایلخانی اسلاف غیر مسلمان آن جماعت طویلتر شده بقانون مسلمین به بنای مقبره و گنبد مخصوص اقدام نموده اند بعلاوه برای نشان دادن تعلق خود به اسلام به انشاء و تعمیر ابنیه خیر دیگر نیز از قبیل مساجد و جوامع و مدارس دست زدند.

از جمله مقابر و گنبدهای معروفی که در زمان ایلخانان مغول ساخته شده یکی گنبد و مقبره غازان خان در شام تبریز بود که متأسفانه با تمام ضمائم مهم وارزنده خود از بین رفته است دیگری گنبد معروف شاه خدا بنده یا سلطان محمد اولجایتو است که با وجود ویرانیهای حاصله و عدم توجههایی که از طرف حکومتهای سابق و مردم محل شده است هنوز باشکوه و جلال خاصی در دشت وسیع کنگرلند سر بر افراشته و حماسه سرای قدرت و توانایی ایلخان عمارت خواه و آبادی دوست خود می باشد.

توصیف و تمجید و تحسین و تجلیلی که مورخان و نویسندگان و سیاحان از این

بنای عظیم اسلامی نموده‌اند و بی‌پارهی از آنها در بخش نخستین این کتاب اشارت رفت همگی شاهد شکوه و جلال و عظمت این گنبد و نشانه قدرت و توانایی بانی آن و مهارت و هنرمندی و ذوق سلیقه‌گذشتگان و مردم این مرز و بوم است.

این گنبد که در داخل قلعه سلطانی قرار داشته بنایی است مثنی (هشت ضلعی) که طول هر ضلع آن بهشتاد گز بالغ می‌شده و گنبدی که بر روی آن واقع شده طبق نوشته اکثر مورخین یکصد و بیست گز ارتفاع داشته‌است ولی مادام دیولافوا که با اتفاق همسر خود مارس دیولافوا که برای مطالعه سبک معماری بناهای اسلامی در سال ۱۸۸۱ میلادی به ایران آمده و از سلطانیه بازدید کرده‌اند ارتفاع آن را از سطح زمین ۵۱ متر نوشته‌است عین نوشته این بانوی فاضله چنین است:

«عظمت بنا از داخل گنبد بهتر نمایان است، تماشای این بنای عالی تأثیر مخصوصی دارد و انسان خود را در حضور یک شاهکار صنعتی بسیار بزرگی می‌بیند که اجزاء آن کاملاً با مجموع بنا هم‌آهنگ است این تأثر را نمی‌توان آن‌طور که باید و شاید بقلم آورد تشریح آن بسیار کار مشکلی است.

چون با دقت بمطالعه این مقبره پردازند بی‌اختیار در مقابل مهارت و هنرمندی معمار سازنده آن سر تعظیم فرود می‌آورند و خوب آشکار است که این استاد ماهر در فن خود بسیار متبحر بوده و قواعد و معلومات معماری موزون بسیار قدیمی ایرانی را خوب می‌دانسته است چندین بار وسعت و ارتفاع بنا را اندازه گرفتیم منتهی الیه گنبد از سنک فرش کف آن ۵۱ متر ارتفاع دارد و عرض آن از هر طرف به ۲۵/۵ متر می‌رسد من مخصوصاً بذکر این ارقام می‌پردازم تا بتوان به اهمیت و ارزش این بنا پی برد و به هنرمندی مهندس

آن آفرین گفت.» (۱)

در اطراف بنای مزبور پنجره‌های آهنینی ساخته بودند که یکی از آنها دارای سی
ارش ارتفاع و ۱۱۵ ارش عرض بود مقبره اولجایتو سه در بسیار عالی منقور داشته که روی
آنها را با ظرافت تمام بخطوط و نقوش زیبا مزین کرده بودند.

در قسمت بالایی این ساختمان دورتادور اتاقها و غرفه‌ها ساخته‌اند و در هر ر ضلع
از اضلاع هشتگانه سه طاق و پنجره از اتاقها بخارج باز میشود از قسمتهای تحتانی
توسط پله‌ها باطاقهای فوقانی راه هست در بالای هر گوشه مناره کوچکی بوده که بعضی از
آنها اکنون نیز وجود دارد.

داخل و خارج گنبد اولجایتو از کاشیهای کبود بسیار شفاف که هنوز هم قسمتی از
آنها باقیست مستور بوده و هیأت آن از فاصله‌های بعید در مقابل نور آفتاب بدرخشانی
جلوه میکرده است بنحوی که با چشم سالم از فاصله ۳۰ کیلومتری میتوان گنبد را
مشاهده کرد. (۲)

این قسم بنا که تا آن تاریخ به آن جامعیت در ممالک اسلامی سابقه نداشته به
تدریج سر مشق بناهای عهد تیموریان و صفویه شده در دوره صفویه بکمال خود
رسیده است .

قبل از عهد اولجایتو گاشیکاری در داخل مساجد و عمارات معمول بوده ولی فقط

۱- سفرنامه دیولافوا ص ۹۳ و همچنین آقای کیهان در جغرافیای سیاسی خود ارتفاع گنبد را ۵۱ و
قطر آنرا ۲۵ متر ثبت کرده‌اند .

۲- هیأت گنبد در موقع روز از بالای کوههای چله‌خانه زنجان که قریب به چهل کیلومتر فاصله دارد
تقریباً دیده میشود.

در بعضی قسمتهای آن، گنبد سلطانیه در میان ابنیه اسلامی اولین نمونه‌یی است که در تمام آن کاشیکاری بکار رفته و این بعقیده جماعتی از محققین بر اثر عادت مغول و مراسم ایشان است چه این قوم در چادرها و یورت‌هایی که جهت خانان خود تهیه می‌دیدند سعی بلیغ داشتند که دو طرف داخلی و خارجی چادرها و خیمه‌ها را باقسام تزئینات بیارایند (۱) پس از اقامت در شهر در بنای ابنیه نیز همین سلیقه را بکار بردند و به هنرمندان و معماران دستور دادند که عمارات و مساجد و مقابر را بهمین وضع دلگشای مفرح بسازند و این مسأله در میان مقدمین مسلمانان ابتدا بنظر خوشی تلقی نشد چه ایشان مخصوصاً در باب مساجد تذهیب و آرایش را منافی با عبادتخانه اسلامی می‌شمردند و آنرا از قبیل تشبیه به بت پرستان و عیسویان میدانستند چنانکه در اوایل عهد ابوسعید موقعی که به امر این پادشاه مبالغه خطیری در سلطانیه صرف بنای مسجدی شد و در حین عمل طاقی که جهت مسجد با ارتفاع زیاد برپا شده بود خلل پذیرفت و مسجد ناتمام و متروک ماند جمعی این پیش‌آمد را بر آن حمل کردند که چون سلطان و وزیر او وجهی گزاف از عایدات مملکت را فقط برای تفتن و آرایش نه در راه حق و اظهار اخلاص به اوصرف کردند عمل ایشان حسن ختام نپذیرفت و اتمام نیافته راه زوال سپرد و شاعری در همان عهد گفت :

جزای قبح عمل بین که روزگار هنوز تمام نشده طاقی همی کند ویران

بهر صورت محققین معتقدند که از سبک معماری چینی چیزی که بیشتر در

۱- هنرمندان تبریز خیمه زرکشی برای تقدیم به آباقاخان ساختند و داخل و خارج آنرا باقسام اطلس و حریر و سنجاب آراستند از این قبیل بوده است.



گنبد معروف سلطان محمد خدا بنده و ابنیه مجاور آن
نقل از کتاب پارس میسولوژی دو بو

میان مسلمین تأثیر کرد. یکی شکل گنبدهاست که در مقابر و مساجد کاملاً از معابد چینی و بودایی تقلید شده و دیگر استعمال رنگ آبی شفاف در کاشیکاری و پوشاندن خارج گنبدها از کاشیهای کبود براق مخصوصاً بعضی از بناهایی که از عهد ایلخانان باقی مانده از دوره‌های چادرها یعنی یورتهای مخصوص ایلات را دارد و این امر در بنای ظریفی که هنوز قسمت عمده آن در مراغه باقی است و به مقبره دخترها لاکو خان شهرت دارد از همه نمایان تر است. (۱)

گنبد خدا بنده از بزرگترین و مرتفع‌ترین گنبدهای ایران است این بنادر واقع مسجد جامع است يك محراب بزرگ و بلندی دارد که در اطراف آن آیات قرآنی با خطوط برجسته نوشته شده است.

دیوارها و طاقهای بلندش عظمت بنا و مهارت معماران ایرانی را حکایت میکند تمامی طاقها و پایه‌های آن با گچ بریهایی زیبا مزین است در حاشیه طاقها آیات قرآنی و اسماء الله با خط جلی و خوانا نوشته شده است.

مقبره سلطان محمد خدا بنده در نزدیکی و اتصال این مسجد بوده است که امروز بنام تربت خانه شهرت دارد و گویا در قدیم پنجره بسیار زیبا و مجللی بین مسجد و مقبره حایل بوده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در جلد چهارم مرآت البلدان درباره مسجد جامع و گنبد سلطانیه چنین می نویسد « و اینکه مشهور است بنیان جامع به جهة مدفن شاه خدا بنده نهاده شده اشتباه محض است بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در

حوالی آن گنبدی علیحده بجهت مدفن شاه خدا بنده ساخته شده که حالانیز باقی است و عوام آنرا چهارسومی گویند» و نیز از یک نفر مسافر اروپائی روایتی نقل کرده که معلوم میشود مقبره سلطان محمد در نزدیکی و اتصال مسجد است نه در خود مسجد عین روایت چنین است.

« اولیروس که از طرف فریدریک پادشاه نروژ بجهت سفارت یا معامله ابریشم بدربار شاه عباس ثانی آمده بود از سلطانیه عبور کرده و حالت مسجد جامع سلطانیه را نوشته است که صورت آن از قرار ذیل است.

از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشود زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چدن یا آهن نیست بلکه از فولاد و جوهری بسیار ممتاز است در بزرگ رو بمیدان است در جنب مسجد بواسطه یک پنجره مس مطالائی که فاصله شده مقبره سلطان محمد مغول دیده میشود و قرآنهاى متعدد در این مقبره هست که با قلمهای بسیار جلی که سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده.

این سه در و پنجره از جمیع اشیائیکه ما در ایران دیده ایم ممتاز تر و نفیس تر است و طوری آلات این پنجره را بهم وصل کرده اند که یکپارچه بنظر می آید مدت هفت سال صنعتکارهای متعدد قابل روی این سه در و پنجره کار کرده اند.

قسمت فوقانی گنبد و هریک از اضلاع دارای روزنه هایی است که از تابش نور خورشید و کیفیت آن میتوان وقت را معلوم داشت کسانیکه دقت و ممارست نمایند حتی میتوانند حدود دقایق ساعات روز را نیز معلوم بدارند.

هزاره های محرابها و سطوح ستونها از کاشیهای موزائیک ستاره مانندى محكوك

پوشیده شده و از مینایی برنگ آبی آسمانی ترصیع یافته و در روی زمینه‌ی از آجرهای سفید برجستگی و درخشندگی خاصی دارند قسمتی از بنا که بیشتر در آن استادی و هنرمندی و دقت بکار رفته و جلب نظر میکند سقف گالریهای فوقانی می باشد نقشه‌های قشنگ و برجسته آنها با مهارت مخصوصی از الوان خاکستری تا قرمز عنابی رنگ آمیزی شده این نقشه‌های ساده ممتاز گل و بته شالهای ترمه هندی را بخاطر می آورد این بنا با آجرهای مربع ساخته شده آجرهای داخلی رنگ کرمی دارند و بعضی بغایت سفیدند .

سکنه عقیده دارند که سفیدی و ظرافت این آجرها باین علت است که خاک را با شیرغزالان خمیر کرده اند .

۶ = مساجد

مسلمانان اولیه تشنه فرا گرفتن مطالبی راجع بدین جدید خود بودند و می-خواستند از احکام قرآن و شریعت اسلام آگاه شده و بدان نهج اعمال دینی خود را به جای آورند مساجد اسلامی که خود برای نیایش و عبادت بدرگاه خداوندی ساخته شده بود جایگاه مناسبی برای این منظور بود بنا بر این ساختن مسجد نخستین گامی بود که در راه تعلیم و تربیت اسلامی و افراد تازه مسلمان برداشته شد .

در تاریخ سیستان می خوانیم که در قرن اول اسلامی مسجد آدینه آن شهر بنا گردید و حسن بصری در آن به تعلیم اشتغال جست (۱)

همچنین در تاریخ بخارای محمد نرشی آمده است که سال ۹۴ هجری قتیبه بن مسلم مسجد جامع بخارا را ساخت. (۲)

رفته رفته در بلاد دیگری چون نیشاپور و هرات و بلخ و سبزوار و یزد و کرمان و اصفهان و شیراز مساجدی ساخته شد و مراکزی جهت تعلیم و تربیت مسلمانان و محافل و معاهدی برای اجتماعات اسلامی پدید آمد.

از آنجائیکه اسلام به اجتماع اهمیت فراوانی قابل شده است و مسجد مناسبترین

۱- تاریخ سیستان ص ۸۹

۲- تاریخ بسارا چاپ تاريس ص ۴۷

محل اجتماع می‌باشد لذا با اشاعه و توسعه اسلام بردامنه ساختمان مساجد نیز افزوده گشت علاوه بر شاهان و فرمانروایان و حتی زوجات آنان که جهت کسب ثواب اخروی و سایر ماندن نام خود در السنه مردم روزگار به احداث مساجد اقدام می نمودند بهمت مردم عادی نیز مساجدی متعدد در شهرها ساخته میشد.

در شهر جدید الاحداث سلطانیه نیز طبق اصول متداول بنای مساجد ناچار باید با بنای شهر همزمان و قرین باشد زیرا همچنانکه گفته شد اسلام و اجتماع و مسجد لازم و ملزوم یکدیگرند.

نهایت اینکه چون ارغون خان بانی شهر مذهب بودائی داشت و از عیسویان و یهودیان سخت جانبداری می کرد و کلیه کارها را بدست سعدالدوله ابهری که یهودی بود سپرده بود دگمان نمی رود که بعد وی در سلطانیه مسجیدی احداث شده باشد.

ولی چون در سال ۶۹۴ هجری سلطنت بغازان خان که اسلام آورده بود رسید به فرمان وی امیر نوروز و طغاچار دوسر دار بزرگ ایلخان به انهدام و تخریب کلیساها و کنایس عیسوی و کنشت یهودیان و بتخانه های بت پرستان اقدام کرده و این امکنه را به مسجد تبدیل ساختند احتمال می رود در بین سالهای ۶۹۴-۷۰۳ در سلطانیه مسجیدی احداث شده باشد.

اما چون از سال ۷۰۴ هجری سلطان محمد خدا بنده هم خود را مصروف توسعه و ایجاد شهر سلطانیه نمود نه تنها مساجد متعددی توسط همین سلطان و وزرا و امرای وی و فرزندش سلطان ابوسعید در شهر جدید الاحداث سلطانیه ساخته شد بلکه باید گفت که عظیم ترین و باشکوه ترین مسجد اسلامی در این شهر بوجود آمد که هنوز هم با وجود

گذشت زمان و وقوع زلزله‌های بنیان‌کن دردشت سلطانی، سر برافراشته وحدیث «بدین شکستگی ارزم بصد هزار درست» را برگوش عابران و ناظران خود فرا میخواند حال برای اینکه از تعداد مساجد و چگونگی ساختمان وعظمت آنها اطلاعی بدست آوریم صفحات تاریخ را ورق زده بمعرفی مساجد وجوامع شهر می‌پردازیم.

علامه شهیر شمس‌الدین محمد آملی صاحب نفایس الفنون که خود از مدرسان مدارس شهر بود از مسجد جامعی که سلطان بساخت یاد کرده‌گوید:

«... در وسط سلطانیه قلعه بس عالی بمقدار شهری بنا فرمود و در جهت مرقد خود گنبدی بس عالی هشت منار بر سر آن ساخته و در حوالی آن ابواب خیر از جامع (۱) و خانقاه و مدرسه و دارالسیاده که هرگز مثل آن در جهان کس ندیده و نشنیده فرمود، و بسیاری از املاک نفیسه بر آن جا وقف کرد چنانچه حاصل آن در عهد دولت او بصد تومان میرسید. (۲)

آنگاه اضافه میکند که هشت نفر مؤذن و دوازده نفر حافظ قرآن ملازم این جامع بوده که ماهیانه یکصد و بیست دینار از موقوفات جامع دریافت می‌داشتند.

علاوه بر مسجدی که در داخل قلعه سلطانیه بامر سلطان ساخته شد در شهر نیز «جامعی بس عالی و مدرسه با دارالشفای ملاصق آن بنا فرمود که در ممالک هیچ یک را نظیر نیست. (۳)

خواجه شهاب‌الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو در اثر ارزنده خود ذیل جامع-

۱- صفحه ۵ کتاب حاضر

۲- صد تومان مفعولی معادل یک میلیون تومان فعلی است.

۳- نفایس الفنون ص ۲۵۸ چاپ تهران

التواریخ از مساجد باشکوه و متعددی که توسط سلطان محمد خدا بنده در شهر سلطانیه و داخل قلعه آن ساخته شده بدینگونه سخن می گوید:

« سلطان اولجایتو از برای مدفن خود در اندرون قلعه عمارتی ساخته است و آنرا ابواب البر نام نهاده و متصل آن گنبد چند عمارت عالی ساخته است مسجدی به تکلف ... و در شهر مساجد بسیار ساخته و اما مسجد جمعه که سلطان ساخت بتکلفی هر چه تمامتر سنگهای مرمر و کاشیکاری بسیار و دارالشفائی دیگر با اطبا و ادویه ... » (۱)

خواند میر نیز در حبیب السیر از مساجدی که سلطان ساخت سخن گفته و از آن به تکلفی هر چه تمامتر یاد میکند گلاویخو سفیر پادشاه اسپانیا که در زمان امیر تیمور به ایران آمده است از مسجد و کاخ ماصق آن بزرگی یاد میکند.

همچنین ژاردن سیاح معروف فرانسوی که در آغاز عهد صفویه بایران مسافرت کرده است از مساجد و کاروانسرا و قلاع و بقاع « که از لحاظ معماری شایان توجه میباشند » سخن می گوید و نیز از بقایای مخروبه مساجد اسلامی یاد میکند: « بطوریکه مردم محل حکایت میکنند در گذشته سلطانیه در جانب مغرب نیم فرسخ بیشتر از حد کنونی وسعت داشته است وجود بقایای مخروبه مساجد اسلامی و معابد مسیحی و قلاع و بروج نظامی در این قسمت از شهر دلیل بر این ادعا بشمار میرود » (۲)

مستشرق معروف پروفیسور ادوارد براون در جلد سوم از تاریخ ادبیات معروف خود گوید: « اگرچه این شهر اکنون قریه ویرانی است که از آثار آن فقط بقیه مسجد با

۱- ذیل جامع ص ۸ و ۹

۲- سیاحتنامه ژاردن جلد ۳ چاپ تهران

عظمت آن شهر که بویرانی و خرابی افتاده باقیمانده ...»

مستشرق مذکور از مسجدی که خواجه رشیدالدین وزیر معروف اولجایتو ساخته است بدینسان نام می‌برد .

« در همان اوقات در سلطانیه که پایتخت تازه دولت بود ناحیه‌یی را آماده ساخت بنام او معروف به رشیدیه نامبردار گشت آن محلت دارای مسجدی باشکوه و مدرسه و بیمارستان و سایر ابنیه خیریه و قریب به هزار خانه بود» (۱)

همین مستشرق معروف در کتاب خود «یکسال در میان ایرانیان» که در صفحات ۳۳ تا ۳۵ کتاب حاضر مطالبی از آن نقل شده از مسجد بزرگ و باشکوه سلطانیه سخن می‌گوید و کاشیکاری و خطوط آنرا بی‌نظیر میداند در بین کسانی که از مساجد سلطانیه سخن رانده اند قول مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله از همه مبسوط‌تر و جامع‌تر می‌باشد سیاستمدار و مورخ مذکور در جلد چهارم مرات البلدان در ذیل جامع سلطانیه چنین می‌نویسد .

« بنائست بسیار مفصل و در حرف سین در شرح سلطانیه تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی در این محل محض اینکه این مسجد از ردیف جوامع نیفتد نیز اشعاری بدان میشود ...

در آن شهر [در سلطانیه] عمارات عالیه بساخت از جمله جامع را و گنبد معروف سلطانیه را و اینکه معروف است بنیان این جامع بجهت مدفن شاه خدا بنده نهاده شده اشتباه محض است بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن گنبد

علیحده بجهت مدفن شاه خدا بنده ساخته شده که حالا نیز باقی و برپاست و عوام آنرا چهار سو گویند تاریخ بنای مسجد و شهر را تفاوتی نیست بلکه مقارنت «
سپس در حاشیه کتاب از قول الیاروس نماینده پادشاه بلژیک که جهة معامله ابریشم
بدر بار شاه عباس ثانی آمده بود چنین می نگارد.

« از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب
میشوند زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چودن یا آهن نیست بلکه از فولاد جوهری
بسیار ممتاز است و در بزرگی و روبیدان است میان اهالی چنین معروف است که اگر صد
نفر بقوت بخواهند آنرا بگشایند باز نمیشود ولیکن اگر طفلی این عبارت را بگوید
«عشق علی باز شو» یک جزئی اشاره باز میشود و از جنب مسجد بواسطه يك پنجره مس
مطلائی که فاصله شده مقبره سلطان محمد مغول دیده میشود و قرآنهاى متعدد در این
مقبره هست که با قلمهای بسیار جالبی که سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده این
سه در و پنجره از جمیع اشیائی که ما در ایران دیدیم ممتاز و نفیس تر است و طوری آلات
این پنجره را بهم وصل نموده اند که یکپارچه بنظر می آید مدت هفت سال صنعتکارهای
متعدد قابل روی این سه در و پنجره کار کرده اند.»

از منقولات فوق چنین نتیجه گرفته میشود که این گنبد و بنای معظم مسجد جامع
بود و مقبره خدا بنده در جنب آن قرار گرفته بود و همین محل است که امروزه به تربت
خانه موسوم است .

حتی جای پنجره مسی مطالایی که الیاروس آنرا از نفایس عالم شمرده است نیز
بخوبی پیدا است و این پنجره بین تربت خانه و جامع بزرگ حد فاصل بوده است.

اما ارتفاع گنبد و قطر آن را مورخان قدیم اغلب یکصد و بیست گز و هشاد گز نوشته‌اند. (۱)

و حتی مورخان معاصر نیز به تبعیت قدما همین مقادیر را تایید نموده‌اند. (۲)
ولی بانو دیولافوا پس از اندازه گیریهای متعدد که توسط مارسل دیولافوا
مهندس ساختمان و آرشتیکت فرانسوی بعمل آمده ارتفاع گنبد را ۵۱ متر و عرض آن را از
هر طرف ۵/۲۵ متر نوشته است و آقای کیهان نیز در جغرافیای سیاسی خویش همین ابعاد
را تایید نموده است (۳)

مادام دیولافوا بعد از ذکر این ارقام می‌گوید: «من مخصوصاً بذکر این ارقام
می‌پردازم تا بتوان به اهمیت و ارزش این بنا پی برد و به هنرمندی مهندس آن
آفرین گفت.»

علاوه بر جوامع و مساجدی که چه در داخل قلعه و چه در خارج آن یعنی شهر
سلطانیه توسط سلطان ساخته شد و ما در سطور بالا شواهد آنرا ذکر کردیم مسجد معظم
و باشکوهی توسط خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند اولجایتو در محلات رشیدی
یارشیدیه ساخته شد که دارالشفاء و خانقاه و دارالسیاده و دارالضیافه و مدرسه و کتابخانه‌ی
نیز بدان منضم بوده است و این محله قریب هزار خانه مسکونی داشته است. (۴)
در بین ابنیه‌ی که تاج‌الدین علی‌شاه جیلان تبریزی در سلطانیه ساخت هر چند

۱- تفایس‌الفنون، ذیل جامع‌التواریخ و حبیب‌السیر و روضة‌الصفا و غیره

۲- مرحوم عباس اقبال، مرحوم نخجوانی و سایر نویسندگان معاصر

۳- جغرافیای سیاسی کیهان ص

۴- تاریخ ادبیات براون ص ۹۷

مورخین بیشتر روی بازار بزرگ و کارخانه فردوس و اصطخرزیبای مجاور آن تنکیده می‌کنند. (۱). بدون شك چنان بازار بزرگی بدون مسجد و مدرسه نیز نمی‌تواند باشد خصوصاً که رقابت وی با خواجه رشید ایجاب می‌کرده است که بناهای وی از حیث کمیت و کیفیت و تشکیلات دست‌کمی از رشیدیه نداشته باشد.

آخرین مسجدی که در زمان سلطان ابوسعید با تکلف هر چه تمام‌تر در سلطانیه ساخته شد مسجدی بود که به امر آخرین ایلخان مقتدر یعنی ابوسعید ساخته شد ولی همان‌طور که در فصل گنبد سلطانیه گفته شد در حین عمل طاقی که جهت مسجد با ارتفاع زیاد برپا شده بود خلل پذیرفت و مسجد نا تمام و متروک بماند جمعی این پیش‌آمد را بر آن حمل کردند که چون سلطان و وزیرای او وجهی‌گزار از عایدات مملکت را فقط برای تغنن و آرایش نه در راه حق و اظهار اخلاص به او صرف کردند عمل ایشان حسن ختام نپذیرفت و اتمام نیافته راه زوال سپرد.

۷- «مدارس»

وحشیان ویرانکار ترك و تاتار در تاخت و تازهای بنیان‌کن خودآبادیها و شهرهای بیشماری را در ایران با خاک یکسان کرده و خالی از سکنه نمودند و در این تاختها خشك و تر با هم می‌سوخت و نيك و بد از میان می‌رفت، این خاصیت هجومهایی است که نژادهای وحشی بر کشورها کردند و در دنبال خود عوامل انحطاط و ویرانی را بر جای

نهادند. از این انحطاط و ویرانی‌ها مراکز علمی هم برکنار نمی‌ماندند.

درست در آغاز دوره‌یی که به سلطنت ایلخانان و تسلط وزرای دانشمندی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و فرزند دانشدوست و دانش - پرورش غیاث‌الدین محمد منتهی شد صاحب جهانگشای جوینی آنچه را از ویرانکاران مغول و ترك‌نژاد دیده و شنیده نقل می‌کند و با اندوهی فراوان از زوال دانش و هنر سخن می‌راند و آنرا در خاك می‌جوید و می‌گوید:

« و بسبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون مدارس درس مندرس و معالم علم منظمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پایمال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و بصنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند. هنراکنون همه در خاك طلب باید کرد زانکه اندر دل خاکند همه پر هنران در چنین زمانی که قحط سال مروت و قنوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت ، اختیار ممتحن و خوار و اشرار ممکن و در کار، کریم فاضل تافئه دام محنت و لثیم جاهل یافته گام نعمت، هر آزادی بی‌زادی و هر رادی مردودی و هر نسیبی بی‌نصیبی و هر حسیی نه در حسابی و هر داهی قرین داهی بی‌وهر محدثی رهین حادثه‌یی و هر عاقلی اسیر عاقله‌یی و هر کاملی مبتلی به نازله‌یی و هر عزیز ی تابع هر ذلیلی باضطرار و هر با تمیزی در دست هر فرومایه‌یی گرفتار...» (۱) نتیجه چنین مقدمه‌یی اینست که مدارس درس مندرس و معالم علم منظمس گشته و تمدنها زایل دانشها یکباره از میان مردم رخت بر بندد، ولی

همچنانکه در مقدمه کتاب دیدیم این وضع رقت بار چندان دوامی نیافت و با ورود وزیرای دانش دوست و دانش پرور در دستگاه مغولان و از سرکت گرایش ایلخانان بدین مبین اسلام در اندک زمانی معاهد علم از نو جانی تازه گرفت و ایلخانان مسلمان خصوصاً غازان خان و خدا بنده و ابوسعید بترمیم خرابی های آنچه در آغاز حملات تاتار رفته بود پرداختند. اولین مدرسه یی که پس از تسلط مغولان ایجاد شد مدرسه یی است که توسط سیور قو قتینی (۶۴۰ م) مادر مونکا قاآن در بخارا ایجاد شد بنا بقول خواجه رشیدالدین فضل الله این بانو یک هزار بالش نقره بداد تا در بخارا مدرسه یی سازد و شیخ الاسلام سیف الدین باخرزی قدس الله روحه العزیز مدیر و متولی آن کار خیر باشد فرمود تادیه ها خریدند و بر آن وقف کردند و مدرسان و طالب علمان را بنشانند» (۱)

غازان خان در شنب غازان یا شام تبریز مقبره عظیمی برای خود ساخت و املاکی بر آن وقف کرد و تولیت آنرا به خواجه رشیدالدین فضل الله و سعدالدین ساوجی وزیران خود داد و برگرد این بقعه مساجد و مدارس و خانقاه و دارالکتب و بیت القانون و رصدخانه بنا کرد و بهترین استادان عصر و معیدان زمان را بتدریس بر آن مدارس بگماشت رحاله معروف ابن بطوطه از این مدرسه به عظمت یاد میکند.

بعد از غازان جانشین او سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) نیز از او پیروی کرد و برگرد مقبره بزرگی که برای خود در شهر سلطانیه ساخت بناهای مختلف از آن جمله مدرسه بزرگی بساخت همچنانکه در صفحات پیشین دیدیم ده مدرس و بیست معید و صد طالب علم و چهار نفر معلم (آموزگار کودکان) در آن مدرسه بامر تدریس اشتغال داشتند

وماهانه هر مدرس (استاد) راهز اروپا نصد دینار و هر معید (دستیار) را هفتصد و پنجاه دینار و هر طالب العلم یعنی دانشجو ۱ صد و بیست دینار زر می دادند .

علاوه بر سلطان وزیر دانشمند و فاضل او خواجه رشیدالدین فضل الله نیز در شهر سلطانیة هزارخانه و مسجد و مدرسه یی ساخت و وزیر دیگر سلطان تاج الدین علی شاه جیلان تبریزی نیز در محلی که در سلطانیة ساخت مدرسه یی بنا نمود .

علاوه بر این مدارس ثابت که در شهر سلطانیة دایر بوده و اساتید معروف عصر در آنجا به تعلیم علوم عقلی و حکمی و شرعی اشتغال داشتند چنانکه و صاف الحضرة تاریخ - نویس معاصر سلطان کتاب تاریخ معروف خود در سلطانیة بحضور سلطان تقدیم نمود بسیاری از وقایع زمان را با چشم خود دید. مسطور داشته است بفرمان سلطان محمد مدرسه سیاره یی نیز دایر شد که پیوسته ملازم اردوی سلطانی بود و در آن عالمان بزرگ بتدریس مشغول می شدند و برای این علما و طالبان علم مشاھر و راتبه مقرر بود و نیز برای حرکت آنان بارگی از طرف ایلخان داده میشد و هر جا که اردو متوقف می گشت این مدرسه سیار نیز توقف نموده بکار خود می پرداخت، صندوقهای متعدد کتاب نیز بهمراه این مدرسه سیار سلطانی حمل میشد تا هرگاه مدرسان و محصلان را به کتاب حاجت افتد بدانها رجوع نمایند .

اینک عین مطالب صاحب تاریخ و صاف را درباره مدرسه سیاره سلطانی زیلا نقل می نمائیم .

وصاف الحضرة در ذکر صفت مدرسه سیار سلطانی بعد از ذکر مکارم سلطان محمد و ذکر خدمات خواجه رشیدالدین و تاج الدین علی شاه چنین می گوید:

« مدرسه یی چون صیت مبرت سلطانی و چون گرد خیمه فلك عالمقدار .



سویر دیدری از اسیه سلطانیه قبل از انهدام کامل
نقل از کتاب پارس مسیولونی دو بو

امری لغه

فلکدش از قرصه مد و زخط صبحش طناب میخ او جرم کواکب فرش او شعری شعار
سمت نصب یافت و نقایس کتب مشتمل بر اصول و فروغ معقول و مشروع در بنادیق
محمول موضوع ساخته و افراد علمای اعلازم که شریح عهد و نسیج وحده و علامه دور و
سباق حایه فضل اند به تدیس و افادت و ترشیح و افاضت معین شده .

و علم من علم و عمل و علم یدعی عظیماً فی ملکوت السماء
از قبه شما بگذرانیدند و همواره بزهاب تقوی و جواب فتوای ایشان ریاض دین
مرع و پیوسته به جواهر نکات و زواهر کلماتشان تقاصیر عقل و و شاح حکمت مرصع و
طلاب مجد و محصلان مستعد « رجال لا تلہیمہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ »

امری لغه

چو صبح دوم جمله پاک اندرون
قلیلا من اللیل ما یرجعون
ما لازم لیل و نهار شده و نقش: العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک بکلك هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. بر صفحه صدق رغبت نگاشته و از فواضل انعام
پادشاهی ما یحتاج قوم و اسباب فراغ و رفاغ از تشریف و تسوین و میاومد و مشاھرہ والاغ
چون وظایف درس و تکرار مرتب داشته. هذا ذکر وان للمتقین احسن ما ب جہانیان

دانند که تا جهانست از هیچ سلاطین کامکار و خلفای جهاندار و وزراء دورین ... این اصطناع و اختراع روایت نکرده اند لاشک تألیف این مآثر و تدوین این مفاخر موجب خجالت و غیرت گذشتگان و غبطت و حیرت آیندگان آید ...» (۱)

سلطان خود نیز گاهی که فراغتی حاصل میشد در مجالس درس و مباحثه استادان و طلاب علم حاضر میشد و اتفاق می افتاد که خود نیز در بحث شرکت می جست. برای اطلاع از نمونه این مباحث می توانید به کتاب مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری ص ۳۶۱ جلد ۲ و کتاب تزوکات تیموری ص ۱۹۰ رجوع فرمائید. (۲)

۸- «دارالسیاده»

از جمله منضمات ابواب البر سلطانیه علاوه بر مساجد و مدارس و دارالضیافه و خانقاهها دارالسیاده بود، بنا بگفته شمس الدین محمد آملی صاحب نفایس الفنون و حمداله مستوفی و حافظ ابرو و سایر مورخان معتبر آن زمان بفرمان سلطان محمد خدا بنده اولجایتو یکباب دارالسیاده نیز در سلطانیه احداث شد ساداتی که از راههای دور میرسیدند در دارالسیاده نگاهداری و پذیرائی میشدند.

البته سلطان محمد خدا بنده به پیروی از برادر ارشد خود غازان خان ابواب البر و سایر منضمات آنرا احداث کرد.

۱- تاریخ و صاف ص ۵۴۳

۲- مطابق قول خواندمیر در حبیب السیر: مولانا بدرالدین اشتری و مولا عضد الدین ابجی از مدرسان مدرسه سیاره بوده و پیوسته یکصد نفر طالب العلم ملازم بوده اند. (حبیب السیر جلد ۲ ص ۱۹۷)

غازان خان علاقهٔ خاصی بدائمه اطهار علیه‌السلام و بزرگان شیعه و سادات ابراز می‌داشت و علاوه بر تعمیر بقاع متبرک به انشاء دارالسیاده‌ها مبادرت می‌جست و مدعی بود که پیغامبر را به خواب دید، و با فرزندان آن حضرت حسنین علیهما السلام عقد برادری بسته است لذا فرمان داد تا برای مشهد حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام نهری جاری کنند و علویان را بزرگ دارد و خیرات و مبرات برای آنان تعیین کنند.

دارالسیاده‌های غازانی دارای موقوفات و عواید کافی برای مساعدت به سادات و خاندانهای سیادت در هردیار بود و نیز ساداتی که از شهرهای دور می‌رسیدند در آنها پذیرائی میشدند.

این گونه موسسات که غازان خان در چند شهر به ساختن آن مبادرت جسته بود بعد از او در دوره اولجایتو نیز باقی بود و در حفظ آنها مراقبت میشد.

در یکی از مکتوبات خواجه رشیدالدین فضل‌الله که به وجود اهالی سیواس نوشته شد از اینکه محصولات اوقاف دارالسیادهٔ غازانی بمصارف استحقاق مصروف نمی‌گردید اظهار ناخشنودی و نارضایتی شد و خواجه فرمان داد که با وجود «موت بانی و تغییر ارکان دولت ایلخانی» کاریزهای رشیدی و دکانها و حمامها و آسیاها را که از مال او بود بر آن وقف کنند و آنرا معمور نگاهدارند که «بی‌قصور و احتباس حاصل آن املاک را بسادات وائمه سیواس که در آن بقعه ساکن باشند برسانند و هر سیدی که از اقطاع و اطراف عالم بدانجا رسد خدمت او و روحیه که پسندیده باشد بکنند و غرض از این همه آن بود تا ایشان مشوش حال و پویشان بال نباشند و عمر شریف و وقت عزیز خود را بسبب رزق مقسوم

ولذات موهوم بدریوزه کردن صرف نکنند و روز و شب بتحصیل علوم جلیله مشغول گردند . »

از همین مکتوب توجه خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر غازان و برادرش اولجایتو به علویان معلوم میگردد .

و از مکتوب دیگری که در بار رسید افضل الدین مسعود کاشانی نوشت باز این ارادت تأیید می گردد .

خواجه در آن فرمان که درباره «سید اجل افضل الدین مسعود ادام الله سیادت» صادر کرده بوده «بر موجب التماس آن عزیز که سلاله خلاصه بنی آدم و احسب و انسب اهل عالم» بود هر سال راتبه یی بمبلغ دوهزار دینار از مال کاشان برایش تعیین کرد و نوشت که :

«از مروت و زرای کامکار و امرای نامدار دور است که سادات عظام و اشرف کرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند» (۱)

خلاصه از برکت ارادت غازان و سلطان محمد خدا بنده و وزیر دانشمند آنان خواجه رشیدالدین فضل الله به ائمه اطهار (ع) سادات در نه ایت عزت و احترام در دارالسیادهایی که از درآمد موقوفات کثیره همیشه معمور و دایر بودند پذیرائی شده و به تحصیل علوم و معارف و نشر آن و تبلیغ مذهب حقه اثنی عشری اشتغال داشتند .

۹- «خانقاهها»

در شمارا بنید و منضمات ابواب البر سلطانیه چنان بخشی که بفرمان سلطان محمد

خدا بنده ساختند شد و چه بخشی که توسط وزیر دانشمند او خواجه رشیدالدین فضل الله بنیان نهاده شد به اسم خانقاه برمی خوریم و در نوشته های مورخان این عصر از خانقاههای سلطانیه و اوقاف آن سخن رفته است که صوفیان و سالکان به امر سلوک و ترکیه نفس و ریاضت و طی مراحل تصوف و ارشاد مریدان اشتغال داشتند.

هنگامی که مغولان به ایران می تاختند خانقاههای بی شماری در ایران دایر بود و تقریباً در هر شهر و ناحیه بی يك یا چند خانقاه دیده میشد.

غالب این خانقاهها را رجال و معارف عهد می ساختند و بر درویشان وقف میکردند این خانقاهها گاه به اسم زاویه و گاه به اسم مدرسه و گاه به اسم رباط نیز خوانده میشد.

غازان خان و سلطان محمد خدا بنده همچنانکه مدارس مهمی در این عهد تاسیس کردند به ایجاد خانقاههایی نیز همت گماشتند از جمله این خانقاهها یکی آنست که غازان خان در تبریز در محل شنب غازان ترتیب داد و دیگر آنکه جانشین وی سلطان محمد خدا بنده اول جای تو در شهر سلطانیه جنب مقبره خود و منضم بدان بنا نمود.

سلطان خدا بنده خانقاه دیگری نیز در شهر همدان ساخت. (۱)

همچنین وزیر آذان یعنی رشیدالدین فضل الله در سلطانیه و تبریز خانقاه معتبری ایجاد کرد و پسر خواجه رشید غیاث الدین نیز در محل سرخاب تبریز خانقاه بزرگی بساخت.

چنانکه از مطالعه احوال صوفیان می توان دریافت خانقاهها در این عهد به چند

قسمت تقسیم میشد که قسمت بزرگتری از آن تالار وسیعی بود مخصوص اعمالی از قبیل ذکر جمعی و یا سماع و یا گرد آمدن برای طعام و یا نشستن شیخ با اصحاب خود در آنجا این قسمت را «جماعت خانه» می گفتند قسمت دیگر زوایا و حجردهای متعدد بود خاص پیرو سالکان و خادمان و علاوه بر این خانقاه را مطبخ و متوضا و جز آن نیز بود.

زاوید شیخ محل عبادت و ترویج فکری بود و کسی جز خادمان که بخدمت و پرستاری پیر می رفتند اجازت ورود بدانها نداشت، دسته دیگر از زوایا خاص سالکان بود که در آن «خلوت» می کردند و بر ریاضت و سلوک مشغول میشدند و هر سالکی را که در خلوت بود زاویه خاص تعیین میکردند.

هر شیخی در خانقاه خادم خاصی داشت این خادمان غالباً رابط میان سالکان و پیر بودند و نیز اداره امور خانقاه و ارتباط آن با خارج در دست ایشان بود و پرستاری شیوخ و پیروان او میکردند.

در تهیه غذا و امور دیگر علاوه بر خادم خاص، جماعت خادمان، مرکب از خدام جزء برای آشپزی و پاکیزه نگاه داشتن خانقاه و رسیدگی به امور جزئی سالکان و امثال اینها در خانقاهها بصرمی بردند و نیز کسانی مانند مؤذنان و گویندگان و سقا و فراش در هر خانقاه کار میکردند.

عوائد خانقاه از محل اوقاف و نذرهای اشراف و هدایای اطراف و نظایر اینها فراهم می آمد و میان همه اهل خانقاه قسمت می شد و معمولاً غالب پیران از باب توکل چیزی برای فردا نگاه نمی داشتند.

در هر خانقاهی سه گروه وجود داشت.

۱- پیریا مراد یا قطب که در هر خانقاه تنها یکتن بود و در آن سمت ریاست و اولویت و پیشرایی داشت.

۲- مریدان و سالکان که خود چندین درجه داشتند .

۳- خدام و امینان که برای تبرک و ثواب اخروی خدمت صوفیان و سالکان را برعهده داشتند .

جمله این گروهها را صوفی می گفتند، اما صوفیه به تقسیم کاملتری به دودسته تقسیم میشدند،

واصلان و سالکان ،

سالکان نیز بدسته طالبان وصول و طالبان جنت تقسیم میشدند و در میان گروه اخیر دسته بی بنام فقرا وجود داشتند که دارای مشرب و سماعی بودند و اصل تربیتی ایشان ترك تمام علائق و زخارف دنیوی بود و از این جهت به صوفیه حقیقی بسیار نزدیک بودند و غالباً خدمت مشایخ تصوف برمی بردند . (۱)

۱۰ = « گلشنیها »

سپاهیان و سرداران مغول که از عهد چنگیز ببعد به ایران آمده و در این دیار مانده بودند غالباً بودایی یا عیسوی بودند، هنگامی که هولاگو اولین ایلخان مغول به ایران

۱- درباره معنی فقر و فقرات و شرایط کار و تربیت آنان رجوع شود به فنوت نامه ملاحسین کاشفی و به مجله مهر سال چهارم مقاله تعلیم و تربیت در ایران بقلم استاد فاضل جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا و نیز تاریخ ادبیات ایشان جلد ۳ ص ۱۸۰

می آمد اگر چه خود و فرزندانش بر دین بودایی بودند لیکن بسبب اینکه مادر و زنش هر دو کیش عیسوی داشتند و لشکرش اکثراً از اقوام عیسوی نایمان و کرائیت و او یغور تشکیل می یافت طبعاً علاوه بر دین خود بدین عیسوی نیز توجه داشت.

خواجہ رشیدالدین فضل الله در مورد تقویت دین مسیح در عصر هولالاگو چنین می نویسد :

« چون مادر هولالاگو و زنش دو قوز خاتون هر دو از شاهزادگان قوم کرایت بودند و دو قوز خاتون بجهت آنکه اقوام کرایت در اصل عیسوی اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه در عهد اوقوی حال شدند و هولالاگو مراعات خاطر او را، تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی تا آن غایت که در تمامت ممالک کلیسای محدث ساختند و برادر دوی دو قوز خاتون همواره کلیسا زده و ناقوس زدندی » (۱)

بعد از هولالاگو در عهد سلطنت ابا قباخان نیز کار عیسویان همچنان رونق داشت خاصه که یکی از زنان او دختر امپراطور روم شرقی بود .

در عهد سلطنت سلطان احمد تگودار، که مسلمان بود عیسویان دچار ضعف و شکست شدند و برخی از کلیساهای آنان بدمار این خان خراب گشت لیکن سلطنت احمد تگودار بسیار کوتاه بود و بعد از او ارغون خان که عیسویان و یهودیان را تقویت میکرد فرمان داد تا از نو کلیساهای و کنشت های آنان را تقویت کنند.

در عهد او باز نفوذ روحانیان مسیحی در ایران فزونی گرفت، لاشاک در شهر جدید الاحداثی که در موضع قنقور اولانک بنا می نمود کلیسا و کنیسه هایی نیز احداث نمود .

ارغون که بسختی با اسلام ره مخالفت می‌پیمود علاوه بر عیسویان به تقویت یهودیان نیز پرداخت تا جائیکه به تقویت پزشکان دربار خود که اکثراً یهودی بودند پزشکی بنام سعدالدوله ابهری را که یهودی بود منصب وزارت داد سعدالدوله چون اموال فراوانی برای ایلخان از راه آزار و شکنجه مردم وصول کرد یزودی بر نزدیکی او افزوده شد وی و همکیشان یهودیش چنان در دستگاه ایلخانی نفوذ فراوان حاصل کردند که دستی بالای دست آنان نبود.

یکی از افاضل بغداد در همین اوان گفت:

یهود هذا الزمان قد بلغوا مرتبة لا ينالها فلك
 الملك فيهم والمال عندهم ومنهم المستشار للملك
 يا معشر الناس قد نصحت لكم تهودوا قد تهود الفاك
 فانظروا صيحة العذاب لهم فعن قليل تریهم هلكوا

بر اثر این قدرت که نصیب سعدالدوله گردید یهودیان تفوق و استعلا آغاز نهادند و باستهزاء اسلامیان زبان گشودند.

سعدالدوله کم‌کم بفکر برانداختن اسلام افتاد محضری درباره پیغامبری ایلخان و اینکه رعایا باید بر دین او باشند با مضای بعضی از بزرگان علمای شرعی زمان رسانید و ایلخان را بر آن داشت که هرگونه تصرف مسلمانان را در کارهای مملکتی منع کند و بدتر از این بقول و صاف الحضرة « با ایلخان مقرر کرد که کعبه را معبد اصنام بی‌نام سازد و اهل اسلام را از عبودیت سبحان بعبادت او ثان الزام کند» (۱)

خوشبختانه در این اوان ارغون دچار مرض صعب گردید و بزودی کار بر سعدالدوله شوریده شد و در سال ۶۹۰ مرگ ایلخان فرا رسید و اندکی بعد سعدالدوله نیز مقتول گردید و اسلام از توطئه یز خطر اورهایی یافت.

تجدید قدرت اسلام در عهد ایلخانان از دوره سلطنت غازان خان محمود (۶۹۴-۷۰۳) آغاز شد غازان بر اثر ارشاد صوالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی جوینی که غالباً به لازموی بود و تحت تأثیر امیر نوروز که در مدت امارت وی در خراسان پیشکاری و سرداری وی را بر عهده داشت متمایل بدین اسلام گردید و چون در سال ۶۹۴ بدایلخانی رسید کار او تشدید مبنای اسلام و رسمی کردن آن در ممالک ایلخانی بود بدین طریق مدت هفتاد سال که دین اسلام از قاطعیه - افتاده بود و بصورت یکی از ادیان معجز در ردیف دینهای بودایی و مسیحی و یهودی در آمده بود از آن حال خارج شد و بنا بر فرمان غازان خان به همه آحاد مغول اجرای آداب دین واجب گردید و در نتیجه بنا بقول صاحب تاریخ مبارک غازانی «خیلان تاتار از اطراف و نواحی و بوادی و ضواحی از کافر و کافره از هفت ساله تا هفتاد ساله از سر رغب و اختیار فوج فوج بد تبعیت پادشاه اسلام با اعتقاد درست از شائبه کدورت و ریا مصفی و بدین اسلام در آمدند و به تشریف هدایت نور ایمان مشرف گشتند.» (۱)

در همان حال که غازان برای جلوس بر تخت ایلخانی به تبریز می رفت سرداران او **نوروز و طغاچار** در روز شنبه هشتم ذی الحجه سال ۶۹۴ به فرمان وی به تخریب بتخانه ها و کنائس و کلیساهای نصاری و کشتت جهودان در ناحیه آنز بایجان علی الخصوص در دارالملک تبریز آغاز کردند.

بدین طریق کلیسا و کشت شهر جدید الاحداث سلطانیه نیز ویران گردید و اینکه
ژاردن و دیگری از عابد مسیحی ویران در سلطانیه سخن میرانند شاید یادگار همین
دوران باشد (۱)

چند سال بعد از بنای شهر سلطانیه یعنی در سال ۷۱۸ با موافقت دربار سلطان ابو-
سعید پاپ بموجب فرمانی در سلطانیه کنیسه‌یی دایر کرد و یکی از روحانیان عیسوی را
که فرانسوا دوپروز *Fransai de peruse* نام داشت بریاست و خلیفگی عیسویان
ایران و ممالک مجاوره آن فرستاد و این روحانی تا سال ۷۲۴ این مقام را دارا بوده
و پس از آن دیگری بجای او منصوب شد ولی چون ایلخانان ایران قبول اسلام کرده
بودند عیسویان هرگز به آن درجه از نفوذ و اقتدار که در عهد هولاگو و اباقا و ارغون
داشتند نرسیدند .

۱۱ = حدایر تأسیسات

الف: **دارالشفاء:** توجه به بهداشت در این دوره از اهمیتی که اطباء در دستگاه‌های
دولتی داشتند بخوبی پیداست در فاصله سلطنت ارغون (۶۹۰-۶۸۳) و سلطان محمد
اولجایتو (۷۱۶-۷۰۴) که بیش از بیست سال بطول نینجامید دو نفر از اطباء معروف
زمان سمت وزارت داشتند. (۲)

- ۱ - رجوع کنید، به ص ۲۴ همین کتاب ذیل مشاهدات ژاردن در سلطانیه
- ۲ - این دو طبیب معروف که بوزارت نیز از انتخاب شده و مدتی مهمام مملکت را بدست داشتند عبارت
بودند از خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی مولف جامع التواریخ رشیدی و دیگری سعدالدوله
ابهری که یهودی بود.

نیز در کتب تاریخ می‌خوانیم که سعدالدوله ابهری بر اثر قدرت و نفوذ طبای مقیم دربار بسمت وزارت انتخاب شد.

نیز می‌دانیم در این ادوار علم طب یک رشته تخصصی نبود و اغلب سیاستمداران و ادیبان خصوصاً فلاسفه و فقها نیز از علم طب بی بهره نبودند بنا بر این میتوان گفت که فرا گرفتن علم طب و اطلاع از مبانی آن در ردیف سایر ضروریات و لوازم تحصیل و اکتساب علوم آن زمان بود.

بهمین جهت است که در ابنیه‌یی که توسط غازان خان در تبریز و سلطان اولجایتو در سلطانیه ساخته شد دارالشفای نیز از منضمات ابنیه و ابواب البرآنان بوده است.

غازان خان همچنانکه جهت مقبره خود چند نفر حافظ قرآن و جهت دارالسیاده و خانقاه و حوضخانه و حمام خدام و جهت دارالکتب چند نفر کتابدار و جهت مدارس و حکمتیه و رصدخانه استادان و مدرسان متعدد استخدام نمود.

برای دارالشفای نیز اطبا و کحالان (چشم پزشکان) متعدد معین نمود که وظیفه‌یی مرتب بگیرند و مستمراً بر سر خدمت خود باشند و به مداوای مرضی اشتغال ورزند و داروی رایگان در اختیار فقرا و ضعفا قرار دهند عایدات اوقاف املاکی که غازان وقف این ابنیه و اماکن کرده بود در سال بصد تومان مغولی (معادل دو کورور) میرسید و وقفنامه مفصلی در نسخ متعدد نوشت و فرمان داد این نسخ را به متولی موقوفات و پره‌دار مکه معظمه و قاضی القضاة تبریز و بغداد بسپارند و سه وقفیه دیگر نزد اشراف اطراف فرستاد برای اطلاع از این وقفیه مبسوط و جالب می‌توانید به جلد سوم حبیب السیر ص ۱۰۸ ببعد مراجعه فرمائید.

سلطان محمد خدا بنده نیز به پیروی و تقلید از برادر کارداران خود شهر سلطانیه را بساخت و در آنجا تأسیساتی چون تأسیسات شنب غازان خان تبریز ایجاد نمود، گنبدی عظیم و بی نظیر جهت مرقد خود بساخت و ضامی از قبیل جامع و خانقاه و مدارس و دارالسیاده و دارالشفاکه هرگز مثل آن در جهان کس ندیده و نشنیده بود. (۱)

بنا بگفته خواجه شهاب الدین عبدالله حافظ ابرو سلطان علاوه بر دارالشفائی که در اندرون قلعه معروف سلطانیه ساخته بود فرمان داد دارالشفائی با اطباء و ادویه و مجموع مایحتاج دیگر در شهر بسازند.

عین عبارت ذیل جامع التواریخ چنین است: «... و غیر این که ذکر کرده شد پادشاه و امرا عمارات بسیار در اندرون قلعه کرده بودند... در شهر مساجد بسیار ساخته ... و دارالشفائی دیگر با اطباء و ادویه و مجموع مایحتاج و مدرسه عالی بر نموده مستنصریه بغداد در آن شهر (سلطانیه) بساخت و امرا و وزراء و اکابر و اشراف هر یک بنام خود در آن شهر عمارات عالی کرده اند. (۲)

در ساختن پایتخت جدید خواجه رشید الدین فضل الله طبیب و وزیر معروف سهم بسزائی داشت از آن جمله علاوه بر هزار خانه مسکونی مدرسه و دارالشفائی و خانقاهی نیز بخرج خود بساخت و موقوفات بسیار بر آن تخصیص داد و عبارت میرخواند در روضة الصفا در این مورد بدین شرح است:

«خواجه رشید الحق والدین فضل الله طبیب عمارتی رفیع مشتمل بر مدرسه و دارالشفاء مرتب ساخت و طلباء المرزاه تعالی بوقف بسیار مدرسان و طلاب و اطباء را

۱- تفایس القنون ۲۹۵

۲- ذیل جامع صفحات ۹۹۸ و صفحه ۱۲ کتاب حاضر

خوشنود گردانید و باشارت سلطان آن شهر به سلطانیه معروف گشت.» (۱)

خلاصه آنچه از قول مورخان برمی آید علاوه بر اطبا و پزشکانی که بطور خصوصی به مداوای مرضی می پرداختند سه باب دارالشفای مجهز به اطبا و ادویه در سلطانیه وجود داشته که کلیه مخارج و هزینه آن از طرف موقوفات ایلخانی و خواجه رشیدالدین تأمین میشده و بیوسته آماده پذیرائی و مداوای مرضی و دردمندان بوده اند.

بـ **دارالضیافه** نمی دانم آیا خواننده محترم به دیار غربتی که فاقد آشنا و مهماتخانه و هتلی باشد مسافرتی کرده است یا نه اگر جواب این سؤال مثبت باشد مسلماً با اشکال بزرگی مواجه شده است که بعلت عدم وجود مهماتخانه ها مسافران و سیاحان قدیم با آن دست بگریبان بوده اند.

غازان خان و سلطان محمد خدا بنده برای رفع این مشکل به ایجاد خانقاه و دارالسیاده و مضیف خانه یا دارالضیافه پرداختند و با املاک بسیاری که وقف آنها نمودند موجب ترفیه حال مسافران و درویشان را فراهم ساختند.

غازان خان علاوه بر دارالضیافه‌یی که همگان را مجال استفاده از آن بود برای امرا و اشراف و بزرگانی که بدیدن مقبره وی در شنب غازان میرفتند دارالضیافه خاصی ترتیب داد :

« دیگر آنکه هر جماعت بعد از فوت واقف و هر کس از امرای مغول و اشراف تازی که او را زیارت کند خدام مقبره آن کس را به **کوشک عادلیه** که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات **ضیافت** نمایند.

دیگر آنکه هر سال در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی (۱) بزرگ ترتیب نموده علماء و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و **از باب استحقاق** را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند، دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته به ساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذ ترتیب نموده به مجاوران و **مسافران** بخش کنند» (۲)

سلطان محمد خدا بنده نیز در سلطانیه به ایجاد دارالضیافه بزرگی فرمان داد و روزانه سیصد دینار مخارج آنرا از درآمد موقوفات تأمین نمود .

« هر روز جهت آیند و روند که در دارالضیافه آنجا صرف کنند سیصد دینار تعیین فرمود .» (۳)

البته این مبلغ مختص دارالضیافه و پذیرائی از غربا و مسافران و رهگذران بود، برای خانقاه و دارالسیاده و دارالایتام مبلغی معادل صد هزار دینار معین کرده بودند که آن مبلغ نیز برای رفاه حال درویشان و سادات و یتیمان مصرف میشد.

« برای خانقاه و خرج ایتام و مخارج دارالسیاده و دارالشفای زیاده از صد هزار دینار (۴)

علاوه بر دارالضیافه معتبر سلطانی دارالضیافه‌یی نیز بامر خواجه رشیدالدین فضل‌الله ساخته شد که در تمام کتب معتبر این عصر بدان اشارت رفته است.

ج : محلات رشیدی یا رشیدیّه : افتخار و عظمت و بلند نامی که مشمول دوره

۱- مراد از آش غذای برنج است که امروزه پلویا پلاو گفته میشود .

۲- حبیب السیر ج ۳ ص ۱۰۸ نقل از وقفنامه غازان خان

۳- نفایس القنون ص ۲۹۵

۴- ایضاً ص ۲۹۵

سلطنت غازان و سلطان محمد خدا بنده شده از برکت وجود وزیر کاردان فاضلی مثل خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است این وزیر دانشمند علاوه بر اینکه با قلم شیوای خود نکره محامد و اعمال ستوده و قایع ایام را بر صفحات روزگار مخلد ساخته از یکطرف به تدبیر و هنر و سیاست ممالك و سیمه ایلخانی را اداره میکرد و در ترفیه حال رعایا و اصلاح امور می کوشید از طرف دیگر در انشاء ابنیه و ایجاد آثار خیریه با غازان خان و سلطان محمد شرکت داشت چنانکه در تبریز ربع رشیدی را که مشتمل بر مدارس و خانقاه و دارالضیافه و دارالکتب بود بساخت و این محل را بصورت دارالعلمی مجهز در آورد. در سلطانیه نیز به ایجاد محلی بزرگ که مشتمل بر هزار خانه بود اقدام کرد و همچنین در صفحات پیشین مذکور افتاد در این محلت دارالشفاء و دارالضیافه و خانقاه و مدرسه بی معتبر بساخت و مخارج و هزینه آنها را از اموال شخصی خود پرداخت نمود و موقوفات بسیار وقف این ابنیه نمود، تاریخ نویسان از این عمارات و ابنیه به تجلیل تمام یاد کرده اند.

حافظ ابرو مورخ دقیق و نکته سنج می نویسد.

(در سلطانیه) خواجه رشیدالدین محله بی ساخته است چنانچه در اینجا قریب **هزار خانه بوده** و عمارات عالی و دمناره بزرگ بر دو طرف ایوان آن و در عمارت مدرسه دارالشفاء و خانقاه هر يك با موقوفات بسیار و تاکنون (۱) بعضی از آن عمارات باقی است که آن خواجه صاحب همت کرده بود. (۲)

مرحوم عباس اقبال مورخ شهیر معاصر نیز از سهم بزرگی که خواجه رشیدالدین

۱- مراد زمان مورخ یعنی منتصف اول قرن نهم هجری است.

۲- ذیل جامع ص ۱۰

در عمران و آبادی سلطانیه داشته است سخن می‌راند :

« در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هر کدام بسهم خود شرکت کردند از آن جمله خواجه رشیدالدین یک محله تمام از سلطانیه را که برهزار خانه مشتمل بود با انضمام مدرسه و دارالشفای خانقاهی بخرش خود ساخت. » (۱)

د - ابنیه تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی:

تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی در اصل دلال جواهر و احجار کریمه بود و فضل و سوادى نداشت ولی مردی قابل و زیرک و کارآمد بود و در ضمن معاملات تجاری خود با غالب اعیان و امرا رفت و آمد و آشنایی پیدا کرد و بهمین وسیله در پیشگاه سلطان نیز خود را شناساند و مورد توجه خدا بنده قرار گرفت تا جائیکه بعد از قتل سعدالدین ساوجی وزیر اولجایتو، سلطان او را در اداره امور مملکت با خواجه رشیدالدین مشارکت داد تاج‌الدین علیشاه نیز در عمران سلطانیه سهم خاصی دارد بدینقرار :

۱- بازار

چون سلطان محمد خدا بنده بعمارت و آبادی، سلطانیه علاقه مخصوصی داشت تاج‌الدین علیشاه نیز که مردی بازرگان و تاجر پیشه بود برای جلب رضایت خاطر سلطان در شهر سلطانیه بخرش خود بازاری ساخت که تا آنوقت نظیر آن دیده نشده بود .

۲- کارخانه فردوس

علاوه بر بازار بزرگ شهر تاج‌الدین علیشاه کارخانه بزرگ نساجی از بغداد خریداری کرده و در سلطانیه نصب نمود و در مجاورت آن اصطخر بزرگ و ریایی ساخت که

قلم شیوای وصاف الحضرة با سبك خاص خود در تاریخ و صاف آنرا چنین قلم زده است :

« به توفیق ارادت بی چون و میامن دولت روزافزون پادشاه جهان، فرمانفرمای زمان سلطان آسمان سریر خورشید ضمیر ستاره لشکر مشتری مخبر، عیوق منجوق، غیاث الدنیا والدین خدا بنده خلد الله سلطانه، **عمارات کارخانه فردوس** و دیگر اماکن که غیرت کارخانه فردوس برین است از مستحدثات رای زرین مخدوم جهانیان دستور نظام جهان **تاج الدولة والدین علیشاه** زید قدره با تمام پیوست و چهار هزار نفر صنایع بدیع صنعت، دقیق حرفت، با اهل و سکن از بغداد بر سبیل طوع و رغبت به آنجا نقل فرمود. » (۱)

۳- اصطخر

وصافا الحضرة پس از توصیف عمارت کارخانه فردوس وصف اصطخر زیبای مجاور آنرا چنین آغاز می کند:

« واصطخالی مبنی بر سیصدگز طول و صدگز عرض در پیشک، رآن به سنگهای مرمر محجر ساخت و آبهای فرات عذوبت زمزم صفوت چون کار مقلان دولتیار در آن جاری گردانید عیناً یشرّب بها عباد الله و یفجرونها تفجیراً و سفینه خاص جنیه لتركبوا فیها مرتاض گشته و سخر الفلك بامرہ، لمولفه :

« عنانش قایدی دارد که بسم الله مجریه »

مانند زورق هلال مطلی و انواع زیب و زینت محلی بر روی آب بداشت و این بیت دریاچه سلطان را مناسب آمد.

دجله كوچك نگر مصنع حيوان شمر نسخه جيچونتردان كوثر ثانیشر خوان
مناسب آمد وانصاف از عهد حمشید ارجمند که بانی رسوم جها بایی بود الی یومنا هذا
به عیان ندیده اند و بجز در تواریخ نشان نداده اند که چنین بنسای رفیع و ارکان منیع
بنیان، هرمان هیأت، ارم صورت بمدت سیزده روز افزاشته شد و در کم از چهل روز
به نقوش بدایع نگاشته آمد.» (۱)

پس از اتمام بنای کارخانه و استخر مجاور آن تاج الدین علی شاه برسم آن زمان طویی
عظیم بداد وایلخان و ارکان دولت اودر آن جشن که بمنزله جشن افتتاح کارخانه بود
شرکت کردند و این واقعه در روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول ۷۱۲ اتفاق افتاد
وصاف الحضرة در این مورد چنین می گوید:

« پس روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه اثنی عشر سبعمائه ... درین اراٹك
جنت، نزهت تاج الدین علی شاه بندگی حضرت را طویی طویی نصارت کرد چنانکه بهشت را
آرزوی فردوس سلطانیه آب كوثر در دهان آمد.» (۲)

۱۲ = بانیان سلطانیه

در بنی شهر بزرگ و زیبای سلطانیه که روزگاری از بزرگترین شهرهای اسلامی
و مرکز سیاست و تجارت جهان بود سه تن از شاهان مغول و دو تن وزیر مقتدر دوره
ایلخانان شرکت داشتند که اینك بدرج شرح حال و سهمی که در ایجاد این بلده عظیم

۱ - ایضاً همان کتاب ص ۵۴۲

۲ - ایضاً همان صفحه

داشته اند می پردازیم :

۱- ارغون خان (۶۸۳=۶۹۰)

همچنانکه در خلال صفحات پیشین دیدیم اولین بانی سلطانیه ارغون خان بن ابا قباخان بود .

بعد از قتل سلطان احمد تکودار خوانین و شاهزادگان و امرای مغول در روز هفتم جمادی الاخری سال ۶۸۳ هجری قمری ارغون را در محل آبشور از نواحی هشتروند آنز بایجان به ایلخانی برداشتند.

مدت یکماه بعیش و شادی و جشن کامرانی مشغول شدند سپس ارغون خن به موجب فرمانی امرا و روسای لشکری را که در وفاداری نسبت به او پافشاری کرده بودند مورد اکرام و مرحمت قرارداد .

ارغون خان حکومت بغداد را به باید و نواده هولاگو خان راداره امور خراسان وری و مازندران و قومس را به پسر خود غازان وا گذاشت و زمام حل و عقد امور ملکی وزارت را در کف بوقا نهاد .

در دربار شاهان مغول قتل وزراء و صادره اموال آنان کاری بسیار شایع و رایج بود . (۱)

ولی باید گفت که فجیع ترین قتل عامی که از يك خندان خدمتگزار ایرانی که

۱- از جمله وزرای ایرانی که بر اثر سعايت و بدخواهی دیگران در دوره ایلخانان جان خود را از دست داده اند بقرار ذیلند:

خاندان جوینی- مجد الملك یزدی- صدالدین احمد زنجانى معروف بصدر جهان- سعدالدوله ابهری (یهود)- خواجه رشید الدین فضل اله همدانی- خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید

صدارت کشور را در دست داشتند بعد از قتل عام برامکه بدست عباسیان کشتار خاندان جوینی است .

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی از بزرگترین وزراء و عمال و کتاب ایرانی است که مدت ۲۹ سال با حکمت و کمال و قدرت و کفایت ممالک مغول را اداره کرده و اسباب شوکت دولت هولاگو و جانشینان او شده بود .

خواجه شمس الدین در عهد خود در کفایت و تدبیر و شوکت و جاه و جلال و ثروت نظیر نداشته و بمزید حکمت و تواضع و فضل دوستی و شعر پروری مشهور بوده و شیرین سخن ترین شعرای فارسی یعنی افصح المتکلمین سعدی شیرازی ذکر او و برادرش علاء الدین عطاء ملک جوینی را در قصاید خویش مخلد کرده و چند نفر از بزرگان و علما و شعرای آن زمان مثل خواجه نصیر الدین طوسی و استاد صفی الدین ارموی و خواجه همایون الدین تبریزی و بدر الدین جاجرمی بنام او و افراد دیگر خاندان جوینی کتابها و قصاید ساخته و پرداخته اند و نام ایشان را که در السنه و افواه مشهور و مذکور بوده برای اخلاف نیز با ذکر و بخیار یادگار گذاشته اند .

خواجه پس از قتل سلطان احمد چون شنید که ارغون بجای او جلوس کرده است در صدد برآمد که راه هند پیش گرفته و بقیه عمر را در آن دیار بسر برد ولی چون از بابت خاندان و متعلقان خود آسوده خاطر نبود تصمیم گرفت که پیش ایلخان بیاید امیر بوقا خواجه را بخدمت ارغون خان برد و ایلخان او را مورد نوازش قرار داد ولی هنگامه جوینی که بتحریک دشمنان خواجه بخصوصت او برخاسته بودند در نزد ایلخان خواجه را به مسموم نمودن پدر ارغون متهم ساختند حکم قتل خواجه از طرف ایلخان صادر

شد و مامورین او را طرف عصر روز دوشنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر آذر بایجان کشتند و چهار پسر او یحیی و فرج‌اله و محمود و اتابک را در همان سال و نواده او علی پسر خواجه بهاء‌الدین محمد و منصور پسر عطا ملک را در سال ۶۸۸ و خواجه شرف‌الدین هارون پسر صاحب‌دیوان را در سال ۶۸۵ بقتل آوردند و دودسان جوینی باین شکل مؤلم برافتاد .

بعد از قتل خواجه روز بروز قدرت و نفوذ امیر بوقا روبه‌افزونی میرفت بطوریکه همه قدرت ممالک ایلخانی را در دست گرفت و برای ایلخان از سلطنت جز نام و نشانی باقی نماند .

دشمنان بوقا که سر حلقه ایشان طوغان شهنه قهستان از امرای سخن‌سنج وزیرک مغول بود نظر بسابقه دشمنی که با او داشتند دائماً پیش ایلخان از او سعایت میکردند .

از دشمنان بوقا از همه زیرک‌تر **طیبی یهود بود** از اهالی ابهر زنجان که **سعدالدوله نام داشت** سعدالدوله پسر صفی‌الدوله خود را در عهد ارغون در عداد اطباء ایلخانی داخل کرده بود و در بغداد میزیست و در آنجا بسا مردم خلطه و آمیزش بسیار داشت و چندین زبان آموخته بود در ضمن بکیفیت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و عراق اطلاع کامل یافت اطباء دیگر یهود که مقیم در بار ایلخان بودند روزی ظاهراً بعنوان سعایت ولی باطناً بخیال داخل کردن سعدالدوله در دستگاه ارغون به ایلخان گفتند که سعدالدوله با اینکه از دیوان حقون و مستمری می‌گیرد در بغداد بیکار و راحت نشسته و بخدمت دولت پشت پا زده است اگر امر ایلخانی قرار گیرد او

نیز ملازم رکاب باشد و از رنج سفر و حضر مانند ما نصیبی بیابد این سعایت ساختگی در مزاج ارغون موثر افتاد و سعدالدوله را احضار کرد و او در عداد اطبای حضور معدود گردید.

اتفاقاً در این ایام ارغون را مختصر مرضی رسید که بمعالجه سعدالدوله بهبودی یافت و سعدالدوله مقرب شد بعد از قتل امیر بوقا کوکب سعادت سعدالدوله اوج گرفت و این مرد جاه طلب رسماً حل و عقد امور مملکت را در دست گرفت.

سعدالدوله و ارغون هر دو از مسلمین بدگمان بودند و قرار شد که در امور جمع و خرج ممالک ایلخانی فقط عیسویان و یهود را بکار بگمارند و سعدالدوله عموم اقوام یهود خود را در کارهای مهم مملکتی داخل کرد و عراق عرب و الجزیره و آذربایجان را بین ایشان تقسیم نمود و اگر خراسان و بلاد روم هم تیول غازان پسر ارغون و کیخاتو برادر او نبود امیر آندو سامان را نیز بچنگ عمال یهود می سپرد.

سعدالدوله که مردی زیرک و کافی بود در ابتدا برای جلب قلوب مردم امر داد که امرا و حکام دعاوی را بر طبق شریعت اسلام فیصل دهند و در استحقاق حق مظلومان واءنت فروماندگان جد بلیغ نمایند.

بواسطه مساعی سعدالدوله بسیاری از اجحافات سابقه بر رعیت از میان رفت و صدقات جاری گردید و شعرای عرب و عجم بنام او مدحها گفتند و در سایه اقتدار او یهود اهمیت و اعتبار فوق العاده حاصل کردند و پس از سالها تحمیل خواری خود را بسا امرا و شاهزادگان همنشین دیدند.

خزانه بتدبیر سعدالدوله آباد و خللهای چند ساله آن رفع گردید و بیش از هزار

تومان زر در آن جمع آمد و بهمین علت روز بروز التفات ارغون در حق او بیشتر شد و این مسئله تحریک غضب امرای ارغون و حسد ایشان را نسبت بسعدالدوله زیاده تر کرد تا آنجا که غالب آن جماعت بقتل او تصمیم گرفتند و عزم کردند چون فرصتی بدست آید دست تسلط یهود را کوتاه کنند و عامه را از ننگ ریاست ایشان نجات بخشند.

سعدالدوله در آخر کار چون دید که بسیاری از امرای و علما و متنفذین مسلمان کمر قتل او و یاران یهودش را بسته اند در صدد برآمد که از استیلای خود بر نفس ارغون استفاده کند و با اجرای طرحی که ریخته بود بنیان عمرایشان را از بین ببرد و آن طرح اینک :

روزی به ارغون گفت که نبوت از چنگیز خان بطریق ارث به ایلخان عادل رسیده و ارغون از جانب خداوند رسول است و چون قیام دین هر رسولی بجهاد و قلع مخالفین متعلق است باید ایلخان امر فرماید تا هر کس سراز قبول دیانت او به پیچد و در زمره ملت جدید در نیاید سرش از تن جدا گردد و چون ارغون از مسامین نفرت داشت امر داد که مسلمانان را در کارها دخالت و بار دو راه ندهند.

سعدالدوله با تصویب ارغون مصمم شد که خانه کعبه را به بتخانه مبدل سازد و مقدمه مراسلاتی به اعراب یهود عربستان نوشت و برای فرستادن لشکریان بدان صوب امر داد تا در بغداد تهیه بینند و کشتی بسازند و از همکیشان خود نجیب الدین کحال را با صورتی شامل اسامی دوستان و فرزندان خراسان و شمس الدوله را با صورت اسابی هفده نفر بشیراز مأمور کرد تا آن عده را بقتل رسانند و راه را جهت پیشرفت طریقه

جدیدی که خیال تحمیل آنرا بر مردم بلادداشت صاف کنند.

اما در این اثنا ارغون خان در تبریز مریض شد و برای اصلاح مزاج به موقان رفت و مرضش شدت یافت و اطباء از معالجه آن عاجز آمدند .

بعد از آنکه مرض ایلخان شدت یافت سعدالدوله برای نجات خود بفوریت ایلچیان پیش‌گازان فرستاد و او را به آذربایجان خواست تا مگر با رسیدن او در مقابل مخالفین مدافعی جهت خود فراهم سازد ولی قبل از اینکه غازان از خراسان برسد مخالفین سعدالدوله را دستگیر کرده و در سلخ صفر ۶۹۰ بقتل رساندند و ارغون نیز کمی بعد یعنی در ششم ربیع الاول آن سال مرد .

سیاست خارجی ارغونخان :

در عهد ارغونخان روابط خارجی بین او و سایر ممالک عمده شرق و غرب برقرار بود ولی هیچ قسم جنگ بزرگی مابین ایلخان و ممالک دیگر رخ نداد ارغونخان مثل ایلخانان ماقبل خود نسبت به قآن بزرگ مغول یعنی قوییلای نظر احترام داشت و او را نسبت به خویشان آقا و بزرگ می‌شناخت .

در ایام ایلخانی ارغون مابین سلاطین مصر و شام و ایلخان ایران محاربه بی‌رخ نداد چه از طرفی ارغون تمام سعی خود را در راه جمع مال و سرپرستی از دو عنصر عیسوی و یهود و اشتغال به کیمیا و غیره صرف کرد و از طرفی سلاطین مسلمان هم دوچار گرفتاری های دیگر بودند .

نمی‌توانستند با اطمینان خاطر بکمال مسلمینی که در بلاد ایلخان تحت رقیبت عیسویان و یهود و بی‌اعتنائی ایلخان بخواری سر می‌کردند بیایند و بکسانیکه در ایام

سلطان احمد زمام امور ممالک ایلخانی را در دست داشته و در عهد ارغون مغلوب شده بودند معاونت نمایند.

ارغون چون میل داشت که برخلاف سلطان احمد بعیسویان محبت کند و کلیسا-هایی را که بدست او ویران شده بود مرمت نماید و بیت المقدس را از مسلمین گرفته و به ایشان مسترد سازد با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا داخل مکاتبه شد و مراسلاتی پیش پاپ فرستاد و نیات خود را در باب خدمتگزاری عالم عیسویت باطلاع ایشان رسانید و از طرف پاپ نیز مورد تشویق و تمجید واقع شد پاپ پیغامهای ارغون را بسلاطین انگلیس و فرانسه ابلاغ کرد و ارغون نیز مراسله‌یی به فیلیپ لبل پادشاه فرانسه نوشت ولی این مکاتبات هیچکدام با اجرای نقشه‌یی که پاپ و ارغون در باب حمله بمسلمین داشتند منتهی نگردید فقط ارتباط دربار ایلخان و پاپ و سلاطین اروپا را زیاد کرد و در نتیجه نفوذ روحانیین عیسوی در ممالک ایلخانی افزایش یافت و بر اثر آن باردیگر بازار دین مسیح و آداب آن در مشرق رواج گرفت.

۲- سلطان محمد خدا بنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶)

پس از ارغون گینحایتو خان (۶۹۰-۶۹۳) و بعد از وی بایدوخان (باهش ماه سلطنت) و پس از او غازان خان که بحق باید او را در ردیف سلاطین بزرگ ایران بشمار آورد (۶۹۴ تا ۷۰۳) براریکه ایلخانی ایران تکیه زدند.

غازان خان در ایام حیات برادر خویش محمد را به ولیعهدی و جانشینی خود تعیین نمود ولی محمد در موقع وفات غازان در اردو حضور نداشت بلکه در خراسان به

حکومت و اداره امور آن مشغول بود محمد در قوریلتایی که پس از وصول خبر مرگ غازان منعقد ساخت چنین صلاح دید که بدو آکار مدعیان سلطنت یعنی آلافرنگ پسر گیخاتو و دستیار وی هر قداق سپهسالار اردوی خراسان را بسازد آنگاه به تمشیت امور مملکت پردازد.

محمد بعد از دفع فتنه الافرنک و هر قداق و گرفتن اطاعت از لشکریان ایشان و آرام کردن خراسان عازم دارالملک تبریز گردید در این سفر سه هیان فراوان و یک عده از امرا و نوینان بزرگ مثل امیر مولای و سونج و آسن قتلغ و علی قوشچی و حسین بیگ با او همراه بودند.

محمد در پنجم ذی الحجه سال ۷۰۳ بشهر اوجان رسید و باقامه مراسم عزاداری برادر خود قیام کرد و در ۱۵ ذی الحجه همان سال رسماً به تخت ایلخانی جلوس نمود، محمد پس از جلوس به تخت لقب سلطان اولجایتو (۱) یعنی سلطان آمرزیده اختیار کرد و در این موقع بیش از بیست و سه سال نداشت سلطان محمد اولجایتو را بمناسبت تعلقی که بمذهب شیعه داشت شیعیان خدا بنده لقب داده اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه جوئی این کلمه را خربنده کرده و سلطان محمد اولجایتو بهمین علت در کتب قدما بهر دو عنوان خدا بنده و خربنده مذکور شده است (۲)

اولجایتو سه روز بعد از جلوس فرمانی دایر بر اقامه مراسم دینی و شعائر اسلام و

۱ - حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی در ذکر سلطنت سلطان محمد لفظ اولجایتو را بمعنی مبارک گرفته چنین میگوید: « اورا بعد از آن تاریخ اولجایتو سلطان خواندند یعنی پادشاه مبارک ذیل جامع ص ۷ »

۲ - در توجیه خربنده رجوع شود به حاشیه ص همین کتاب

رعایت قوانین و یاساهای غازی صادر نمود و به امرا و سران لشکری خلعتهای بسیار بخشید و خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی طبیب را مثل ایام برادر بصدارت و خواجه سعدالدین محمد ساوجی را بشارکت در امور دیوانی وزارت گماشت. بعد از ورود به تبریز سفرای تیمور قآن جانشین قویلای قآن را پذیرفت در نتیجه این ملاقات بین ایلخان ایران و امپراطور چین رشته اتحاد ووداد مستحکم گردید.

کمی بعد اولجایتو به مراغه رفت و رصدخانه آنرا بازدید نموده اصیل‌الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی را بداره آن گماشت آنگه بسوی موقان حرکت کرد تا زمستان را در آن قشلاق بگذراند و دو نفر از فرستادگان سلطان مصر را که بامر غازانخان تحت نظر بودند آزادی بخشیده و روانه مصر و شام نمود و فرمود که پیغام دوستی نه او را سلطان ابلاغ نمایند.

بنای سلطانیه در سال ۷۰۴: همچنانکه در صفحات پیشین در موارد عدیده دیدیم سلطان محمد خدا بنده در سال ۷۰۴ هجری در صدد برآمد که شهری را که پدرش ارغون در محل چمن قنقور الانك بنا نهاده و موفق با تمام ساختمان آن نشده بود وسعت داده و نسبت با تمام آن اقدام کند.

بهمین جهت بنای آنرا در مدت ده سال (۷۰۴-۷۱۳) بانجام رساند و در چمن مذکور یکی از اعظم بلاد اسلامی شرق ایجاد گردید و ابنیه بسیار از عمارات و مدارس و مساجد و حمامها و بازارها در آن انشا شد و جمعیت فراوان از هر طبقه در شهر مزبور جمع شدند ایشانرا بترویج صنایع یدی مشغول داشت و بقدری در مزید رونق شهر

کوشید که سلطانیه در اندک مدتی بعد از تبریز اولین شهر ممالک ایلخانی گردد. اولجایتو مانند برادر و بتقلید از او که بعد از ساختن مقبره باشکوهی در شنب-غازان تبریز ابنیه و عمارات و مدارس و مساجد متعددی در اطراف مقبره خود به بنای هفت مسجد امر داد و یکی از آنها را به خرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه دیگری نیز از دارالشفاء و الدیوانه و خانقاه خصوصاً مدرسه بزرگی از روی گرده و طرح مدرسه مستنصریه بغداد بساخت و از هر طرف مدرسین و علما و اهل بحث و درس را بدانجا فرا خواند و خود در مجلس درس و بحث آنان شرکت می نمود و گاه نیز سئوالاتی میکرد و پاسخ میخواست و احياناً آنچه بفکر خود می رسید بیان میداشت (۱)

۱- اینک برای نمونه یکی از مباحثات او را در مسجد جامع سلطانیه که ابوطالب حسینی تربتی در کتاب تزوکیات تیموری آورده است ذکر می کنیم.

«چون بمسامع وی (الجاتو) رسید که دین محمدی بمرتبه بی ضعیف شده که در نماز بعد از تشهد صلوات بر محمد و بر آل محمد نمیفرستند خود بر خاسته به مسجد جامع سلطانیه حاضر آمد و حکم به احضار علمای اسلام نمود، از فضایل در باب صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل پیغمبر سؤال نمود علما با اتفاق گفتند که بحکم خدای تعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد و درین وقت جمعی از علما گفتند که امام شافعی نماز را بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد شمرده و جمعی گفتند امام اعظم فرمود که نمازی که با صلوات بر محمد و آل محمد مقرون نباشد مکروه است آنگاه از علما سؤال کرد که چرا بر هر يك از آل وی در صلوات ذکر نمیکنند و در صلوات بر خاتم انبیا ذکر می کنند چون علما در جواب فرمودند سلطان گفت: مراد جواب این سؤال دودلیل بخاطر می رسد اول آنکه چون دشمنان وی را ابرخوانند ایزد تعالی ابرتری را بر ایشان انداخت که نسل ایشان منقطع شده اگر باشد هم ایشانرا کسی نشناسد و نام نبرد و ذریت آل پیغمبر آنقدر بهم رسیدند که تعداد ایشان را جز خدای تعالی دیگری نداند و در صلوات به متابعت پیغمبر صلی اله علیه وسلم بر ایشان درود می فرستند.

دیگر آنکه ادیان جمیع انبیا و رسل و عمل ایشان در معرض نسخ و تبدیل بود و امضای احکام دین ایشان علی الدوام لازم نبود بخلاف دین محمدی صلی اله علیه وسلم که تا قیامت تغییر و تبدیل در آن راه نخواهد یافت. ←

بقیه ص ۱۳۳

پس بر متابعان آن حضرت لازم باشد که در صلوات بمتابعت نام مبارک آن حضرت را ذکر میکنند اولاد را نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان دین محمدی و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت احمدی ایمانند و وراث علوم انبیا و مرسلین اند و علوم دین و فرائض اسلام از ایشان فراگیرند و متابعت و حرمت ایشان را از لوازم شمارند .

چون سلطان این کلمات را بر زبان راند خلایقی که در مسجد جمع آمده بودند بیک مرتبه زبان بصلوات پیغمبر و آل پیغمبر گشادند آنگاه سلطان گفت که چون اول آل محمد علی و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس ما راست که در ملک محمد بدون اذن او دش تصرف نمائیم و اگر نمایم غاصب باشیم (تزوکات تیموری چاپ تهران ص ۱۹۲-۱۹۰)

در مدرسه ملاحظه ابواب البر پیوسته ده مدرس و بیست معید و یکصد نفر طالب العلم به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند و نیز بیست نفر صوفی و دوازده تن حافظ قرآن و هشت موزن و چهار نفر آموزگار کودکان یا معلم کتاب همیشه ملازم مساجد و مدارس آن بودند و برای هر مدرس یعنی استاد یک هزار و پانصد دینار و برای هر یک از معیدان یعنی استاد یاران هفتصد و پنجاه دینار و برای هر طالب العلم و صوفی و حافظ و موزن و معلم ماهیانه یکصد و بیست دینار تعیین نموده بود که از موقوفات کثیره‌بی که وقف کرده بود و تحت نظر خواجه رشیدالدین فضل‌انه طبیب همدانی اداره میشد وصول و پرداخت میکردید

علاوه بر این مدارس ثابت صاحب تاریخ و صاف از مدرسه سیاره‌بی سخن میراند که پیوسته ملتزم رکاب ایلخان بود کتابخانه این مدرسه مشتمل نفایس کتب اعم از اصول و فروع و معقول و مشروع بود و اساتید آن هر یک شریح عهد و نسبی و حده و علامه دور خود بودند که از فواضل انعام پادشاهی مایحتاج قوم و اسباب فراغ و رفاغ آنان فراهم میکردید و بقول و صاف الحضرة تا جهان جهانست از هیچ سلطان کار و خلیفه جهاندار این اصطناع و اختراع روایت نکرده‌اند (۱)

اولجایتو و مذهب شیعه: مادر اولجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا با اسم نیکلا مطابق آیین و مراسم مسیح تعمید داد و اولجایتو در این کیش سر میکرد تا مادرش مرد و زوجه‌بی مسلمان اختیار کرد، این زن اولجایتو را با اختیار مذهب اسلام تشویق نمود و خدا بنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان شعبه

حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد و نام خلیفه اول را بر مسکوکات نقش نموده به تشویق علمای این مذهب پرداخت .

علاقه اولجایتو به مذهب حنفی بتدریج علمای این مذهب را در اظهار تعصب و بدگویی به مذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها شدت داد در صورتی که خود اولجایتو مردی متعصب نبود بهمین جهت به تشویق خواجه رشیدالدین فضل اله که از مذهب شافعی پیروی داشت نظام الدین عبدالملک مراغه‌یی شافعی را بسمت قاضی القضاتی کل ایران منصوب کرد و عموم اهل مذاهب را تحت امر او قرارداد.

خواجه نظام الدین پس از انتخاب به مذهب جلیل فوق به نقض عقاید مذاهب دیگر و رد آراء دینی ایشان مشغول شد و بازار مناظرات بلکه مخاصمات و مفاحشات مذهبی رواج گرفت و مخصوصاً وقتی که در سال ۷۰۷ قبل از لشکر کشی به گیلان پسر صدر جهان بخارائی حنفی به اردوی اولجایتو آمد و با تعصب تمام با قاضی - القضاة شافعی بجداال پرداخت شدت این مخاصمه بیشتر شد و کار به رسوائی و توهین به مذهب اسلام کشید چه هر کدام از دو فرقه شافعی و حنفی بذکر قبایح دینی و سخیفه فرقه دیگر پرداختند و برای مجاب ساختن خصم از بیان فضایح مذهبی یکدیگر که همه آنها نیز باسم اسلام معمول بود خودداری نکردند و این مباحثه باعث انزجار و ملالت خاطر بزرگان مغول گردید و اولجایتو از سر غضب از مجلس بحث قاضی القضاة و پسر صدر جهان برخاست و امرای مغول متحیر ماندند ، هاقبت قتلغشاه بایشان خطاب کرده گفت که این چه خبطی بود که مادر ترك دین اجدادی و یاسای چنگیزی و قبول آیین عرب کردیم و بمذهبی سرفروود آوردیم که تا

این حد میان علماء آن اختلاف موجود است و بزرگان آن از مبادرت بهیچ زشتی و رسوائی خودداری نمی‌کنند بهتر آنست که به آیین اسلاف خود بر گردیم و یاسای چنگیزی را احیا کنیم این خبر بتدریج در میان اردو انتشار یافت و نفرت مغول از اسلام و قائدین آن رو به ازدیاد گذاشت بطوریکه هر جا یکی از اهل عمامه را میدیدند او را مورد استهزاء و طعنه قرار میدادند و از عقد ازدواج مطابق شریعت اسلام سر می‌پیچیدند .

اتفاقاً در همین ایام چند نفر از همراهان اولجایتو بصاعقه هلاک شدند و اولجایتو وحشت زده گشت جماعتی از مغول گفتند که سلطان باید بر حسب آداب مغول بر آتش بگذرد تا دوجار عاقبتی وخیم نکرده اولجایتو رضا داد و جمعی از بخشیان را برای اجرای مراسم این کار حاضر کردند .

ایشان گفتند نزول این بلا بر اثر شومی مسلمانان و مسلمانی است و اگر سلطان به ترك آن مذهب بگوید این نحوست به میمنت مبدل شود.

اولجایتو مدت سه ماه در حال تردید و فتور بود و نمی‌توانست تصمیمی اختیار کند چه مدتی از عمر خود را با اخلاص با اجرای آداب و احکام اسلامی گذرانده بود نمیتوانست برخلاف میل قلبی و وصیت برادر یکباره از آن منصرف شود :

یکی از امرای او که **طر مظان** نام داشت به سلطان گفت که غازان خان که اعقل و اکمل مردم عصر خود و محسوب میشد اختیار مذهب تشیع کرده بوده خوبست که جانشین او نیز به همین طریق و دوبا اختیار آن از شر اعتقادات قبیحه مذاهب تسنن‌رهای یابد، اولجایتو که بر اثر تلقینات اهل تسنن از مذهب شیعه کمال وحشت داشت بر طر مظان بانگ زد و

گفت ای بدبخت می خواهی مرا رافضی سازی ؟

طرمطاز که مردی متین وزیرك بود به انواع سخنان آراسته مذهب تشیع را در چشم اولجایتو به نکوترین وجهی جلوه داد و فضایح مذهب دیگر را با و نمود از آن جمله گفت که مذهب شیعه آنست که سلطنت را منحصرأ حق اروغ چنگیز خان میداند در صورتی که بموجب عقاید اهل تسنن هر کس حتی سرداران و رعایای چنگیز میتواند بساین مقام بلند ارتقاء یابند .

این بیانات دل اولجایتو را بطرف اهل تشیع متوجه ساخت و اتفاقاً در همین اوقات هم جمعی از سادات و هلویین باردو آمدند و در حضور سلطان بذکر عقاید سخیف اهل سنت و جماعت پرداختند ولی قاضی القضاة که مردی فاضل و اهل محاوره و بلاغت و کلام بود ائمه شیعه مزبور را سخت مجاب کرد و در نظر سلطان مقالات ایشان را آلوده به غرض نشان داد و آن جماعت که تاب مقاومت نداشتند مالیده از میدان مباحثه قاضی القضاة روگرداندند .

در سال ۷۰۹ قاصی نظام الدین مراغی بی برای ترتیب امر اوقاف آذر بایجان به آن صوب عزیمت کرد و از مصاحبت اردو بازماند طرفداران شیعه وقت را غنیمت دانستند و سلطان را بپیش به حمایت از این مذهب ترغیب نمودند و چون در این ایام اولجایتو بعراق عرب رفت و زیارت مشهد نجف اشرف مشرف گردید ؛ در آنجا خوابی دید که تشویق به تقویت اسلام بود امرای شیعی مذهب . او آن خواب را چنین تعبیر کردند که سلطان باید مذهب تشیع اختیار کند .

اولجایتو قبول این مذهب کرد و به تبع او سایر امرا و زرگان نیز شیعه شدند مگر

امیرچوپان و ایسن قتلغ که دست از تعصب سابق برداشتند و همچنان سنی ماندند و هر قدر سادات وائمه شیعی خواستند مذهب ایشان را برگردانند ممکن نشد. اولجایتو در سال ۷۰۹ امر داد که نام خلفای ثلاثه را از سکه و خطبه بپندازند و نام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام دوم و سوم شیعیان را در خطبه بیاورند و در سکه فقط بر نام مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام اقتصار کنند و مردم ایران قبول مذهب شیعه نمایند.

اولجایتو برای اشاعه مذهب شیعه امر داد که پیشوایان این مذهب را از اطراف جلب کنند و مدارس مخصوص برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب دهند و چنان که در جنب گنبد سلطانیه مدرسه‌ی درست کرد که شصت نفر معلم و مدرس در آنجا به اینکار اشتغال داشتند و دوست نفر شاگرد در آنجا به آموختن عقاید مذهب شیعه سر میکردند و چنانکه قبلاً نیز گفته شد مدرسه دیگری در اردو بنام مدرسه سیاره ازخیمه و کرباس ترتیب داد و آنرا دائماً با اردو میگردانند و جماعتی از بزرگان علمای دین با آن حرکت میکردند و طالبین علم را درس میدادند.

اقبال و توجه اولجایتو به مذهب شیعه از هر طرف علمای این مذهب را بر آن داشت که بار دو بیایند و بیشتر از پیش سلطان را به سمت مذهب تشیع متوجه سازند و بکوشند تا با ادله کلامی و شواهد دیگر ایمان او را محکم سازند و راه نفوذ ائمه اهل سنت را سد نمایند.

از آنجمله علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶) و پسرش فخرالمحقق فخرالدین محمد (۶۸۲-۷۷۱) که هر دو از علمای معروف شیعه‌اند با

جمعی دیگر از پیشوایان عالم این مذهب بخدمت اولجایتو سلطانیه شتافتند و علامه حلی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه اثنی عشری و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دو کتاب در اصول اعتاید شیعه تألیف کرده به پیشگاه اولجایتو آورد یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق در کلام و دیگری منهاج الکرامه فی باب الامامة .

اولجایتو علامه حلی و پسرش را محترم داشت و ایشان مقیم اردو شدند و بین علامه حلی و قاضی القضاة مراغه‌یی مناظرات و مباحثات حقانیت مذهب شیعه یا تسنن واقع شد و چون این دو تن هر دو از بزرگان علمای معقول بودند هیچوقت کار مناظره ایشان به تعصب و زشتی نمی کشید .

از حد جدال علمی تجاوز نمی کرد و قدم اولجایتو بتدریج بر اثر مصاحبت علامه حلی و نقیب مشهد طوس و سایر علمای شیعه در قبول این مذهب راسخ تر شد و هر قدر اهل اهل تسنن بعدها سعی کردند که او را از این راه برگردانند و نفوذ شیعیان را کم کنند قادر نیامدند بلکه برخلاف آنان مذهب شیعه رونق بسیار یافت و جماعتی از علمای این مذهب که در بحرین و عراق عرب متواری بودند بتدریج از خود جنبشی بروز دادند و کتب بسیار در رد عقاید مخالفین و اقامه مراسم تشیع برشته تألیف آوردند و زمینه‌یی قوی برای دوره‌های بعد تهیه دیدند و در این کار دخالت علامه حلی (رحمة الله علیه) از همه بیشتر است .

سلطان خدا بنده که طبعی سالم داشت و چندان متعصب نبود اندکی بعد از قبول مذهب تشیع و صدور او امر د اشاعه آن بتشویق علمای امامیه دید که مردم غالب بلاد

ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار احکام او نمی روند و جماعتی از امرای او نیز در حفظ مذهب اهل سنت اصرار و تعصب دارند بهمین علل از حرارت اولی خود در طرفداری از تشیع کاست و در اواخر عمر دوباره امر داد که نام خلفا را در سکه و خطبه داخل کنند .

در زمان سلطنت اولجایتو ولایت گیلان با قهر و غلبه به تصرف درآمد و سرداران او جنگهایی در شام و مصر نمودند و امرای سرکش این نواحی را با طاعت از ایلخان واداشتند .

اولجایتو فرزند خود ابوسعید بهادر را حکومت خراسان داد و چون ابوسعید در این موقع بیش از نه سال نداشت امیر سونج را به اتابکی او و عبداللطیف پسر خواجه رشیدالدین فضل الله را بوزارت او گماشت .

خواجه سعدالدین ساوجی که بمشارکت خواجه رشیدالدین فضل الله در قسمت عمده ایام سلطنت غازانخان و اولجایتو باداره امور و تدبیر مهمام ملکی اشتغال داشت بتدریج مقبولیت اولیه خود را در خدمت اولجایتو از دست داد و مورد بیمهری سلطان قرار گرفت و طلوع ستاره وزیر جدیدی بنام تاج الدین علیشاه جیلانی تبریزی ستاره اقبال او رو بافول رفت تا در دهم شوال ۷۱۱ در قریه محول يك فرسخی بغداد پس از محاصره بقتل رسید و اداره امور مملکت مشترکاً به خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و تاج الدین علیشاه واگذار گردید و این خود باعث ایجاد يك سلسله رقابتهای جدیدی بین دو وزیر گشت .

مرگ اولجایتو:

اولجایتو نیز مانند سایر ایلخانان در شرب شراب و شهوت رانی افراط میکرد و بهمین جهت بسیار ضعیف شده بود در رمضان ۷۱۶ موقعیکه در اطراف سلطانیه بشکار مشغول بود دو چار پادرد سختی شد و اعتدال مزاجش رو با نحراف گذاشت و در روزی که به حمام رفته بود در خوردن غذاهای لذیذ افراط کرد و بر اثر آن مرض شدت یافت و در ۲۸ رمضان آن سال در سلطانیه فوت نمود و او را که بیش از چهل سال نداشت پس از دوازده سال و نه ماه سلطنت در کنبه خود در آن شهر ب خاک سپردند.

اولجایتو بر روی هم یکی از ایلخانان خوب ایران است و در عهد او مردم در رفاه بوده اند و کمتر بدست او ظلم و ستم جاری شده است، مذهب شیعه در عصر او قوام گرفت و علم و ادب رونق یافت.

شخصاً پادشاهی آبادکننده بود علاوه بر اتمام بنای سلطانیه و گنبد آن در پای کوه بیستون شهر دیگری بنام سلطان آباد چم چمال و یا بغداد کوچک و در حدود موقان کنار نهر ارس شهری دیگر بنام سلطان آباد اولجایتو ساخت.

اولجایتو با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا و روم شرقی نیز ارتباط داشت از آنجمله در سال ۷۰۴ نمایندگان بفرانسه و انگلیس و ایتالیا فرستاد ظاهراً فرستادن این سفرا جهت تحصیل یارانی برای حمله بشام و مصر بود ولی هیچوقت این روابط از حد تعارف تجاوز ننمود.

۳ - سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶)

سومین ایلخانی که آبادانی قسمتی از سلطانیه بدو منسوبست سلطان ابوسعید بهادرخان فرزند سلطان محمد خدا بنده می باشد.

ابوسعید در تاریخ ذی القعدة سال ۷۰۴ هجری توفد یافت و بلافاصله بفرمان سلطان محمد خدا بنده تحت اتابیکی امیرسونج قرار گرفت و هنگامیکه بیش از ۹ سال نداشت یعنی در سال ۷۱۳ هجری از طرف پدر بحکومت خراسان منصوب گشت و در حدود سه سال به اتابکی امیرسونج در آن سامان حکومت میکرد.

در موقع موقع مرض موت اولجایتو امرا و وزرای ایلخانی پشت سر هم رسولانی پیش ابوسعید که در این تاریخ در مازندران بود فرستادند و او را به عجله بسلطانیة خواستند تا قبل از فوت اولجایتو بیایند و غرض ایشان از این شتابزدگی آن بود که ابوسعید پیش از آنکه امیرسونج از طوس حرکت کند به سلطانیة بیاید و امرا و وزرای دربار که همه تحت نفوذ امیرچوپان بودند و لیعهد جوان را مطیع اراده خود قرار دهند و دست اقتدار امیرسونج اتابک او را کوتاه سازند ولی ابوسعید و اطرافیان او که با امیرسونج وفادار بودند از فرمان او بیرون نرفتند و از جای خود نجنبیدند تا آنکه خبر مرگ اولجایتو رسید و امیرسونج نیز از خراسان آمد.

ابوسعید به معیت اتابک خود بسلطانیة حرکت کرد و امیرچوپان و امرای دیگر و وزرا به استقبال او آمدند ابوسعید را به اجلال تمام به پایتخت وارد نمودند و در تاریخ اول صفر ۷۱۷ هجری در حالیکه امیرچوپان يك بازوی او و امیرسونج بازوی دیگر او را گرفته بودند رسماً به تخت ایلخانی نشاندند در موقع ورود ابوسعید به سلطانیة خواجه رشیدالدین پسر خود غیاث الدین محمد را باستقبال او فرستاد و خود به علت کدورتی که با امیرسونج داشت جهت جلب حمایت امیرچوپان بدو نزدیک شده و باعلیشاه و سایر امرا و وزرا محرمانه سازش کرده و مقام امیرالامرائی امیرچوپان را تثبیت نمودند

در نتیجه این تدبیر ابوسعید و امیر چوپان خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه را در مقام وزارت باقی گذاشتند ولی زمام عمده امور در کف علیشاه قرار گرفت و رشیدالدین که در این تاریخ پیر و از کارهای دیوانی آزرده خاطر شده بود خیالی نداشت جز آنکه از شر دشمنان آسوده مانده و بقیه عمر را راحت به آخر رساند.

از خطاهای بزرگ دوران سلطنت ابوسعید قتل خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی بوده که بتحریر و سعایت دشمنان آن وزیر دانشمند خصوصاً رقیب سرسختش تاج‌الدین علیشاه در هفدهم جمادی الاولی سال ۷۱۸ در نزدیکی تبریز اتفاق افتاد «کیفیت قتل را در صفحات آینده ضمن شرح حال این وزیر دانشمند مطالعه خواهید نمود».

علیشاه بعد از قتل خواجه رشیدالدین مدت شش سال بر احوالی در وزارت ابوسعید باقی ماند.

قتل خواجه رشیدالدین و شش سال وزارت بالاستقلال علیشاه که با وجود زیرکی مردی عامی و عاری از فضل بود رشته امور دیوانی و سیاست مملکت را اهرم گسیخت. موقعی که علیشاه مرد و پسران او بامر ابوسعید بی‌اس احترام پدر بکمر هم بسته وزارت اختیار شدند این بی‌نظمی و اختلال شدت کرد و آنوقت بود که ابوسعید بر قتل خواجه سخت متأسف شد و دانست که در قبول سعایت‌های امرا و علیشاه چه خطبی کرده و خود معترف بود که از موقع قتل خواجه رشید امور دیوانی و بخرابی و سستی گذاشته و هیچک از جانشینان خواجه شهید لیاقت اداره مهمام کشوری را نداشته‌اند بالاخره سلطان برای تلافی ظلمی که در حق خواجه رشید رفته بود پسرش خواجه غیاث‌الدین محمد را بوزارت خود برگزید، ابتدا خواجه علاءالدین محمد را نیز برسم اوایل

سلطنت خود با اء در این مقام شریك قرارداد اما بعد از هشت ماهه خواجه غیاث الدین را بکلی در امور وزارتى و دیوان مستقل کرد و خواجه غیاث الدین تا آخر دولت ابوسعید در وزارت او باقى بود .

از وقایع مهم دیگر عهد ابوسعید قتل امیر چوپان و داستان عاشق شدن ابوسعید به بغداد خاتون دختر امیر چوپان و زوجه شیخ حسن ایلکانی معروف است که اینك به ذکر آن می پردازیم :

چنانکه دیدیم امیر چوپان سردار مقتدر دوره اول جایتو در دوران سلطنت ابوسعید نیز منصب امیرالامرائی را حفظ نموده و بتدریج رشته جمیع کارهاى لشکری و کشوری را در دست گرفت و بطوریکه جز اسم سلطنت چیز دیگری برای ابوسعید باقی نبود *

امیر چوپان دختری داشت بنام بغداد خاتون که در حسن و جمال شهرتی بکمال یافته بود و او را در تاریخ ۷۲۳ امیر شیخ حسن پسر امیر حسین گورکان جالیر که بعدها به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی معروف شده در عقد ازدواج خود گرفته بود

سلطان ابوسعید که در این تاریخ قریب بیست سال داشت فریفته جمال بغداد خاتون و مایل به تزویج او گردید و در مدتی که گرفتار عشق او شده بود بکلی از فکر سیاست مملکت دور افتاد و بغزل سرایی در وصف دختر امیر چوپان و سوزگداز در فراق او ایام را می گذراند (۱)

۱- این بیت یکی از عزلیات سلطان ابوسعید در این موضوع است :
بیا به مصر دلم تا ده شق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است

به موجب یاسای چنگیز هرزنی که منظور نظر خان قرار گیرد شوهر باید او را طلاق گفته بخدمت خان روانه دارد ابوسعید برای رسیدن بدین مطلوب کسی را محرمانه پیش امیر چوپان فرستاد و سر خود را فاش کرد این نکته امیر چوپان را متغیر کرد و برای آنکه انضراف خاطر ابوسعید را فراهم سازد بغداد خاتون را با امیر شیخ حسن بدقرا - باغ فرستاد و باین تدبیر دختر را دور کرد.

اما ابوسعید دست از سودای خود برنداشت و بیش از پیش خود را گرفتار عشق دید و برای امیر چوپان متغیر شد خصوصاً که دشمنان دمشق خواجه پسر امیر چوپان را که نیابت مهم خاصه ایلخانی بعهد او بدد در چشم ابوسعید مستبد و مستقل جلوه دادند.

در این موقع امیر چوپان جهت سرکشی امور عازم خراسان گردید دشمنان دمشق خواجه فرصت را غنیمت شمرده به ابوسعید خبر دادند که دمشق خواجه با یکی از همخوابگان خاص ایلخانی که در قلعه سلطانیه است ارتباطی دارد ابوسعید فرمان قتل او را صادر کرد .

چون امیر چوپان از قتل پسرش اطلاع یافت نامه یی مشعر بر آنکه پسر من راه عصیان و نافرمانی رفته بود بسزای خود رسید بنده همچنان بر سر صدق و خدمتگزاری باقی است به ابوسعید فرستاد و خود نیز از طوس به سمنان رفته شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی عارف معروف را بواسطت پیشایان رواند کرد لیکن ابوسعید با آنکه علاءالدوله را با احترام پذیرفت ولی این ملاقات منجر به التیام میان سلطان و امیر - الابرء نشد .

امیر چوپان بخیال پنهاندگی به ملوک یوفای کرت پیش غیاث الدین رفت غیاث -

الدین ابتدا مقدم اورا گرامی داشت ولی چون در همان ایام از طرف ابوسعید امری ہایر بر قتل امیر چوپان بدورسید آن امیر نامی را با پسر خرد سالش جلاو خان کہ از خواہر ابوسعید بود دستگیر کرد و مصمم قتل ایشان شد .

امیر چوپان پس از ملامت غیاث الدین چون قتل خود را مسلم دید از اوسہ خواہش کرد .

اول اینکه سراورا از تن جدا نکند و اگر خواہد کہ از کشتہ شدن او نشانی باردوی ایلخان فرستد یک انگشت اورا کہ دوسر داشت قطع کردہ روانہ نماید .
دوم آنکہ پسر او جلاو خان را نکشد پیش ابوسعید روانہ نماید تا شاید برجوانی او رحم آورد .

سوم اینکه نعل اورا بہ مدینہ طیبہ بفرستد .

ملک غیاث الدین این تقاضا ہا را پذیرفت امیر چوپان را کشتہ و انگشت اورا بہ نشانی پیش ابوسعید فرستاد و آن نشانی را کہ در محرم ۷۲۸ باردوی سلطان رسید بامر ایلخان در سربازار آویختند .

در مدت پریشانی احوال امیر چوپان سلطان ابوسعید عشق خود را بہ بغداد خاتون فراموش نکرد بلکہ قاضی القضاہ را پیش شیخ حسن جلالی فرستاد و اورا بطلاق گفتن بغداد خاتون مجبور کرد و پس از انقضای مدت شرعی آن خاتون را باز دواج خود در آورد و بہ آرزوی دیرینہ رسید و بغداد خاتون بہ لقب خداوندگار ملقب گردید .

بغداد خاتون ابوسعید را بہ توقیف قتل پدر یعنی ملک غیاث الدین واداشت و امر کرد کہ جسد امیر چوپان و جلاو خان را از خراسان بیاورند و بغداد خاتون پس از ورود

آنها اجساد را بار دیگر غسل داد و بعد از اجرای مراسم مذهبی نعش پدر و برادر را با کاروانی مخصوص به حجاز فرستاد و ابوسعید از کیسه خود چهل هزار دینار مخارج این کاروان را پرداخت و اجساد را در روز عید قربان در حرم کعبه طواف دادند و پس از آنکه عموم حجاج بر آنها نماز گزاردند در مدینه قرب مزار خلیفه سوم و حضرت امام حسن بک خاک سپردند.

امیر چوپان مردی بود عادل و مسلمان و خیر خواه و ابنیه خیر بسیار در راه مصر و شام بنا کرده بود و هم در وقت در خدمت او لجایت و ابوسعید با خلاص و صدق قدم بر میداشت و یک قسمت از رونق سلطنت این دو ایلخان از برکت کفایت او و پسرانش بود امیر چوپان نه پسر داشت.

بعضی از پسران او پس از قیامهای متعدد بدست ابوسعید و امرای وی بقتل رسیدند.

وفات ابوسعید در سیزدهم ربیع الثانی سال ۷۳۶ در حدود شروان اتفاق افتاد سپس جسد او را بسلطانیه آورده در گنبدی که در حوالی آن شهر خود ساخته بود دفن کردند.

ابوسعید آخرین ایلخان مقتدر خاندان خود است و او پادشاهی کریم و رشید و علم دولت بود در عهد او علوم و ادبیات رونق بسیار داشت و مورخین و شعرای بسیار به ظهور رسیده اند ولی یک قسمت عمده از این اعتبار از برکت وجود وزیر فضل پرور او خواجه غیاث الدین محمد است.

خود او شخصاً طبع شعر داشت و خطی خوش می نوشت و ساز مینواخت و با اینکه

چندان متعصب نبود با اشاره مشاورین خو بعضی از کلیساهای عیسویان را بست و پس از قحطی و طوفانی که در سال ۷۱۰ در غالب بلاد پیش آمد و مقدسین آنرا نتیجه اعمال قبیح مردم جلوه دادند امرداد خمهای شراب را درهمه جا خالی کردند و شرابخانه‌ها را بستند و خرابات‌ها را خراب کردند فقط در هر ولایتی جهت خارجیان يك میخانه باز ماند .

این امر باعث دوستی بیشتری با الملك الناصر پادشاه مصر شد زیرا سلطان مصر که خود مردی متعصب و مسلمان بود و خرید و فروش مسکرات را موقوف و بستن خرابات‌ها امر داده بود مخصوصا از اقدام ابوسعید بنظیر این اعمال خوشوقت گردید و در تحکیم مبانی دوستی با او اصرار ورزید و این دوستی در سال ۷۳۱ منجر به عقد قرار داد مودت و معاهده ۶ ماده‌ای بین سلطان مصر و ایلخان گردید، و تا آخر عهد ابوسعید این دوستی برقرار بود و بین این دو پادشاه سفرا رفت و آمد می‌کردند و هدایا و نفایس برای تقدیم می‌بردند .

در مورد سیاست خارجی ابوسعید با عیسویان باید گفت که وی سیاست اجدادی خود را درباره ارامنه و عیسویان تعقیب نمود و هنگامیکه لئون پنجم پادشاه ارمنستان با الملك الناصر سلطان مصر در جنگ بود ابوسعید با وجود دوستی که با الملك الناصر داشت بیست هزار نفر سپاهی به مدد پادشاه ارمنستان روانه کرد، و نیز چند سال بعد از بنای شهر سلطانیه یعنی در تاریخ ۷۱۸ پاپ بموجب فرمانی در آن شهر کنیسه‌ای دایر کرد و یکی از روحانیین عیسوی را که فرانسوا دوپرور نام داشت برپاسه و خلیفگی عیسویان رعیت ایران و مملک مجاور آن فرستاد و این روحانی تا سال ۷۲۴ این مقام را

دارا بود و پس از آن دیگری بجای او منصوب شد.

بین سالهای ۷۱۶ و ۷۱۸ یکی از روحانیین عیسوی که اودریک *ODORIC* نام داشت بعنوان تفتیش کلیساهای عیسوی بایران آمد و از راه ایران به هند و چین رفت و از او سفرنامه‌یی باقیست که برای فهم اوضاع آن ایام ولایات ایران از منابع مهمه است.

باید دانست که چون ایلخانان قبول اسلام کرده بودند دیگر عیسویان بآن درجه از نفوذ و اقتدار که در عهد هولاگو و اباقا وارغون داشتند نرسیدند.

۴- خواجه رشیدالدین فضل‌اله طبیب همدانی

خواجه فاضل رشیدالدین فضل‌اله پسر عمادالدوله ابوالخیر از وزرای نامدار و نویسندگان عالیقدر ایران است از عهد غارانشان تا اوایل سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان متجاوز از بیست و پنج سال عهده‌دار مسند وزارت بود کتاب جامع‌التواریخ رشیدی را که از امهات کتب تاریخ است بامر غارانشان شروع و در زمان اولجایتو سلطان خدا بنده خاتمه داد.

در سنه ۷۱۱ قمری بامر سلطان محمد خدا بنده تاج‌الدین علی‌شاء جیلان تبریزی که از بازرگانان احجار کریمه بود در امر وزارت با خواجه شرکت نمود چندی نگذشت میان این دو وزیر بر سر اداره امور مملکت اختلاف پدید آمد خواجه تصمیم گرفت که از وزارت کناره‌گیری نماید ولی سلطان محمد چنان صلاح دید که هر دو بر مسند وزارت باقی مانند و ما بین آنها را صفا داد.

چون بسال ۷۱۶ اولجایتو سلطان محمد وفات یافت سلطان ابوسعید بهادرخان بر تخت سلطنت نشست تاج الدین علیشاه که رقیب دیرینه خواجه رشید بود در حضور سلطان از خواجه شکایت نمود و حنی شهرت داد که عزالدین ابراهیم که شربتدار سلطان محمد بود بامر پدرش سلطان را مسموم نموده است و با صرف درهم و دینار شهود نیز بر این قضیه برانگیخت تا اینکه مزاج سلطان ابوسعید را در حق خواجه بکلی متغیر گردانید و در هیجدهم جمادی الاولی سنه ۷۱۸ بامر سلطان ابوسعید در قریه چرگر از محال زنجان و بهر اول پسرش عزالدین ابراهیم را در پیش چشم پدر پیرش کشتند سپس آن وزیر عالیقدر بی نظیر را مقتول ساخته و جسدش را دو نیمه کرده بگردانیدند.

جلال الدین حقیقی از شعرای آن عصر در تاریخ وفات خواجه گفته است .

رشید ملت و دین چون برفت از عالم نوشت منشی تاریخ او که «طاب ثراه ۷۱۸» از آثار قلمی این خواجه بزرگوار علاوه بر مجلدات جامع النوارین رشیدی که با انشای روان و سلیس و دقت و نکته سنجی کامل وقایع را برشته تحریر در آورده است مکاتیب فراوانی است که به امرا و حکم و فرزندان خود نوشته و درهمه آنها درایت و فضل و صلاح اندیشی و علاقه او به عمران و آبادی مملکت و خدمت بخلق لایح و ظاهر است، علاوه بر تاریخ جامع و مکاتیب خواجه این آثار را می توان نام برد : مفتاح - التفاسیر، کتاب التوضیحات، رساله سلطانیه، لطایف الحقایق، بیان الحقایق، الاحیاء و الاثار، بیان الحق، و تاریخی به زبان ترکی جغتائی که که نادر میرزا در تاریخ تبریز از آن استفاده برده و وصاف الحضرة از کبابی بنام دستور المملکة نام می برد و آنرا از آثار خواجه رشید الدین می شمارد .

خواجه بزرگ ودانشمند علاقه فراوانی باييجاد ابنیه و عمارات و آ نادانی داشت در نقاط مختلف ابنیه عالی و عام المنفعه ساخته و موقوفات کثیره بی بر آنها وقف نموده است چنانکه در شهر سلطانیه محله رشديه را که مشتمل بر هزار خانه بود بساخت و مسجدی بزرگ و مدرسه عالی و دارالضیافه و خانقاه و دارالشفای بدان منضم ساخت . در تبریز ساختن ربع رشیدی فرمان داد از روایات معتبره چنین مستفاد میشود که این عمارت عالی بقدری وسیع بود که نوشته اند محلی تشکیل داده بود و حمداله مستوفی در نزّه القلوب ربع رشیدی را « شهرچه » نامیده است عمارات متعددی از قبیل مدرسه و دارالشفاء و دارالسیاده و مسجد و کتابخانه و ضرابخانه و خانقاه و دارالصنایع و کارخانه نساجی و کاغذ سازی و گنبدی برای مدفن خود در ربع رشیدی ساخته و حصارى بدور آن ها کشیده بود ربع رشیدی کتابخانه بزرگی داشت که بهترین و بزرگترین کتابخانه آن عصر محسوب میگردد.

شیخ اوحدالدین مراغه‌یی شاعر معروف عصرم و ف عصر مغول آن بنا را با چشم خود دیده و قطعاتی چند در وصف آن سروده که طالبان می توانند به مثنوی جام جسم اوحدی مراجعه نمایند .

عظمت و بزرگی بنای ربع رشیدی و دارالعلم و دارالشفاء و دارالصنایع آن از منشآت خود خواجه نیز واضح و روشن است . اغلب ممالك و شهر های قلمرو خود استادان و صنعتکاران و بعضی ملزومات از قبیل ادویه و ادهان خواست که صورت آنها در بعضی از منشآت خواجه مسطور است اینک برای نمونه و همچنین برای نمایاندن عظمت ربع رشیده خلاصه نامه‌یی که برای فرزندش خواجه سعدالدین نوشته و پس از شرح

و بیان عمارات و ابنیه ربع رشیدی چندکس از علمای طب و استادان علوم متفرقه و صنعتگران ماهر خواسته که در آنجا مشغول تدریس شوند می آوریم، از مضمون این نامه چنین مستفاد میشود که در آن زمان ربع رشیدی منزلت دانشگاهی را داشته که شش هزار نفر طالب العلم مشغول فرا گرفتن علوم و فنون مختلفه بوده اند.

خلاصه نامه بدینقرار است:

« فرزند دلبنده سعدالدین طالعمره دیده‌ها بوسیده معلوم کند که چون حضرت باری تعالی و تقدس از مائده نعم و خوان کرم نواله شافی و بهره کافی بما رسانیده در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه روزگار بنای زندگانی و اساس شادمانی ما را از پای در آورد و عمر گرامی فنای کلی یابد و نوبت نیابت و زمان وزارت با آخر رسد باید که از شמוש مسرت نوری و از گردش بهجت سروری بعالمیان برساند و امزجه اهل جهان را از عارضه رعونت و مرض خشونت خلاصی شافی و علاجی وافی نماید و موارد و مشارب امام را از کدورت روزگار مصفا سازد و بحمداله و حسن توفیق که در این زمان تمام جهانیان چنانکه صائم برویت هلال و مستسقی به آب زلال بروزگار همایون و سایه میمون حضرت سلطان مبهج اند و سریر سلطنت و مسند مملکت از غایت افتخار سر بیوق رسانیده و ابواب معاش و اسباب انتعاش مهیا و مفتوح ساخته ایم که هیچ آفریده را حاجت به کسی نیست بدینوسیله صیت کرم در بسیط عالم در دادیم و بگوش خاص و عام ابنای انام این ندارا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف و سعی ما بر آن معطوف است که خلائق جهان از خوان احسان ما محظوظ باشند و ربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مباعدت آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم

اکنون به میامن قدوم علما و یمن همت فضلا به اتمام پیوست و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفعت بنا از قبه مینا گذشته و هزار و پانصد دنان که در ممانت بنیان از قبه هرمان سبقت برده و سی هزار خانه دلکش در او بنا کرده و حمامات خوش هوا و بساتین با صفا و حوانیت و طواحین و کارخانه های شعرافی و کاغذ سازی و دارا ضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشا رفته و از هر شهری و ثغری جماعتی آورده و در ربع ساکن گردانیده ایم از جمله دویست نفر حافظ (۱) که ببلان چمن و حی و تنزیل و عندلیبان روضه تسبیح و تهلیل اند در جوار گنبد از یمن و شمال، هر صد نفر را در کوچه بی که بجهة ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیده ایم ... تا در دارالقراءة هر روز آن وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند. چهل نفر غلام زادگان خویش را بایشان سپردیم تا ایشان را سبعة خوانی تعلیم کنند و جماعت تبریزیان و خوارزمیان و دیگر خوش خوانان که از اطراف و اکناف صیته ما شنیده آمده بودند گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت گلام الله ربانی و قراءت آیه صمدانی قیام نمایند و دیگر علما و فقها و محدثان چهار نفر در کوچه بی که آنرا کوچه علما خوانند منوطن ساختیم و همه را میاومات و ادارات مجری داشتیم و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم فحل که هر یک در میان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اند در محله بی که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم و رسوم همه را بر منوالی که بجهة علما مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و

فرمودیم که ادرارات ومباوات ایشان را ارحاصل جزیه روم وقسطنطنیه کبری وجزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان ازسرفاهیت خاطر به افاده واستفاده مشغول گردند و معین گردانیدیم که هرچند طالب علم بیش کدام مدرّس تحصیل کنند.

دیدیم که ذهن هرطالب علمی طالب کدام علم است ازاصول وفروغ و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هرروز ازاین طلبه که در ربع رشیدی و بلدۀ تبریز ساکنند همه بمدارس ما وفرزندانشان ما متردد باشند و پنجاه طبیب حاذق که ازاقصای بلادهندو مصر و چین و شام و دیگرولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت والوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هرروز دردارالشفای ما تردد نمایند و پیش هرطبیب ده کس ازطالب علمان مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند و کمالان و جراحان ومجریان که دردارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم.

دیگراهل صنایع و حرفت که از ممالك آورده بودیم هر يك را درکوچه بی ساکن گردانیدیم.

غرض از تسطیر این مکتوب آنست پنجاه نفرصوف باف از انطاکیه وسوس و ترسوس بفرستد اما نه بزجر وزور بلکه به لطف ومواسات و چنان کنند که ازسرفراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند وهمچنین بیست نفرصوف باف از مملك نوفل بن سحایل طلب کنند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کنند والسلام.»

درنامه های دیگری که به خواجه جلال الدین و خواجه علاء الدین پسران خود که هر کدام در بخشی از مملکت حکومت میکردند نوشته چهل نفر غلام و کنیز که در کار

کشت مهارت داشته باشند جهت کشت و زرع در ربع رشیدی و دهها و صدها من از بعضی ادویه و ادهان که در دارالسلطنه تبریز بواسطه برودت هوا یافت نمیشود جهت مصرف در دارالشفای ربع رشیدی طلب کرده که جهت پرهیز از اطاله کلام از درج آنها خودداری شد. بالجمله پس از کشته شدن خواجه رشید عمارات ربع رشیدی بغارت یغما رفت و تمام آثار زیبا و نفایس آن بکلی معدوم گردید و آنچه باقی مانده بود باردیگر پس از کشته شدن پسرش غیاث الدین محمد (۳۱۱ رمضان سنه ۷۳۶) بغارت برده شد و اکنون از آنهمه آثار زیبا و بناهای عالی جز نل خاکی دیده نمیشود.

چنانچه از تواریخ و منشآت خواجه برمی آید خواجه رشیدالدین سیزده فرزند ذکور داشت که هر یک در مملکتی سلطان و در شهری حکمران بود، خود خواجه اداره شاهانه و دستگاه سلطنتی بسیار وسیعی داشته و املاک شخصی زیادی داشت که اغلب آنها را وقف ربع رشیدی کرده بود خواجه بسیار صاحب احسان و کرم بود و کسی از پیشگاه معدلت او مأیوس بر نمی گشت.

در پایان این مقال باید گفت عظمت و بلندنامی که مشمول حال سه نفر ایلخان مسلمان ایران (غازانخان و سلطان محمد و ابوسعید) شده از برکت وجود وزیر کاردان فاضلی مثل خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی که از یک طرف با تدبیر و سیاست ممالک وسیع ایلخانی را اداره میکرد و از طرف دیگر در ترفیه حال رعایا و اصلاح امور مالی و اشیاء ابنیه و آثار خیریه کوشا بود و سایه ادب دوستی او بود که عدّه زیادی از دانشمندان و فضایل زمان در نه بار ایلخانی مجتمع بودند بحق می تواند گفت دوران خواجه رشید و پسران او یکی از دوره های بن نظیر ادبی در تاریخ ایران است.

۵= تاج‌الدین علیشا جیلان قبری

خواجه تاج‌الدین علیشاه در جوانی به تجارت جواهر و احجار کریمه اشتغال داشت و از زیور علم و دانش بی‌بهره بود لیکن بر اثر کاردانی و هوشمندی در ضمن معاملات جواهر با غالب اعیان و امرای دوات رفت و آمد داشته‌آشنایی زیاد پیدا کرد بهمین وسیله در پیشگاه سلطان معروف گشته و قرب و منزلتی یافت خواجه سعدالدین وزیر تقرب او را بحضرت سلطان مشاهده کرده خواست که او را از بندگی حضرت دور نماید کارخانه نساجی بغداد را بدو حواله کرد او بدانجا رفته بر اثر دقت و ممارست او البسه و فرآورده های کارخانه بهتر و زیاتر از سابق گردید چون سلطان ببغداد رسید اوضاع کارخانه را که بغایت نیکوتر شده بود عظیم پسندید قرب و منزلت علیشاه زیادتر شد اقبالش روز بروز افزایشر یافت تا اینکه از ملازمان نزدیک ایلخان گردید و بالاخره پس از قتل خواجه سعدالدین در سنه ۷۱۱ هجری به امر اولجایتو سلطان با خواجه رشیدالدین فضل‌اله در امور وزارت شریک شد و چون علیشاه مدبر و کاردان و خواجه رشیدالدین در علم و فضل از او بالاتر بود پادشاه فرمود که خواجه علیشاه از صلاح دید خواجه رشید در امور مملکتی تجاوز نکند تاج‌الدین علیشاه مدتی با خواجه رشیدالدین در امر اداره مملکت مشارکت داشت و بعد از قتل حریف پرزوری مثل خواجه رشیدالدین بشکرانه این مرفقیّت هدیه‌ها بخشید و انعام زیادی داد و از آنجمله در سال ۷۱۸ هجری دو حلقه طلا

که هر کدام هزار مثقال وزن داشت بحرم کعبه فرستاد تا آنها را بیاد بود فتحی که نصیب اوشده در بیت الله الحرام بیاویزند.

روز بروز احترامش در چشم سلطان ابوسعید زیادتر گردید تا آنجا که چون در سال ۲۲۴ بستری گردید سلطان ابوسعید شخصاً بعیادت و پرسش حال او آمد و اطبای خاصه خود را بمعالجه و مداوای او گماشت، نه بمعالجه اطبا و نه التفات سلطانی موثر افتاد بالاخره در جمادی الثانی همان سال جان بجان آفرین تسلیم کرد و عمر او را از اوجان با احترام زیاد به تبریز آورده در جنب مسجد جامعی که خود ساخته بود مدفون کردند.

طبق نوشته خواند میر در کتاب دستورالوزراء سلطان ابوسعید خواست منصب وزارت را یکی از دوبر خواجه واگذار کند ولی برادران در مقام لجاجت برآمدند و هرچه از پدر اندوخته مانده بود صرف این منازعت شد عین کلام خواند میر چنین است.

«از غرایب و حالات آنکه: سلطان ابوسعید بهادر خان پسران خواجه علی شاه جیلانی را نوازش تمام کرده خواست که منصب وزارت را یکی از ایشان دهد در آن اثنا برادران با یکدیگر در مقام نزاع و تقریر آمدند و چندان لجاج کردند که ایشان را از مناصب عزل نموده هرچه اندوخته بودند بستند.

من ناله زیگانه ندارم که دلم را هرغم که رسیدت هم از خویش رسیدست
آنگاه دوبار در کامل عقل! باهم در مقام صلح و صفا آمده شب و روز در فکر آن
بودند که قوت لایموت از کجا حاصت کنند» (۱)

نادر میرزادر تاریخ تبریز از قول حشری مورخ میگوید، که «اودلاکی بود به گرمابه مهاده مهین تبریز روزی دده علی نام از مشایخ کبار بدان گرمابه شد و علیشاد موی سراو بسترد و مزد نسدگفت براه خدا کردم شیخ فرمود ترا خداوند بزرگ کناد از برکت دعای او بود که وزیر غازانخان شد»

همچنانکه در صفحات پیشین مذکور افتاد تاج الدین علیشاه نیز بر قابت خواجه رشیدالدین در شهر سلطانیه ابنیه و عماراتی اش کرد از آن جمله بازار بزرگی بساخت که در آن عهد بی نظیر بود و نیز کارخانه نساجی فرندوس را و از بغداد به سلطانیه نقل و نصب شد و در جوار آن اصطخر بسیار مجللی با آب روان بساخت که در صفحات پیشین کتاب از قول و صاف مورخ معاصر سلطان محمد خدا بنده توصیف آنرا درج کرده ایم.

تاج الدین علیشاه در تبریز به مقابله با ربع رشیدی مسجد جامعی که به «ارک» موسوم شد بساخت این بنا نیز یکی دیگر از ابنیه قدیمه شهر تبریز است که از شاهکارهای صنعتی و معماریهای برجسته ادوار گذشته بشمار میرود با کمال تأسف باید گفت که این بنای عالی نیز مثل سایر آثار باستانی تبریز بر اثر زلزلههای بیشمار و حملات خارجی از بین رفته فقط دیوارهای عظیم و مخروبه و محراب بسیار بلند آن مسجد عالی که از طاق کسری نیز بلندتر بوده باقی مانده است حمداله مستوفی که این جامع را دیده چنین وصف میکند.

«خواجه تاج الدین کلیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله تارمیان (مهاده مهین) مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز می باشد و در آن صفه بزرگی از ایوان کسری بمداین بزرگتر ساخته است اما چون در عمراتش تعجیل کردند فرود

آمد و در آن مسجد اسواع تکلفات بتقدیم رسانیده و سنگ مرمر زیاد در آن بکار برده اند که شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارات عالی و خوب در این شهر است که در تمامت ایران نیست» (۱)

۱۳- زبان و نژاد و جمعیت سلطانیه

حمداله مستوفی در اثر ارزنده خود «نزهة القلوب» که بسال ۷۴۰ هجری قمری یعنی همزمان با دوره اعتلاء و عظمت و آبادانی شهر سلطانیه تألیف آنرا بیایان برده است تنها مورخ قدیمی است که از زبان و نژاد مردم شهر سخن می گوید.

«مردم آنجا از هر ولایت آمده اند و آنجا ساکن شده اند و از همه ملل و مذاهب هستند» (۲)

اینکه حمداله مستوفی می نویسد مردم آنجا از هر ولایت آمده و در آنجا ساکن شده اند کاملاً مطابق حقیقت و واقع است زیرا میدانیم که قبل از سال ۷۰۳ هجری یعنی روی کار آمدن سلطان محمد خدا بنده تنها آبادی معتبری که در دشت قنقور و اولک وجود داشت قصبه شهر و یاز بود که خود جمعیت چندان قابل توجهی نداشته است و نیز رسم سلاطین فاتح چنین بود که چون شهرها را می گشودند صنعتکاران ماهر و استادان فن را از آن نواحی کوچانیده در پایتخت یا شهر مورد نظر خود سکونت می دادند چنانکه بعدها امیر تیمور گورکانی همین عمل را در مورد سمرقند و فرزندش شاه رخ و جانشینان

۱- نزهة القلوب به تصحیح دبیر سیاقی

۲- نزهة القلوب بخش نخست از مقاله سوم بکوشش آقای دبیر سیاقی ص ۵۹

وی در مورد هرات انجام دادند ارباب حرف و صنایع و اساتید فن را از نواحی مختلف سوق داده و در آن دیار سکونت دادند بطوریکه این شهر در اندک زمان مرکز اجتماع شاعران و نویسندگان و تذهیب‌کاران و خطاطان و معماران معروف گردید.

پس از بنای سلطانیه نیز علاوه بر اینکه مردم نواحی مختلف خود بطوع و رغبت بدان شهر آمده و توطن اختیار نمودند ایادی و گماشتگان و حکام و امرای سلطان محمد نیز صنعتکاران ماهر و ارباب حرف و صنایع را از شهرهای معروف آن زمان کوچانیده در شهر سلطانیه سکونت دادند چنانکه وصاف الحضره می‌نویسد هنگام بنای کارخانه نساجی فردوس چهار هزار نفر صنعتکار ماهر را از شهر بغداد بطوع و رغبت کوچیده و در شهر سلطانیه ساکن شدند عین عبارت و صاف بدین شرح است:

« به توفیق ارادت بیچون و میا من دولت روزافزون پادشاه جهان فرمانفرمای زمان سلطان آسمان سریر و خورشید ضمیر ستاره لشکر مشتری مخبر نیوق منجوق غیاث الدنیا والدین خدا بنده خلد الله سلطانه عمارات کارخانه فردوس و دیگر اماکن که غیرت کارخانه فردوس برین است از مستحدثات رأی رزین مخدوم جهانیان دستور نظام جهان تاج الدوله والیدین علی شاه زید قدره با تمام پیوست چهار هزار نفر صنایع بدیع صنعت و دقیق حرفت با اهل و سکن از بغداد بر سبیل طوع و رغبت بدانجا نقل فرمود. » (۱)

علاوه بر اینکه سلطانیه مرکزیت سیاسی احراز کرد و بزرگترین پایتخت شرق بحساب آمد از نظر تجاری نیز در ردیف شهرهای معتبر قرار گرفت کاروانهای متعدد

عظیم برای خرید و فروش یا تبدیل مال الاجاره های خود عازم این شهر می گردیدند و شهر سلطانیه مرکز مهم تجارت آن زمان محسوب میشد چنانکه گلاویخو در سفرنامه معروف خود می نویسد .

مرواریدهایی که از نواحی جنوبی ایران می آوردند بدست صنعتکاران ماهر در بازارهای سلطانیه مبدل به انگشتی و گوشواره میگردید، در خیابانها و میدانهای بزرگ شهر کالاهای بسیار برای فروش عرضه میشد عین عبارت گلاویخو در این موارد چنین است:

«کاروانهایی که از سلطانیه میگذرند و به هر مزمی روند این فاصله را شصت روزه می پیمایند

[مرواریدها] بشهرهای سلطانیه و تبریز آورده و در آنجا مبدل به انگشتی و گوشواره میشوند .

شهر سلطانیه در دشتی است و از میان آن کانالهای بسیار پر آب میگذرد در آنجا خیابانها و میدانهای بسیار زیبا که در آنجا کالاهای بسیار برای فروش عرضه شده است وجود دارد ضمناً در همه محلات مهمانخانههایی برای آسایش بازرگانانی که بآن شهر می آیند دیده میشود.» (۱)

معلوم است شهری که تا بدین درجه از اهمیت تجاری و سیاسی رسیده باشد ناچار یکی از مراکز پر جمعیت نیز خواهد بود و بی گمان همچنانکه مورخان قدیم آنرا در آبادانی بی نظیر دانسته اند از حیث جمعیت نیز در ردیف شهرهای مهم و پر جمعیت

قرار داشته است .

اما در مورد زبان این مردم باید گفت چیز جمعیت شهر از نقاط مختلف گرد آمده بود لابد زبان شان نیز يك دویه نبوده است همچنانكه مورخ دقیق ونکته سنج زمان یعنی حمداله مستوفی می نویسد :

« مردم آنجا از هر ولایت آمده اند... از همه ملل ومذاهب هستند

زبان شان هنوز يك رویه نشده اما به فارسی ممزوج مایل تراست» (۱)

ولی باید دانست که در این عصر مردم رنجان ونواحی آن که شهر سلطانیة نیز در عداد همین نواحی بوده است به لهجه خاصی از زبان پارسی سخن می گفتند و اشعاری را که مردم این نواحی بزبان خود می سرودند در کتب معتبر تاریخ و ادب فهلویات نامیده اند چنانکه **شمر الدین محمد بن قیس رازی** در کتاب معتبر خود المعجم فی معایر اشعار العجم که در اوایل قرن هفتم هجری تألیف آنرا پایان برده است چون از اذاحیف بحر هزج سخن میراند از زبان مردم همدان وزنگان نیز سخن بمیان آورده و چنین می گوید .

«خوشترین اوزان فهلویات است و... واهل همدان وزنگان را در نظم این نوع شعر دو غلط انتاده است» (۲)

نیز در مورد دیگر: « واهل همدان وزنگان چون برین هردو بحر فهلویات فراوان گفته اند » (۳)

۱ - نزهة القلوب ص ۶۰ - ۵۹

۲ - المعجم فی معایر اشعار العجم ص ۷۸

۳ - ایضاً همان کتاب ص ۱۳۱

از گفتار محقق و ادیب مشهور اوایل قرن هفتم چنین مستفاد میشود که زبان مردم زنگان در این عصر نوعی پارسی مقرون به پهلوی بود و سروده‌های آنانرا فهلویات میگفتند و شاید مراد حمداله مستوفی نیز از «زبان فارسی ممزوج» همان زبان فارسی آذری مایل به پهلوی باشد.

حال برای اطلاع از نوع و زبان فهلویات یعنی ترانه‌هایی که زنگانیان در قرن هفتم میسرودند نمونه‌یی از آنها را نقل می‌کنیم.

چمن چشمی کنی خواوش بگیتی چمن دل کد بری لاوش بگیتی
چوپنداری هر آن مهری کشان گشت بمن واریجهت آوش بگیتی



ارگری مون خواری اچ که ترسی ورکشی مون بزاری اچ که ترسی
از ینیمه دلی ترسم اچ کیح ای کهان دل ته داری اچ که ترسی (۱)



قصیده معروف شهاب الدین
عبداله شیرازی در وصف
سلطانیه و مدح سلطان محمد
خدا بنده

اینک قصیده معروفی را که
شهاب الدین عبداله شیرازی
علق به وصف الحضره
روزانی-ران سی ام از مه
فروردین سال هفتصد و ده
هجری، در وصف سلطانیه و
مدح سلطان سروده و آنرا
در همین شهر به اولجایتو
سلطان محمد خدا بنده
قراءت نموده است جهت
حسن ختام در پایان کتاب
می آوریم

قصیده وصاف الحضرة

در توصیف سلطانیه و مدح سلطان محمد خدا بنده

«قصیده»

وضع سلطانیه گویی که سپهریست برین

یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین

خندگرددش چه خوانی تو که در زیب و علاء

خود قیاسی نکند عقل نه بر آن نه برین

فلاک از کنگره (۱) قلعه او را نگرد

کله ز رکشش از قصر در افتد در حین

باغبانیش اگر زانکه بیاید رضوان (۲)

روضه اش را کند از غمزه خوبان پرچین (۳)

۱- کنگره: شرفه و برآمدگیهای محرابی شکلی است که بر بالای دیوار شهر و حصار سازند و دندانهای بالای دیوارها و بلندبهای هرچیز.

۲- فرشته دربان بهشت، روضه، باغ،

۳- پرچین: حصاری از که از خار و خالاشه و شاخ درختان بردور باغ سازند و خار و چوب سرتیزی که بر سردیوارها نصب کنند.

مراد اینست که، باغ سلطانیه چنان زیباست که اگر رضوان که نگاهبان بهشت است مأمور حفاظت و نگهداری بهشت سلطانیه گردد در باغ خود یعنی بهشت علوی را از غمزه خوبان پرچین می کند و نیز چنین می توان تعبیر کرد که اگر رضوان مأمور حفاظت باغ و یا بهشت سلطانیه گردد الپس که خوبان بتماشای باغ می آیند می تواند از غمزه آنان پرچینی برای باغ بسازد.

شهری آراسته چون کارگه انگلیون (۱)

خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین

همه اطراف چمنها و سراستانهاش

سمن و یاسمن و نرگس و سرو و نسرين

سنگ بردل نهد از غیرت حسنش هرمان (۲)

خاك برسر كند از طیره صحنش سقسین (۳)

دید از رقت او چرخ مقرنس (۴) تشویر (۵)

یافت از صورت او صرح (۶) مردم (۷) تهجین (۸)

آب زورا ببرد باد خطا بنشاند (۹)

مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین

۱- انگلیون، کتاب مانی نقاش است و نیز نام یکی از کتب مقدسه‌یی است که بر حضرت عیسی نازل شد.

۲- هرمان: بفتح اول و دوم نام چندین بنای مخروطی شکل از ابنیه قدیمه مصر و نیز بصیغه تشبیه نام دوبنا از همان ابنیه

۳- سقسین: بفتح اول نام ملکی است در ترکستان.

طیره: بکسر اول رنجش، اضطراب - خشم، شرمندگی و خجلت و بفتح اول خفت و سبکی

۴- مقرنس: بنای بلند مدور و ایوان آراسته و مزین از صورتها

۵- تشویر خجالت و شرمندگی و پریشانی و آشفتگی

۶- صرح، کوشک و هر بنای بلند، و قصر بخت النصر در نزدیک بابل

۷- مردم: دراز

۸- تهجین- زشت گردانیدن و عیب ناک ساختن

۹- زورا یعنی بغداد، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بغداد را بسبب انحراف قبله زورا

خواندند در این بیت نام پنج شهر معروف را بطریق مراعاة النظیر بیان کرده است.

پنجمین جنت دنیا است حقیقت فی نی

شعب و سغدش رهی و خوطه و بلسهت رهین (۱)

عقل کل بود همانا مهندس در اصل

بودش آلت ده (۲) استاد مگر روح الامین

از پی تسویت آلت طیار (۳) هر روز

خیط ایض بکشد صبح زهی جبل متین (۴)

تاکه بنا برد اندر سرا یوانش بکار

جرم خورشید نمودست چو خشتی زرین (۵)

جوسق خاص و آ آمده دندان نه سور

شعری شامی و جوزا و سماک و پروین (۶)

۱- جنات اربعة در اصلاح قدما عبارت است از : شعب بوان در فارس و سغد سمرقند و خوطه دمشق و ابله در بصره (معجم البلدان یا قوت حموی ذیل جنات اربعة) رهی غلام و رهین صفت مشبهه است از مصدر رهن یعنی در گرو بودن

۲- آلت ده: شاگرد بنا کسی که مصالح بنا را در اختیار بنا قرار میدهد.

۳- طیار: کسی که گل و گچ جهت بنا آماده می کند.

۴- جبل متین: طناب محکم و مجازاً عهد استوار را نیز گویند.

۵- مراد بیت اینست که: خورشید اشتیاق فراوانی دارد که آنرا به جای خشت در سرا یوان کاخ شاه بکار برند بهمین جهت خود را بشکل خشت زرینی نمودار میسازد.

۶- جوسق معرب کوشک بمعنی قصر است سور بمعنی بارواست و شعری و جوزا و سماک و پروین نام چهار ستاره معروف مراد بیت این است که :

قصر و کوشک شاهی چنان رفیع و بلند است که ستارگان شعری شامی و جوزا و سماک و پروین به منزله دندانهای برج و باروی آن قصرند.

عرض ساحات ورا وهم مساحت چون کرد

طول معموره آفاق نهادش تخمین (۱)

گردد درضمن جهان تعبیه بودی خلقتش

مدت سته ایام نکردی تعیین (۲)

براقالیم جهان یافت شرف قنغرا لاناك

تاكه شد تختكه پادشه روی زمین

بحر خورشید لقا کسری فغفور (۳) غلام

شاه جمشید توان خسرو دارا آیین

شاه اسلام خدا بنده محمد که خدا

تیغ اوساخت بحق مظهر آیات مبین

د- خم پرچم او پیکر فتح است عیان

همچو در ظلمت شك لمعه (۴) انوار یقین

۱- شاعر در این بیت از صنعت اغراق به مرتبه اشد آن که غلو است رسیده و گوید:

یافتن مساحت شهر سلطانیه برای آدمی مقدور نیست ولی چون وهم آدمی به انجام کارهای خارق العاده قادر است لذا نیروی و هم چون خواست عرض ساحت شهر را پیدا کند آنرا معادل با طول تمام دنیا تخمین زد؛

۲- شاعر در این بیت صنعت تضمین بکار برده و اشاره به آیه مبارکه می است که خداوند جهان را در شش روز آفرید:

مراد بیت اینست که: علت اینکه آفرینش جهان با آن همه قدرتی که خداوند راست شش روز به طول انجامید بدین جهت بود که آفرینش شهر سلطانیه در ضمن آن تعبیه شده بود.

۳- فغفور در اصل بمعنی بغفور یا بغ پور بمعنی فرزند خداست.

چه بغ در زبان پارسی بمعنی خداست و از این لغت فعلا سه کلمه در فارسی مصطلح است:

« بغداد خدا آفریده - بغستان یا بیستون جایگاه خدا - بغفور یا فغفور یعنی فرزند خدا »

چون پادشاهان چین و ترکستان خود را فرزند خدا میدانند بدین جهت در زبان پارسی فغفور نامیده شده اند.

۴- لمعه: تابش و درخشندگی، و یک درخش و یکبار درخشیدن را نیز گویند.

زخمه کوس جهانگیر شه ملک گشای

گوش گردون جفاکوش در آرد بطنین

عدل او بستگی از کار جهان برد و نماند

جز زره در گره و بند قبا اندر چین (۱)

تا بروید زره ابرش (۲) سلطان خاشاک

زلف جادوب کند در سر ره حورالعین

سپس شاعر بمدح امرا و وزرای سلطان محمد خدا بنده می پردازد آنگاه بدین

شریطه قصیده را پایان می برد:

تا بود کعبه معظم زره ملت و دین

تا بود چرخ معلق بستون قدرت

باد همچون فلك و کعبه معمر آمین

شهر سلطانیه در سایه چتر سلطان

گفته شد روز انیران (۳) زمه فروردین

سال بر هفتصد و ده از که هجرت این شعر

۱- مراد بیت اینست که عدل سلطان تمام بندها و گرهها و بستگیها را از کار جهانیان که بود فقط

آنچه گره دارد زره است و آنچه در بند است در چین قبا بند آنست و این هر دو مطلوب است.

۲- ابرش: اسبی را گویند که نقطههایی برخلاف رنگش در بدنش باشد و نیز سفیدی و سرخی بهم آمیخته را گویند.

۳- انیران روز سیام همراه را گویند و نیز نام فرشته بی است که موکل بر عقد و نکاح است.

(فرهنگ نفیسی)

فهرست مآخذ و منابع

- ۱- از سعدی تا جامی پروفیسور ادوارد براون
- ۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس الدین محمد بن قیس رازی
- ۳- بستان السیاحه حاج زین العابدین شیروانی
- ۴- برهان قاطع
- ۵- تاریخ ادبیات دکتر ذبیح اله صفا جلد ۱
- ۶- » » » ۲
- ۷- » » » ۳
- ۸- تاریخ گزیده حمداله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی
- ۹- تاریخ ادبیات جلال الدین همایی جلد یکم
- ۱۰- تاریخ ادبیات مرحوم دکتر رضا زاده شفق
- ۱۱- تاریخ تبریز نادر میرا بن بدیع الزمان ملقب به صاحب اختیار قاجار
- ۱۲- تاریخ جهانکشا عطا ملک جوینی
- ۱۳- تاریخ مبارک غازانی خواجه رشید الدین فضل اله همدانی
- ملقب به وصاف الحضرة
- ۱۴- تاریخ تمدن اسلامی حرجی زیدان
- ۱۵- تاریخ ایران سرجان ملکم
- ۱۶- تاریخ ملل (کتاب پارس) مسیولوی دو بو (بفرانسه)
- ۱۷- تاریخ مغول مرحوم عباس اقبال

فهرست مآخذ و منابع

- ۱۸- تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار معروف به تاریخ و صاف شهاب الدین عبداله بن فضل اله شیرازی ملقب به و صاف الحضرة
- ۱۹- تذکره الشعرا دولتشاه سمرقندی
- ۲۰- تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی
- ۲۱- تزو کات تیمه ری ابوطالب حسینی تربتی
- ۲۲- جام جم اوحدالدین مراغدی
- ۲۳- جغرافیای خمسة ساهر
- ۲۴- جغرافیای سیاسی کیهان دکتر کیهان (استاد دانشگاه)
- ۲۵- چهل مقاله مرحوم حاج حسین نخجوانی
- ۲۶- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر غیاث الدین بن همام الدین الحسینی ملقب به خواند میر
- ۲۷- دیوان شاقانی خاقانی (به تصحیح علی عبدالرستولی)
- ۲۸- دستورالوزراء خواند میر
- ۲۹- ذیل جامع التواریخ خواجه شهاب الدین عبداله بن لطفاله بن عبدالرشید الخوافی المدعوبه حافظ ابرو
- ۳۰- روضة الصفا میر محمد بن سید برهان الدین بن خواند شاه معروف به میر خواند
- ۳۱- زبدة التواریخ خواجه شهاب الدین عبداله ملقب به حافظ ابرو
- ۳۲- سفرنامه مادام دیولا فوا مادام دیولا فواتر جمه مترجم همایون
- ۳۳- سفرنامه گلاویخو روی کونزلز دگلاویخو
- ۳۴- سیاحتنامه ژازدن ژازدن فراستوی
- ۳۵- فتوت نامه ملاحسین کاشفی سبزواری

فهرست مآخذ و منابع

- | | |
|--|---|
| <p>۳۶- فرهنگنامه زنجان
 ۳۷- فرنود سار یا فرهنگ نفیسی
 ۳۸- لب التواریخ
 ۳۹- مجالس المومنین
 ۴۰- مجله مهر سال ۱ شماره ۵
 ۴۱- » » ۴ » ۱
 » استاد ذبیح اله صفا
 (تعلیم و تربیت در ایران)
 شهاب الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو
 (نسخه خطی کتابخانه ملک)
 محمد حسن خان صنیع الدوله
 موزیس دو کو تزدو بوئه
 یاقوت حموی
 بلوشه (بفرانسه)
 حمداله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی
 علامه شمس الدین محمد بن محمود آملی
 پروفیسور ادوارد براون</p> | <p>۳۶- فرهنگنامه زنجان
 ۳۷- فرنود سار یا فرهنگ نفیسی
 ۳۸- لب التواریخ
 ۳۹- مجالس المومنین
 ۴۰- مجله مهر سال ۱ شماره ۵
 ۴۱- » » ۴ » ۱
 ۴۲- مجمع التواریخ
 ۴۳- مرآت البلدان
 ۴۴- مسافرت به ایران
 ۴۵- معجم البلدان
 ۴۶- مقدمه تاریخ مغول
 ۴۷- نزهة القلوب
 ۴۸- نفایس الفنون فی عرایس العیون
 ۴۹- یکسال در میان ایرانیان</p> |
|--|---|